

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپہسالار عشق (سیری در زندگی حضرت ابوالفضل)

مترجم : احمد لقمانی

پیشگفتار

آن گاه که بر کناره دریا به بیکران نیلی آب خیره می‌شویم و در شکوه و وسعت آن حیران می‌مانیم، با دو احساس گونه‌گون روبه‌روییم: احساس فروتنی و خشوع و بیمناکی در پیشگاه این بشکوه بیکرانه که اگر تن به آن بسپاریم در کামش فروخواهیم رفت و بر نخواهیم آمد؛ و احساس همدلی و انس و همزادی با این آبی نجیب و آرام‌بخش که اگر چشم از آن برداریم، مغبون و تنها خواهیم ماند.

انسان‌های بزرگ و بیکرانه نیز از همین گونه‌اند. به عباس بنگر: آن گاه که در عظمت وصف ناپذیرش خیره می‌شوی، حیرانی و خشوع سر تا پایت را فرامی‌گیرد و با این حال، هرگز نمی‌توانی چشم از او برگیری. دیرگاهی در او ذخیره می‌مانی و ژرفای جانت را از شکوه و بزرگی‌اش طراوت می‌بخشی، گرچه می‌دانی اگر گامی پیش روی غرقه خواهی شد.

با این خشوع آمیخته به نیاز، با این احتیاط همراه با اشتیاق، بر ساحل دریای عباس می‌ایستیم تا از دریچه این حیرت به هدایت برسیم؛ تا از رهگذر این خشوع به شهود دست یابیم؛ تا از پنجره اشراقی نگاه او به بوستان عصمت نظر بگشاییم. واژه‌های خمیده، قلم لرزان، اشک آمیخته به شوق، و ادبی که از هر تبسم قلم می‌تراود، گواه این حضور شرمسارانه و محتاجانه بر ساحل دریایی بیکرانه‌اند.

اینک که به یاد و نام عباس کارنامه افتخارات جانبازان این میهن نقش پذیرفته است، سزاوارترین کسان برای ایستادن بر این ساحل، همانانند؛ همانان که لحظه‌های حضور در گرماگرم ایثار و جانبازی را حس کرده‌اند، همانان که درغلتیدن دست در زیر پای خویش را لمس کرده‌اند، همانان که یک «یا عباس» گفته‌اند و صد «لبیک» شنیده‌اند.

سعادت‌مندیم که به یمن نام و یاد جانبازی و جانبازان، افتخار یافته‌ایم تا این دفتر را پیش روی مخاطبان آشنا بگشاییم. و یقین داریم که گر چه یارای تن زدن به این دریا را نداریم، همین تماشا و درنگ توشه‌ای خواهد بود برای سرمشق‌پذیری از آن والای ولی. پس اگر این مقصود حاصل گردد که رسم و راه و اندیشه «عباس بن علی» که در ذهن و جان جانبازان ما نشسته است، عمق و استمرار پذیرد، به مقصد رسیده‌ایم و خداوند را شاکریم.

با این هدف، چندی است پژوهشی گسترده را آغاز کرده‌ایم و امیدواریم ثمره آن را در دفترهای گونه‌گون برای مخاطبانی از سطوح مختلف عرضه کنیم. دفتری که پیش رو دارید، نخستین حاصل این تلاش است که بیشتر با جوانان پاکدل سر گفتگو دارد. در این اثر، از تکاپوی محض علمی و چند و چون‌های کلامی و بحث‌انگیز نشانی نیست. ناب‌ترین پژوهش‌های تاریخی و روایی با زبانی ساده و گویا و جوان‌پسند گرد آمده است تا بیشتر بر تربیت «عباس‌پسند» این نسل سترگ پای فشرده شود. بحث‌های دیگر از گونه‌های دیگر، می‌ماند برای دفترهای پسین، باذنه و عونه!

معاونت امور فرهنگی، اجتماعی و هنری بنیاد جانبازان انقلاب اسلامی
مرکز تحقیقات اسلامی جانبازان.

سخن نویسنده

نگاهی صمیمانه به زندگانی اولیای دین و نگرشی اندیشمندانه در حیات ارباب معرفت، به سان آبشار بینشی است که جامه جان بدان تظهير می‌شود و سرای دل از آن طراوت می‌گیرد؛ ارمغانی شایسته و جاودان نصیب آدمی می‌کند تا در گذر سختیها و حوادث به سلامت عبور کند و بر قله قدس دست یابد.

زندگانی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام دایرة‌المعارفی درس‌آموز است که چگونه زیستن و آگاهانه رفتن را به ما می‌آموزاند و فرصت رسیدن به مقام آدمیت را فراهم می‌سازند.

در این دفتر - که با قلمی از شوق و ارادت نگاشته شده است - از رهگذر تربیت عباس علیه‌السلام پرتوی از فروغ معنویت امام علی علیه‌السلام و جلوه‌ای از روشنی ولایت ام‌البنین علیها‌السلام در پرورش فرزندی نصیب انسان می‌شود و آینه‌ای روشن از «فضایل ابوالفضل علیه‌السلام» برابر دیدگان خردورزان نمایان می‌گردد.

شعاع چشمگیری شخصیت آن انسان آسمانی در گستره سخنان دخت آفتاب؛ فاطمه زهرا علیها‌السلام و فرزندان والامقام آن پاک بانو، بهجت آفرین شیعیان شیفته است و شهدی شیرین از شریعه معرفت و مردانگی «سپهسالار عشق» به ارمغان می‌آورد. با هم به مدینه می‌رویم تا از کوچه‌های بنی‌هاشم به سرای امیرمؤمنان علیه‌السلام پای دل گذاریم و از آغازین لحظه‌های زندگانی پور دلبندش عباس علیه‌السلام، با او همراه شویم.

میلاد ماه

حضرت علی علیه‌السلام:

«ان ولدی العباس زقّ العلم زقاً.»**زیرنویس=ثمرات الاعواد، ج ۱۰، ص ۱۰۵؛ سردار کربلا، ص ۱۹۴. همانا فرزندم عباس، به سان نوزاد کبوتری که از مادر خود آب و غذا می‌گیرد، در کودکی علم آموخت.

طلوع ماه در مدینه

زمین مدینه با نیم نگاه خورشید روشنایی می‌گرفت و تابش طلایی آفتاب، جمعه، چهارمین روز شعبان سال ۲۶ هجری، را نوری دیگر می‌بخشید**زیرنویس=بطل العلقمی، عبدالواحد المظفر، ج ۲، ص ۶؛ اعیان الشیعه، سید محسن امین، (ده جلدی)، ج ۷، ص ۴۲۹؛ العباس بن علی، ص ۲۵.

بلور دل‌های شیفتگان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام لبریز از شور و عشق می‌شد و کوچه‌های بنی‌هاشم آغوش خود را به روی زائران خانه حضرت می‌گشود. چهره علاقه‌مندان اهل بیت علیهم‌السلام را شب‌نم شادی فراگرفته بود و برای دیدار نور سیده مولای خویش بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند.

«ماه» تازه در مدینه طلوع کرده بود و با حضور خود دل‌های شیفتگان اهل بیت علیهم‌السلام را از عطر شادمانی معطر ساخته بود. شور و هلهله، خانه علی علیه‌السلام و فاطمه کلابیه را فراگرفته بود و نگاه همگان به سخاوت لبان مولا بود تا انتخاب نام طفل را نظاره کنند و شیرینی اولین کلام او را بیابند**زیرنویس=مولد العباس بن علی علیه‌السلام، محمد علی الناصری، ص ۴۶؛ قمر بنی‌هاشم، عبدالرزاق المقرم، ص ۱۷؛ العباس بن علی، ص ۲۴

در این هنگام گویا مادر کودک، ام‌البنین علیها‌السلام، قنداقه عزیز خود را تقدیم علی علیه‌السلام کرد. امام فرزند دلبند خود را به سینه چسبانید؛ بهت و حیرت، نگاه اطرافیان را ربود و همگان از پیوند «مهر» و «ماه» لب به تبریک گشودند. امیرمؤمنان با صدایی آسمانی در گوش راست فرزند خود اذان و در گوش چپ وی اقامه گفت.

بدین ترتیب امام علیه‌السلام در آغازین لحظه‌های حیرت، بذر بندگی در سرزمین قلب فرزند خویش افشاند تا در گلستان وجود او شاخسار ایمان و عشق به «توحید» و «نبوت» نمایان شود، از بلندای همتش آبشار شوق به «امامت» جاری شود و تا همیشه ایام در سایه سار «ولایت» سروی سبز باشد.

چون نسیم اذان و اقامه بر روان پاک و سپید طفل فرونشست، امام علیه‌السلام با واژه مهرآفرین و روح‌افزا نام فرزند خود را بیان فرمود:

«عباس» یعنی: شیر بیشه شجاعت و قهرمان میدان نبرد **زیرنویس=همان، ص ۲۵؛ زندگانی قمر بنی هاشم، ص ۵۴ - ۵۳، دلاوری از شجاعان اسلام، قهرمانی که در برابر باطل و ستم عبوس و خشمگین است و در مقابل خیر و نیکی شادان و متبسم. **زیرنویس=العباس بن علی، ص ۲۵.

رواق چشم اطرافیان را هاله‌ای از عشق و امید فراگرفته بود و بیش از دیگران فاطمه کلایه از خشنودی شوی خویش شادمان و خرسند بود.

در این لحظه، الماس بوسه علی علیه‌السلام بلور پیکر طفل را صدای محبت بخشید **زیرنویس=همان، ص ۲۴. و دستان کوچک عباس با اولین حریر عشق و عاطفه آشنا شد؛ اما این شادی لحظاتی بعد با توفان غم درهم پیچیده شد. ناگهان گوهرهای اشک از دیدگان امیرمؤمنان علیه‌السلام بر سینه سیمایش پدیدار شد، صدای گریه آن حضرت دلها را مالمال از اندوه ساخت و فرمود: گویا می‌بینم این دستهای یوم‌الطف، **زیرنویس=روز کربلا. در کنار شریعه فرات در یاری برادرش حسین، از بدن جدا خواهد شد. **زیرنویس=خصائص العباسیه، ص ۱۱۹؛ زندگانی قمر بنی هاشم، ص ۵۳.

هفتمین روز میلاد

علی علیه‌السلام در هفتمین روز میلاد، فرزند دل‌بند خود را طلبید و لبان خویش را با یاد خدا مترنم ساخت. بنا به سنت پسندیده اسلام، موه‌های زیبای سر کودک را تراشید و هم وزن آنها، طلا (و یا نقره) به مستمندان داد. سپس گوسفندی، به عنوان عقیقه ذبح کرد **زیرنویس=العباس بن علی، ص ۲۵. تا به برکت آن صدقات و این قربانی، پیکر پاک عباس عزیز، پابرجا و سالم مانده، ایام زندگانی او طوبای برکاتی جاودان باشد.

گفتار امام علیه‌السلام و نام حماسی نوزاد، دفتری طلایی خاطرات را در مقابل دیدگان آشنایان می‌گشود. از این رو بر بینش علی علیه‌السلام آفرین می‌گفتند و انتخاب عقیل را می‌ستودند. از روزی یاد می‌کردند که امیرمؤمنان علیه‌السلام برادر خود عقیل را طلبید تا از بلندای «علم انساب» **زیرنویس=علمی که با آن آبا و اجداد افراد شناخته می‌شود و به وسیله آن درباره اصالت خانوادگی و صفات روحی اخلاقی آنان اطلاعاتی گران‌بها به دست می‌آید. ، نگاهی به قبایل مختلفی بیفکند. خانواده‌ای اصیل و شجاع را انتخاب کند و انگشت اشاره بر بانویی پاک و عفیف نهد تا با انتخاب او فرزندان دلاور، سرآمد و شیردل به وجود آید.

پس از مدتی تحقیق و ژرف‌نگری، عقیل «فاطمه کلایه» یا «ام‌البین» را برگزید. **زیرنویس=برخی از مورخان بر این باورند که از ازدواج امیرمؤمنان علی علیه‌السلام با ام‌البین، پس از وفات فاطمه زهرا علیه‌السلام بوده است. (ر.ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۱۸؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۳۹۷؛ تاریخ ابوالفداء، ج ۱ ص ۱۸۱) و بعضی دیگر معتقدند این وصلت پس از ازدواج علی علیه‌السلام با امامه صورت گرفته است. (ر.ک: مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۱۱۷؛ الفصول المهمه، ص ۱۴۵، مطلب السؤول، ص ۶۳؛ سردار کربلا، ص ۱۵۷؛ العباس، ص ۷۲). بانویی که ثمامه یا «لیلی» افتخار مادری‌اش را داشت. «حزام بن خالد» پدر او بود. در دیباچه اجداد وی دلیرمردی و شجاعت قرار داشت، به طوری که سلاطین زمان در برابرشان سر تسلیم فرود می‌آوردند. **زیرنویس=العباس، ص ۶۹؛ تنقیح المقال، ج ۲ ص ۱۲۸..

ابوبراء عامر بن خالد، که شجاعترین فرد عرب محسوب می‌شد، جد مادری وی بود. او با پنجاه رزم‌آور مقابله می‌کرد و «بازی‌کننده با نیزه‌ها» لقب داشت. از این رو عقیل در توصیف این خاندان گفت: شجاعترین و زیرکترین مردمان عرب این قبیله هستند. **زیرنویس=همان، ص ۱۲۸؛ معارف ابن‌قتیبه، ص ۹۲؛ العباس، ص ۶۹.

ام‌البین از بانوان فرزانه و ارجمندی بود که به اهل بیت علیهم‌السلام معرفتی والا داشت و از اخلاص و صفا در ولایت بهره‌مند بود. بر این اساس، نزد فرزندان فاطمه زهرا علیها‌السلام مقامی شایسته داشت، به طوری که زینب کبری علیها‌السلام در ایام عید به دیدار وی می‌شتافت. گستره شناخت این شخصیت عزیز درباره اهل بیت علیهم‌السلام بدان حد بود که - بنا به نقلی - چون به

ازدواج علی علیه‌السلام درآمد، به سان مادری دلسوز و پرستاری مهربان از امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام که بیمار بودند، مواظبت و پذیرایی کرد و با عطوفتی خاص در تأمین سلامت آنها کوشید**زیرنویس=العباس، ص ۷۳؛ مولد العباس بن علی علیه‌السلام، ص ۲۷ - ۲۵؛ سردار کربلا، ص ۱۵۸.

دوران کودکی عباس

روزهای طفولیت عباس در حالی آغاز شد که پدر گرانقدر او چون آینه معرفت، ایمان، دانایی و کمال در مقابل او قرار داشت. گفتار الهی و رفتار آسمانی علی علیه‌السلام تأثیری عمیق بر وی نهاد.

او خود را بر ساحل دریای علوم و معارف پدر می‌دید و در کنار جهاد و تقوا حس می‌کرد.**زیرنویس=العباس، ص ۹۲. در خانه‌ای که بر خاک قرار داشت ولی از افلاک برتری یافته بود؛ خانه‌ای که فرشتگان با خضوع و خشوع در آن فرود می‌آمدند، محل نزول اسرار هدایت بود و آغوش مهربان آن، پناهگاه هر پناهنده و امید هر امیدوار محسوب می‌شد**زیرنویس=وام گرفته از اشعار بلند مرحوم سید محمد حسین کشوان (ر. ک: قمر بنی هاشم، ص ۳۷؛ سردار کربلا، ص ۱۹۰).

عباس در کودکی زورق نشین دریای بی‌کرانه معرفت بود و به سان ماه تابان از خورشید وجود پدر نور می‌گرفت. با فراستی چشمگیر و دقتی فراوان، خوشه‌چین خرمن حقایق ولایت بود و از بلندای بینش امام بهره‌های بسیار می‌برد. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، پرورش و تکامل فرزندش را چنین توصیف می‌کند:

«ان ولدی العباس زقّ العلم زقاً.»**زیرنویس=ثمرات الاعواد، ج ۱۰، ص ۱۰۵؛ مولد العباس بن علی علیه‌السلام، ص ۶۲؛ العباس، ص ۹۴..

همانا فرزندم عباس در کودکی علم آموخت و به سان نوزاد کبوتر که از مادرش آب و غذا می‌گیرد از من معارف فرامی‌گرفت. امام علیه‌السلام، که تسلطی چشمگیر بر الفاظ دارد و در بیان حقایق بی‌نظیر است، با عباراتی کوتاه، بلندای عظمت فرزند عزیز خود را توضیح می‌دهد که عباس از هنگام طفولیت از قابلیت عظیم برخوردار بوده است**زیرنویس=العباس، ص ۹۲. از این رو، در آغازین روزهایی که الفاظ بر زبان وی جاری می‌شد، امام علیه‌السلام به فرزندش فرمود: بگو یک. عباس گفت: یک.

حضرت ادامه داد: بگو دو.

عباس خودداری کرد و گفت: شرم می‌کنم با زبانی که خدا را به یگانگی خوانده‌ام دو بگویم**زیرنویس=فرسان الهیجا، ج ۱، ص ۱۹۰؛ مستدرک وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۸۱۵.

پرورش در آغوش امامت و دامن عصمت، شالوده‌ای پاک و مبارک برای ایام نوجوانی و جوانی عباس فراهم کرد تا در آینده حوادث، نخلی بلند قامت از استقامت و سنگربان حماسه و مردانگی باشد.

نگاه بصیرت‌آمیز علی علیه‌السلام آینده عباس را نظاره می‌کرد؛ از این رو گاه سخنانی بر زبان می‌راند که آشنایان را در اندوه فرومی‌برد. روزی ام‌البنین فرزند دل‌بندش را در آغوش علی علیه‌السلام گذارد و با لبخندی رضایت‌آمیز شاهد بوسه‌های پدر بر دستان کودک بود که سرشک غم از دیدگان امیرمؤمنان علیه‌السلام جاری شد. با تعجب فراوان علت گریه شوی‌اش را سؤال کرد. حضرت، ام‌البنین علیها‌السلام را از مشیت الهی آگاه کرد و فرمود: دستان عباس در راه یاری حسین علیه‌السلام قطع خواهد شد! ناگاه صدای شیون و ناله مادر دلسوخته به آسمان بلند شد و اهل خانه همگی از این خبر به ناله درآمدند. امام علی علیه‌السلام از مقام و عظمت نور دیده‌اش نزد خداوند سخن به میان آورد، از عطای الهی به عباس پرده برداشت و فرمود:

«پروردگار متعال دو بال به او رحمت خواهد کرد تا به سان عمویش جعفر بن ابیطالب، در بهشت پرواز کند.»

نسیم رحمت آفرین کلام علی علیه‌السلام آرامش خاطر و تسلیم روانی برای ام‌البنین پدید آورد و او را مسرور ساخت
**زیرنویس=قمر بنی هاشم، ص ۱۹؛ مولد العباس بن علی علیه‌السلام، ص ۶۰؛ سردار کربلا، ص ۱۶۴؛ زندگانی قمر بنی هاشم،
ص ۵۳..

ایام نوجوانی و جوانی

محبت پدری، علی علیه‌السلام را بر آن می‌داشت که گاه پاره پیکر خود را ببوسد، زمانی ببوید **زیرنویس=مولد العباس بن علی
علیه‌السلام، ص ۶۰. و در ایام نوجوانی وی را با آداب و اخلاق اسلامی آشنا سازد. از این رو لحظه‌ای عباس را از خود دور نساخت.
فرزند پاکدل علی علیه‌السلام در مدت ۱۴ سال و چهل و هفت روز، که با پدر زیست، همیشه، در حرب و محراب و غربت و وطن،
**زیرنویس=همان، ص ۶۳. در کنار او حضور داشت. در ایام دشوار خلافت لحظه‌ای از او جدا نشد **زیرنویس=بطل العلقمی، ج
۲، ص ۶. و آنگاه که در سال ۳۷ هجری قمری جنگ صفین پیش آمد، با آنکه حدود دوازده سال داشت، حماسه‌ای جاوید آفرید.
این خاطره خوش را - که بعضی مورخان نقل کرده‌اند - با هم می‌خوانیم:

آن روز آب به محاصره سپاه دشمن درآمده بود. ناگهان فریادی نخوت‌آمیز توجه همه را به خود جلب کرد:

«به دستور امیر نباید قطره‌ای آب نصیب سپاه علی شود، تا از تشنگی...»

چکاچک شمشیرها و برق اسلحه‌ها کمتر شد و در پی آن آرامش مختصری فضای صفین را پوشانید. اضطراب در چهره برخی از
افراد دیده می‌شد. لحظه‌ها به آرامی می‌گذشت و انتظار نبردی خونین را در دلها می‌افزود.

ناگاه از میان لشکریان علی علیه‌السلام نوجوانی که هیبت از سیمای او آشکار بود، پای به میدان گذارد. او نقابی بر چهره داشت،
دستی قوی بر سلاح و اراده‌ای محکم با خویشتن. وقتی در مقابل سپاه معاویه قرار گرفت، نگاهی لبریز از تأمل به سربازان دشمن
کرد و با قدمهایی استوار بر بلندی ایستاد.

عطش سؤال دیده همگان را پر کرده بود و سکوتی سنگین فضای میدان را فراگرفته بود. نوجوان رو به لشکر معاویه کرد و با
فریادی رعدآسا گفت: شجاعترین شما کیست؟ بیاید تا تکلیف کار روشن شود. نبردی مردانه در میدان!

معاویه و سپاهیانش با نوجوانی سپید صورت که هنوز بر سیمایش موی نرویده بود و پیکری ضعیف و ناتوان داشت، روبه‌رو شدند،
او را جدی نگرفتند، اما با تأملی دیگر، بدنش را برای ضربه‌های پی‌درپی شمشیر محلی مناسب یافتند. آنها چنان اندیشیدند که
تنبیه خونین این نوجوان می‌تواند درس عبرتی برای دیگران باشد و یارای مقابله از سربازان علی بریاید.

معاویه با فریادی رسا «ابوشعثا» را طلبید تا با ضربه‌ای مردانه، پیکر آن نوجوان نارس را با خاک صفین آشنا کند. اما باده غرور،
توان تصمیم صحیح و سنجیده را از او گرفت، خود را بالاتر از نوجوان ناشناخته دانست، درس عبرت را به فرزندانش واگذار کرد و
به معاویه گفت:

معاویه! مردم شام مرا قهرمانی شجاع می‌دانند، سلحشوری که توانایی مقابله با هزار نفر دارد. شایسته نیست برای کشتن یک نفر،
آن هم نوجوانی بی‌تجربه که تاکنون دستی بر شمشیر نداشته، من پای به میدان گذارم. نه، نه، این ننگ را نمی‌پذیرم؛ بگذار یکی
از پسرهای خود را روانه کنم تا کار او را در لحظه اول تمام کند.

اشاره معاویه پسر بزرگ ابوشعثا را، راهی میدان کرد. او، که مردی تنومند و قوی بود، با کبر و خودخواهی قدم برداشت تا در
مقابل نوجوانی که پیشانی‌اش را با پارچه‌ای بسته بود و ابروانش به سختی دیده می‌شد قرار گرفت.

لحظه‌ای نگذشت که نبرد تن به تن شروع شد و صدای شمشیرها و فریاد دلآوری آنها در فضا پیچید. معاویه، که به سرافرازی در
این نبرد یقین بسیار داشت، آرام و مطمئن اطراف را نظاره می‌کرد. ناگهان نعره‌ای دلخراش هوش معاویه را ربود و قلب او را لرزاند.

چون درست نگریست، فرزند ابوشعثا را غرق در خون دید. زمزمه و سر و صدا به سان خیمه‌ای سپاه تمامی سپاه معویه را احاطه کرده بود.

لحظه‌ای بعد دومین پسر ابوشعثا با اشاره پدر راهی میدان شد و بار دیگر رجزخوانی و چکاچک شمشیرها آغاز شد. ابوشعثا نگران و خشمگین به نظر می‌رسید، آرامش ایستادن را از دست داده بود و قدم زنان برای نوجوان آرزوی مرگ می‌کرد؛ اما این بار نیز غبار غم بر قلبش نشست و چنگال مرگ را در پیکر خون‌آلود فرزندش نظاره کرد.

سومین فرزند خود را به سوی کارزار فرستاد و از عصبانیت و اضطراب فراوانی که در جای جای وجودش نهفته بود لبان خود را فشرد. برق شمشیر فرزندش عنان از او گرفت، بی‌اختیار به سوی میدان دوید، اما دیری نگذشت که بر جای خود ماند، صحنه‌ای دیگر سراغ دیدگانش آمد و داغی تازه بر پیکر جانش نمایان شد. آهسته آهسته به عقب برگشت و با بی‌میلی و ناباوری، باور شجاعت و رشادت آن جوان نارس را در نهاد جان خود پذیرا شد.

اما چه باید کرد و چه می‌باید می‌کرد! او پای در باتلاقی مرگ‌آفرین گذارده بود و یارای برگشت نداشت. با حالتی فرسوده، پسر چهارم خود را به کام میدان فرستاد و خود به انتظار ماند تا شاید کار تمام شود و بیرق شهرت چندین ساله‌اش با شمشیر نوجوانی ناآشنا، پاره نگردد. نیم نگاه خود را به سوی معاویه روانه کرد، امیر را نیز مثل خود مضطرب و ناراحت دید، مجسمه‌ای از اضطراب و پیکری بی‌جان از عصبانیت. لحظه‌ها با آشفتگی خاطر بدرقه می‌شدند و توفان اندوه سپاه معاویه را درهم پیچیده بود که....

... ابوشعثا لحظه‌ای به خود آمد که هفتمین فرزند خویش را هم آغوش با مرگ دید! و صدای تکبیر سپاهیان علی را شنید. سنگینی خجالت، معاویه را سر به زیر کرد و شرمساری بر صورتش نمایان شد. خواست چاره‌ای بیاندیشد و با جمله‌ای خود را و سپاهش را از مرداب ذلت برهاند که ابوشعثا با شمشیر آخته و غضبی جاهلانه پای در میدان نهاد. امید پیروزی شادی را به وجودش باز می‌گرداند و سپاهیان‌ش آماده هلله و فریاد شدند تا روحیه از دست رفته سربازان را به قرارگاه بازگردانند.

ابوشعثا با نگاهی غضب‌آلود به نوجوان نگریست، با فریادی سهمگین متن دل‌آوریهای خود را رجزخوانی کرد و در حالی که میدان را دور می‌زد، با حرکت برق‌آسا قلب نوجوان را نشانه گرفت. اما شجاعت سوار ناآشنا، تیغ ابوشعثا را به بیراهه کشاند. گرد و غبار میدان را فراگرفت و لحظه‌ای بعد فریاد پیروزی از سپاه علی علیه‌السلام بلند شد:

الله اکبر، الله اکبر، نصر من الله و فتح قریب.

جرأت از سپاهیان معاویه رخت بسته بود، لبها و دهانها نیمه باز و چشمها حیرت زده می‌نمود. فریادی مردانه و دشمن‌سوز میدان را محاصره کرد:

آیا کسی هست به جنگ من آید؟!»

معاویه با نگاهی تحسین‌آمیز نوجوان را ستود و در حالی که وحشت وجود او و سربازانش را لبریز کرده بود با سکوتی تحقیرآمیز وقار و دلاوری وی را بدرقه کرد.

آن دلاور پیل‌افکن که لشکر علی علیه‌السلام را شادمان کرده بود، پیروزمندانه به پایگاهش بازگشت. دست به سوی نقاب خود برد تا مهتاب مهرآفرین سیمای خود را آشکار کند. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام او را به سوی خود خواند. چون نزد حضرت رسید و دست به نقاب زد، سپاهیان برای مشاهده چهره وی پیرامونش گرد آمدند. ناگهان صدای سپاه فضا را پر کرد. همه لب به تحسین گشودند و با عبارتی شیرین و شیوا نام نوجوان دلاور را بر زبان راندند:

عباس! عباس بن علی! آری، پور علی و فرزند ام‌البنین است.

پدر نیز، به پاس شجاعت‌های کم‌نظیرش، او را در آغوش کشید و بر صورتش بوسه سپاس و مهر نهاد * * * زیرنویس = وسیله الدارین، ص ۲۶۹؛ مولد العباس بن علی علیه‌السلام، ص ۶۴؛ سردار کربلا، ص ۲۷۷ - ۲۷۶؛ قمر بنی هاشم، ص ۱۰۲ - ۱۰۱.

کنیه‌های مهرافرور

اسم، لقب و کنیه، واژه‌هایی است که عرب در مخاطب قرار دادن زنان و مردان از آنان استفاده می‌کند. اب و ابن همراه کنیه پسران و مردان و بنت و ام پیشوند کنیه دختران و زنان است. ابعاد شخصیتی افراد زمینه ساز این لفظ است؛ هر چند داشتن فرزندان، به ویژه نخستین فرزند، در انتخاب این واژه نقش بسیار خواهد داشت. (المنجد فی اللغة و الاعلام، ص ۷۰۴ ذیل ماده کنی) دیباچه صفات اخلاقی افراد و فهرست فضایل معنوی انسانها در کنیه آنها نمایان است. عباس علیه‌السلام انسانی آسمانی بود که بلندای عظمتش کنیه‌های بسیاری برای او پدید آورد.

«ابوالفضل» مشهورترین کنیه اوست که برخی از صاحب نظران را بر آن داشته تا شعاع چشمگیر شخصیت عباس را بستر این واژه بدانند. ویژگیهای دوران کودکی و شکوهمندی روح‌افزای نوجوانی او، نشان از بزرگی مقام وی داشت. فرهیختگان و شعرای بسیاری بهره‌مندی از فضایل بسیار را علت این لقب دانسته‌اند * * * زیرنویس = مولد العباس بن علی علیه‌السلام، ص ۵۶؛ سردار کربلا، ص ۱۷۰؛ بطل العلقمی، ج ۲، ص ۹؛ مقاتل الطالبیین، ص ۸۹.

از سوی دیگر، پاره‌ای از محققان و اندیشمندان بهره‌مندی از نعمت وجود فرزندی به نام «فضل» را دلیل این کنیه شمرده‌اند * * * زیرنویس = ر. ک: سرالسلسله و عمده الطالب، ص ۳۵۶؛ العباس، ص ۸۱ - ۸۰.

«ابوالقاسم» کنیه‌ای دیگر است. مورخان با ژرف‌نگری در واژه‌های معرفت‌آفرین زیارت اربعین، این کلمه را کنیه آن حضرت دانسته‌اند. آنجا که جابر انصاری خطاب به این رادمرد الهی می‌گوید:

«السلام علیک یا ابالقاسم، اسلام علیک یا عباس بن علی.»

سلام بر تو ای پدر قاسم و سلام بر تو ای عباس، پور علی بن ابیطالب علیه‌السلام.

هر چند مورخان و و نسب شناسان، فرزندی به نام «قاسم» برای آن حضرت بیان نکرده‌اند، اما شناخت این صحابی بزرگ مرتبه، که سالیان بسیاری با خاندان رسول الله صل الله علیه و آله و سلم رفت و آمد داشته و از معرفتی بیش از دیگران بهره‌مند بوده است، درستی این کنیه را آشکار می‌سازد * * * زیرنویس = ر. ک: قمر بنی‌هاشم، ص ۲۵؛ العباس، ص ۸۰؛ بحارالانوار، ج ۱۰۱؛ ص ۳۳۰.

لقاب تابناک

عالمان ادبیات عرب، لقب را لفظی می‌دانند که دلالت بر عظمت و رفعت مقام و یا حقارت و پستی شخصیت افراد می‌کند. لفظی که در مدح انسانها و یا نکوهش آنان است. اهل بیت علیه‌السلام دارای آفاق بی‌کران از صفات الهی ملکوتی‌اند. القابی لبریز از فضیلت دارند و هیچ صفتی یا لقبی که حاکی از نکوهش باشد در دایره‌المعارف شخصیت آنان یافت نمی‌شود (ر. ک: بطل العلقمی، ج ۲، ص ۱۱).

قمر بنی هاشم

عباس علیه‌السلام سیمایی سپید و زیبا و سیرتی سبز و نورانی داشت. درخشش چهره و چشمگیری نگاه، ابهتی بسیار به وی بخشیده بود. به بسان ماه می‌درخشید و چون نخلی بلند عظمتی خیره‌کننده داشت. در زیبایی کم‌نظیر بود و روشنایی جمالش روشنی بخش هر تاریکی می‌شد.

بهره‌مندی بسیار از جمال و جلال و باشکوهی صفات لقب «قمر بنی هاشم» را به وی بخشیده بود. زیرا همگان او را چون ماهی فروزان می‌دانستند که در خاندان بنی‌هاشم می‌درخشد.

باب الحوائج

باب الحوائج لقبی است که در آسمان وجود حضرت عباس علیه‌السلام به سان اختری تابناک به چشم می‌خورد. این لقب نشان از برآوردن خواسته‌ها و حاجات علاقه‌مندان آن حضرت دارد. آنان در توفان سختی‌ها و بلاها به سوی ساحل امن لطف و کرامات «باب الحوائج» رو می‌کنند و با دستانی پر از عنایت با دیدگانی سرشار از سپاس و اشتیاق بازمی‌گردند.

آری عباس، کریمی از دودمان کریمان است، تحفه‌ای از رحمت بی‌پایان الهی است و وسیله‌ای برای قرب به پیشگاه خداوند محسوب می‌شود. مقامی عظیم دارد و به خاطر جهاد مقدسش در راه اسلام، قاضی حاجات و باب الحوائج نام گرفته است. *زیرنویس=العباس بن علی علیه‌السلام، ص ۳۰. از این رو قرن‌های بسیار است که سنی و شیعه و مسلمان و غیرمسلمان دست دعا و چشم امید به سوی او دارند و داستان رهیدن از سختی‌ها و مشکلات زندگی را از این طریق برای دیگران نقل می‌کنند و از زلال کرامات حضرت عباس علیه‌السلام ناگفته‌های گفتنی بسیاری نزد خود دارند *زیرنویس=بطل العلقمی، ج ۲، ص ۱۱۲.

طیار

این مطلب بیانگر صحیفه‌ای از مقام و موقعیت حضرت عباس علیه‌السلام در بهشت جاویدان است. چرا که طیار، پرواز کننده در فضای عالم قدس و درجات و مقامات والای جنت است. *زیرنویس=خصایص العباسیه، ص ۱۳۱. چنین واژه پاراجی از لبان مبارک امام سجاد علیه‌السلام تراوش کرد. روزی حضرت به عبیدالله بن عباس، پور دل‌بند عمومی خویش، نگریست؛ سرشک غم از دیدگانش جاری شد و فرمود:

«هیچ روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخت‌تر و طاقت فرساتر از روز شهادت عمومی حمزه و بعد از آن روز شهادت پسر عمومی جعفر بن ابیطالب نبود و هیچ روزی مانند روزی که بر حسین علیه‌السلام گذشت، دشوار نبود. زمانی که سی‌هزار نفر از امت با ریختن خون فرزند فاطمه به خدای خود تقرب جستند و سخنان آن حضرت در وجود آنها اثر نکرد.»
لحظاتی چند گذشت، آنگاه امام ادامه داد:

«خداوند عمومی عباس را رحمت فرماید که جان خویش را در راه برادرش تقدیم کرد تا اینکه دستهایش از پیکر جدا شد. خداوند به جای آنها دو بال در بهشت به وی عطا فرمود تا با آنها در سرای فردوس همراه فرشتگان به پرواز درآید، چنانکه به جعفر بن ابیطالب بال عطا فرمود...» *زیرنویس=بطل العلقمی، ج ۲، ص ۱۰۹ - ۱۰۸.

اطلس

اطلس آینه‌ای از صفات برجسته و چشمگیر حضرت عباس علیه‌السلام است. واژه‌ای که دلآوری بسیار و شجاعت فراوان آن عزیز را گوشزد می‌کند. زیرا صفوف دشمن با دلیری حضرت شکافته می‌شد و انبوه سربازان و رزم‌آوران با یورش مردانه آن دلآور به تنگ می‌آمد.

گروهی، سرخ فامی رنگ صورت و یا چگونگی سیمای آن حضرت را علت این لقب دانسته‌اند و بعضی جسارت بسیار عباس علیه‌السلام در برابر زشتیهای دشمن را موجب این نام شمرده‌اند. *زیرنویس=چهره درخشان قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام، ص ۱۱۶.

الشهيد

لياقت و ارزشمندی حضرت عباس عليه السلام مقام بسیار رفيع «شهادت» را از آن او کرد و او را به مقامی رساند که امام سجاد عليه السلام فرمود: تمامی شهدا بدان غبطه می‌خورند. *زیرنویس=بطل العلقمی، ج ۲، ص ۱۰۹. برخی از عالمان نسب در آثار خویش بدین لقب تصریح کرده‌اند و پس از بیان اولاد آن حضرت چنین گفته‌اند: «... هذا آخر نسب بنی‌العباس السقا الشهيد بن علی بن ابیطالب عليه السلام.»

... این آخرین فرزند از فرزندان حضرت عباس است که سقا و شهید بود و فرزند علی عليه السلام است. *زیرنویس=سردار کربلا، ص ۱۷۱..

سقا

چشمگیرترین القاب حضرت عباس عليه السلام لقب «سقا» است که جلوه رحمت و عطوفت دلاوری بزرگ را به نمایش می‌گذارد. وقتی خاندان امام و حجت خدا در آتش جانسوز عطش می‌سوختند و کودکان صدای العطش سر می‌دادند، یگانه دلاوری که چهار مرتبه، از دومین روز محرم تا آخرین شب زندگانی خویش، آب به خیمه‌های حسینی رساند قمر بنی‌هاشم عليه السلام بود. او با شجاعتی کم‌نظیر، به سربازان اطراف فرات حمله می‌برد، به سان شیری، روبه‌پهلای پلید را به این سو و آن سو می‌کشاند. آب فرات را به دست منتظران امیدوار می‌رساند و سرانجام در راه سقاییت، خود تشنه‌کام، شربت شهادت نوشید. *زیرنویس=العباس بن علی عليه السلام، ص ۳۵.

عبد صالح

امام صادق عليه السلام در زیارت عموی خود حضرت ابوالفضل می‌فرماید:

«اسلام عليك ايها العبد الصالح.»

سلام بر تو ای بنده صالح خدا.

حضرت با این توصیف دلنشین، حلقه‌ای طلایی بین عباس عليه السلام و خداوند متعال بیان می‌کند تا بدین طریق اتصال او را با مبدأ لایزال الهی ترسیم کرده، مقام والای وی را گوشزد کند.

امام عليه السلام با عبد خواندن عمویش راه صلاح و رستگاری انسان را معرفی می‌کند و سپس با «صالح» شمردن اعمال و کردار وی قدمگاه نگاه آدمی را به آن انسان آسمانی روشن می‌فرماید.

عبودیت مقامی است که خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر انبیای بزرگ را بدان منصف دانسته است. *زیرنویس=سبحان الذی اسرى بعبده، لیل من المسجد الحرام الی المسجد الاقصى (اسراء / ۱) و اذکر عبدنا داود (ص / ۱۷) و اذکر عبدنا ابراهیم و اسحاق و یعقوب اولی الایدی و الابصار (ص / ۴۵).

آری، ورای چنین لقبی مهرافروز، که امامی معصوم عليه السلام به حضرت عباس عليه السلام داده است، حقایقی ژرف و مطالبی والا وجود دارد. امام ششم عليه السلام حضرت عباس را با صفتی مخاطب قرار داده که خداوند متعال، انبیا و مبلغان شرایع آسمانی را بدان توصیف کرده، بدین وسیله رضایت خویش از آنان را بیان کرده است. *زیرنویس=العباس، ص ۱۲۴؛ عباس بن علی، ص ۵۶..

بطل العلقمی

"بطل"، همان قهرمان است و «علقمه» نام رودی است که ابوالفضل علیه‌السلام در کنار آن شهد شهادت نوشید. نبرد حضرت با صفوف به هم فشرده دشمن، کاری سخت و طاقت‌سوز بود. قهرمان کربلا چنان کار دشواری را به خوبی انجام داد و بدانجا رسید که صدای پای او لرزه بر اندام پلید سپاه عمر سعد می‌افکند. از این رو «قهرمان علقمی» برای آن حضرت لقب شایسته‌ای شد. *زیرنویس=العباس بن علی رائد الکرامه و الفداء فی الاسلام، ص ۲۷.

سپهسالار

لواء یا سپهسالار، لقب بزرگترین شخصیت نظامی است که بهترین معادل آن در فارسی «سرتیپ» است. از آنجا که عباس علیه‌السلام مظهر فتوت و جوانمردی بود و از شجاعت و دلیری بهره فراوان داشت، در روز عاشورا، از سوی امام حسین علیه‌السلام به فرماندهی نیروهای مسلح منسوب شد، رهبری نظام سپاه حسینی را به عهده گرفت و سپهسالار لقب یافت. *زیرنویس=چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام، ص ۱۱۷ (با استفاده از فرهنگ عمید)؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۲۶ - ۵۲. تدبیر نظامی و هدایت‌های صحیح و به جای عباس علیه‌السلام، از آغازین لحظه‌های صبح عاشورا تا واپسین ساعات حمایت حضرت، مورد تحسین دوست و دشمن بود. با رهبری ابوالفضل علیه‌السلام آشفتگی دشمن و آرامش خاطر و دوستان دو چندان بود و بانوان و اطفال خیام حسینی، وجود آن حضرت را چون نسیمی روح‌افزا و آرامش بخش می‌دانستند. از این رو در لحظات سخت و طاقت فرسایی که اباعبدالله علیه‌السلام خود را بر پیکر برادر رسانید، از صمیم جان فریادی غمبار سر داد و از دست دادن عباس را مایه شکستن کمر خود دانست.

پرچمدار و علمدار

برقراری پرچم در هر سپاه نشان حیات و نظم سپاه است. و پرچمدار از مقامی بلند بهره‌مند است، زیرا نظام لشکر و رزمندگان به دست اوست.

آنگاه که علم ثابت و پابرجاست، پیام سرافرازی سربازان و برقراری سپاه نمایان است.

از این رو عادت عرب از دیر زمان، افتخار به نشانها و پرچمهای خود بوده و آن را برترین دلیل پیروزی خویش می‌شمرده است. مقام اول هر قبیله پس از فرماندهی کل قوا صاحب بیرق و علمدار محسوب می‌شد.

رسم دیرینه رزم‌آوری، از سالیان دور تا کنون، بدین‌سان بوده است که برای برقراری علم تدبیری شایسته می‌اندیشیدند و برای آنکه سرافرازی بیرق، حتی لحظه‌ای از دست نرود، جانشینانی چند برای مراحل مختلف نبرد پیش‌بینی و معرفی می‌کردند. بر این اساس، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آغازین لحظات یکی از جنگها، جعفر بن ابیطالب را علمدار معرفی فرمود؛ آنگاه زید بن حارثه را جانشین وی ساخت و سپس عبدالله بن رواحه انصاری را قائم مقام او خواند تا همواره نگاه سپاه بر علم دوخته باشد و نظام لشکر برقرار بماند.

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نیز در صفین و جمل، از این شیوه ارجمند استفاده کرد و بیرق را به دست رزمندگان شجاع سپرد. امام حسین علیه‌السلام، هنگام خروج از حجاز، بیرقی برافراشت و آن را به دست برادرش حضرت عباس علیه‌السلام داد. از آن روز تا واپسین لحظه‌های حیات عباس علیه‌السلام، علم همچنان برافراشته باقی ماند. آنگاه که حضور عباس علیه‌السلام در قلب سپاه نور ضرورت داشت و هجوم وی به دشمن لازم بود، حضرت با جوانمردی و دلآوری به لشکر عمر سعد حمله می‌کرد، با رجزهای مختلف نام علی علیه‌السلام و حماسه‌های جاوید علوی را زنده می‌ساخت و به قلب سپاه بازمی‌گشت.

عباس علیه‌السلام امانتداری ایثارگر بود که جان خویش را در راه حفظ امانت و برقراری بیرق فدا کرد، به طوری که گروهی «علمدار» را برجسته‌ترین لقب وی دانسته‌اند و بسیاری از شعرا و شیفتگان کوی او درباره این لقب ارزشمند و پر بها، شعرها سروده‌اند و صحیفه‌ای از دفتر ارادت خویش را گشوده‌اند. *زیرنویس=بطل العلقمی، ج ۲، ص ۱۰۷ - ۷۲.

حامی الضعینة (حامی بانوان)

از القاب مشهور حضرت عباس «حامی الضعینة» است. غیرت و عظمت بسیار حضرت وی را بر آن داشت تا از بانوان حرم حسینی و خیمه‌های سیدالشهدا غفلت نکرده، از آغازین روزهای هجرت تا واپسین لحظه‌های حیات، همراه اطراف آنان باشد و در برآوردن خواسته‌هایشان بکوشد. آنان را از محملها پایین گذارد، محلی برای استراحتشان فراهم سازد، شبها به پاسداری از خیمه‌هایشان بپردازد و در آرامش روحی و آسایش جسمی آنها کوشا باشد.

سخن زنان و اطفال پس از شهادت عباس علیه‌السلام نشان دهنده میزان تلاش و فداکاریهای آن بزرگوار در این باره است. سید جعفر حلی در قصیده‌ای زیبا بدین لقب اشاره کرده، عباس علیه‌السلام را برتر از ربیعه، اولین کسی که بدین لقب شهرت یافت، می‌داند و می‌فرماید:

حامی الضعینة این منه ربیعه

ام این من علیا ایبه مکدم

حامی بانوان کجا، ربیعه کجا

پدر او علی علیه‌السلام کجا و مکدم [پدر ربیعه] کجا؟

علامه شیخ عبدالواحد مظفر، جوا سید جعفر حلی را با بیتی دلنشین می‌دهد و می‌گوید:

حامی الضعینة کربلا بصرام

صادی الحدید رواه قحف الرأس *زیرنویس=بطل العلقمی، ج ۲ ص ۶۳.

حامی بانوان در کربلا چون شیری حضور داشت

هم او که عطش شمشیر آهنین خود را از [خون] تارک دشمنان سیراب کرد

ابوقریبه

کنیه‌ای که با هاله‌ای از عظمت و شجاعت همراه بوده و یادآور کربلاست «ابوقریبه» *زیرنویس=قریبه - به کسر قاف - به معنی صاحب مشک است. است. واژه‌ای که بارش برکات وجودی عباس علیه‌السلام وجود آن را رقم زد؛ آنجا که تمامی راهها برای دستیابی به آب بسته شد و سپاه سیه سیرت دشمن، امکان رسیدن حتی قطره‌ای آب به خیمه اهل بیت علیهم‌السلام را غیر ممکن ساخته بود، همت والای «ابوقریبه»، شهادت و شجاعت وی را به نمایش گذارد و حضرتش، پیروز و سربلند، کام اطفال و زنان حرم حسینی را حلاوت آب بخشید. *زیرنویس=ر. ک: المقاتل، ابوالفرج اصفهانی، ص ۹۰ - ۸۹؛ تاریخ الخمیس، ابوالحسن الدیاربکری، ج ۲، ص ۳۱۷؛ انوار النعمانیه، ج ۱ ص ۳۷۰؛ العباس، ص ۱۴۶. آن مردانگی و دلاوری این کنیه زیبا را برای او به ارمغان آورد و از آن روز، عباس به «ابوقریبه» معروف شد. *زیرنویس=مولد العباس بن علی علیه‌السلام، ۵۶؛ قمر بنی هاشم، ص ۲۴؛ سردار کربلا، ص ۱۷۰..

لقبهای زیر از دیگر القاب تابناک و معرفت‌آفرین حضرت عباس علیه‌السلام است؛ القابی که هر یک مظهر مردانگی و فتوت و آینه دلاوری و شجاعت آن پاک سرشت است:

۱۳- عمید (یاور و کمک کننده دین خدا).

۱۴- سفیر (نماینده حجت خدا).

۱۵- صابر (شکیبا بر سختیهای حیات، بلاها و دشواریهای هجرت از مدینه تا کربلا و روز عاشورا).

۱۶- محتسب (کسی که مصایب پایداری در راه تقدس و پر نور خویش را به حساب ذات پاک پروردگار خویش گذارد).

۱۷- مواسی (جانبازی که جان خویش را سپری برای سختیهای برادر می کرد و همراه حق دفاع از حجت خدا را ادا می کرد).

۱۸- مستعجل (سرو قامتی مهربان که بر آوردن حاجات دیگران و یاری حاجتمندان از هیچ تلاشی دریغ نمی کرد).

۱۹- مذهب (کسی که به سان آتش در برابر ستمکاران و متجاوزان شعله کین بر می افروخت و آنان را خار و ذلیل می کرد).

۲۰- ابوالشاره (صاحب کرامتی عظیم که افرادی را که به دروغ بر نام مبارک ابوالفضل قسم می خوردند دچار مرگ، بیماری و یا مصیبتی سخت و طاقت فرسا می کند).

۲۱- ابورأس الحار (چون عباس علیه السلام به ستمگران زورگو هیچ اغماض نشان نمی داد و مجرومین را عفو نمی کرد، ابورأس الحار لقب شایسته وی شد).

۲۲- ابوفرجه (سپید سیرتی که اندوه و ناراحتی دردمندان را با گشایش و کمک چشمگیر برطرف می کرد).

۲۳- الترهیب ببنانه (آبرومندی و الامقام که از ابهتی فراوان برخوردار است و قلوب افراد لبریز از عظمت و بزرگی شخصیت باشکوه اوست). *زیرنویس= بطل العلقمی، ج ۲، صص ۱۱۳ - ۱۰۷.

سیمای سپهسالار

قمر بنی هاشم ماهرویی بود که رخسار زیبایش بر شکوه اندامش می افزود. پیکری نیرومند داشت و آثار دلیری و برومندی از صلابت وجودش هویدا بود. *زیرنویس= چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام، ص ۱۱۳؛ سردار کربلا، ص ۱۶۵ - ۱۴۶.

با اولین نگاه افراد را به سوی خود می کشاند، خلقتی لبریز از ابهت و بدنی بسیار شکوهمند داشت. از قامتی سروگون و اعضایی متناسب بهره مند بود و بلندای دستان و پاهایش خردی و حقارت دشمن را در برابرش نمایان می ساخت.

تکسواری شاهین مرام بود که افتخار بنی هاشم شمرده می شد و قهرمانی رزم آور بود که گاه نبرد و شهامت ممتاز و چشمگیر بود. فراشتگی گردن، طول قامت، بلندای ساعد و پیکر تنومند او ارکان چهارگانه ای بود که طواف نگاه بسیاری را به سوی او می کشاند.

*زیرنویس= مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۵۳ - ۵۲؛ بطل العلقمی، ج ۲، ص ۱۳۰.

برخی از اندیشمندان صاحب ذوق وی را این گونه ترسیم کرده اند:

«کان العباس و سیمای جمیلا یرکب الفرس المطهم و رجلاه یخطان فی الارض و یقال له قمر بنی هاشم.» *زیرنویس= مقاتل الطالبیین، ص ۹۰.

عباس علیه السلام مردی خوش سیمای و زیباچهره بود که چون سوار اسب می شد دو پای او بر زمین قرار می یافت و او ماه بنی هاشم خوانده می شد.

بعضی از روایات عباس علیه السلام را انسانی مهتابوش دانسته اند که بین چشمان وی اثر سجده های بسیار نمایان بود. *زیرنویس= قمر بنی هاشم، ص ۲۱؛ العباس، ص ۷۶.

سپیدای سیمای عباس و آفتاب پیکر زیبای او ام البنین علیها السلام را بر آن می داشت که چون از پور دلبند خود جدا می شد او را به خداوند متعال سپرده، برای دوری وی از چشم حسودان و نگاه بدخواهان، چنین بگوید:

اعیذه بالواحد

من عین کل حاسد

قائمهم و القاعد

مسلمهم و الجاهد

صادرهم و الوارد

مولدهم و الوالد**زیرنویس=چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام، ص ۱۱۳؛ قهرمان علقمه، ص ۵۰.

فرزندم را از چشم حسودان نشسته و ایستاده، آینده و رونده، مسلمان و منکر، بزرگ و کوچک، فرزند و پدر به خداوند یکتا می سپارم.

همراه با امام حسن

آغازین فصل حیات و زندگانی عباس علیه السلام بیش از چهارده سال به طول انجامید. در این دوران، بارش برکات وجود پدر، شاخسار ابوالفضل را پرثمر کرد و هر روزش را روزی برکت آفرین و نعمت بخش ساخت.

فراگیری علوم و معارف و کسب آداب و فضایل در کنار آموزش فنون رزمی در صحنه های مختلف و حوادث گوناگون، شخصیتی ژرف و باشکوه برای فرزند ام البنین به ارمغان آورده بود.

صبح صادق امامت حضرت امام حسن علیه السلام در حالی شروع شد که فتنه های ظلمت انگیز همه جا را فراگرفته بود، دشمنان دانای اسلام بیرون مرزها کمین کرده بودند، دوستان نادان در درون سنگر گرفته بودند و امواج حوادث گردابی سخت برای مؤمنان راستین به پا کرده بود. برخی از مردم ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را آماج انتقادات و ناسزاهای خویش قرار می دادند و گروهی با زر و زور و تزویر همساز شده، دین خویش را با سکه های زرد و سرخ معامله می کردند. **زیرنویس=ر. ک: زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی؛ قهرمان علقمه، ص ۱۵۳ - ۱۵۲.

در این میان تنها مردان مرد یارای همراهی با امام و حجت خداوند داشتند و بیرق حمایت از دین و راهبر دین را در دست می فشردند.

عباس علیه السلام چهره ای چشمگیر بود که شجاعت خویش را با نور بینش و دانایی درآمیخت. او ضعف ایمان سپاهیان، خستگی فراوان سربازان و تبلیغات و شایعه سازی دشمنان را ابزاری کارآمد برای دشمن می شمرد و امام زمان خود را رهبری بی یاور می دید. از این رو لحظه ای در یاری و همراهی حضرت درنگ نکرد و در طول نه سال و چهارماه و هفده روز دوران امامت امام حسن علیه السلام با تمام توان در رکاب یآوری او بود.

او تمامی سفارشهای پدر خویش درباره امام خود را گوشواره هوش کرده و گستره شخصیت خود را از آفتاب علم و دانش و دانایی و توانایی حضرت روشنایی می بخشید، به طوری که درانتقال علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام نقشی ژرف ایفا می کرد و از روایان احادیث ایشان شمرده می شد. **زیرنویس=مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۷۱ و ۷۲؛ العباس، ص ۹۵؛ قهرمان علقمه، ص ۵۹ - ۵۸.

در این دوران، عباس علیه السلام «باب الحوائج» شیعیان بود. مستمندان را از الطاف و عنایات برادر خویش بهره مند می ساخت، گرسنگان را سیر می کرد و برهنه گان را می پوشانید و در حمایت و اظهار ارادت به امام حسن علیه السلام می کوشید. **زیرنویس=زندگانی قمر بنی هاشم علیه السلام، ص ۷۲؛ مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۷۴.

آنگاه که تیغ تیز دشمن وجود امام علیه السلام را گلچین کرد و دشمنان خناس، پیکر پاک حضرت را تیرباران کردند، غیرت و رشادت علوی قبضه شمشیرش را به حرکت درآورد؛ اما او سخنان امام خود را به یاد آورد و نسیم گلوآژه های حجت خدا، آرامش یافت. **زیرنویس=زندگانی قمر بنی هاشم علیه السلام، ص ۱۳۴؛ العباس، ص ۱۵۶.

جلوه‌های جاودانه از قله عظمت وجود عباس علیه‌السلام در این مرحله از حیات وی نمایان شد. او در برخی از کارها، که انسان عادت توان شرکت در آن ندارد، دخالت کرد و از این طریق بزرگی مقام و موقعیت خویش را اثبات کرد. همراهی با امام حسین علیه‌السلام در غسل امام‌حسن علیه‌السلام یکی از این کارهاست. این واقعه وقتی عظمت شخصیت عباس علیه‌السلام را آشکار می‌کند که بدانیم حجت خدا را باید شخصیتی همتای او غسل دهد. بدن مطهر معصوم در سیر به مبدأ اعلی بوده، به مرحله‌ای چون «قاب قوسین او ادنی»

می‌رسید که همان پرواز تا ملکوت اعلی و عرش برین است و در این هنگام، نگاه افراد عادی، باید بر هم گذاشته شود؛ انسانهای معمولی توان این مرحله را ندارند. اما عباس علیه‌السلام با چشمانی باز و نگاهی آشکار، همراه با امام حسین علیه‌السلام خلیفه خدا امام حسن علیه‌السلام را غسل و کفن کرد. *زیرنویس=مولدالعباس بن علی علیه‌السلام، ص ۷۳ و ۷۲؛ عباس بن علی، ص ۵۶.

همراز با امام حسین

خورشید امامت حسینی در حالی طلوع کرد که بیست و چهار بهار از حیات عباس علیه‌السلام می‌گذشت و این سومین فصل و سرنوشت سازترین حادثه زندگانی وی به شمار می‌رفت. تأثیر کیمیایی سخن پدر و عبارات عشق‌افروز مادر به همراه واژه‌های شهامت‌آفرین برادرش امام حسن مجتبی علیه‌السلام در این بخش از حیات ابوالفضل خود را نشان داد. آغاز امامت امام حسین با ظلمت‌افروزی معاویه بر مسند قدرت همراه بود. او که با روش مخصوص خود اوضاع را زیر نظر داشت و با نیرنگ‌های گوناگون، خویش را در نگاه مسلمانان فردی بالیمان می‌نمود، بر آن بود تا هر چه بیشتر بر قدرتش افزوده، استحکام و بقای آن را تضمین کند.

از سوی دیگر، امام حسین علیه‌السلام چون برادرش به هدایت و راهبری مسلمانان مشغول بود، مردم مدینه را از علوم آل محمد علیهم‌السلام و تعالیم نبوی و علوی بهره‌مند می‌ساخت، با کشاورزی زندگی خویش را می‌گذرانید و از دست بخشش و سخاوت خود بسیاری را بی‌نیاز می‌کرد.

بصیرت حضرت، که از بلندای دانایی و عظمت برخوردار بود، وسعت کشور را زیر نظر داشت و هر گاه ضرورت برخورد و بیان سخنان اصلاحی وجود داشت، با گفتاری روشن، معاویه را بر آن می‌داشت تا پلیدیهای خود و فرزندانش را کمتر ساخته و حال مسلمانان مظلوم را مراعات کند.

وقتی افشاگری جنایات حاکم مسلمین! سودمند می‌نمود، امام حسین علیه‌السلام گامی ارزشمند در بیداری مسلمانان برداشت. او در مجلسی، که در مکه برگزار شد و بسیاری از مهاجرین و انصار و تابعین در آن حضور داشتند، با سخنان رسا و عبارات آتشین، جنایات معاویه را برملا ساخت. امام علیه‌السلام در این محفل تمامی آیاتی را که پیرامون اهل بیت علیهم‌السلام نازل شده بود تلاوت فرمود و ضمن تفسیر آن آیات، گفته‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق خود و خاندانش را برشمرد. دستاورد گرانبه‌ای این سخنان، تأیید صحابه و تابعین و بازگویی عبارات امام در شهرها و روستاها بود. حاضران در محفل، به خاطر تعهدی که حضرت از آنان گرفته بود، گفتار امام علیه‌السلام را به گوش مردم رساندند و بدین ترتیب پرده از چهره معاویه کنار رفت. به هر روی، چشمان در غبار نشسته و دل‌های غافل رو به بیداری بود که مرگ معاویه فرارسید و به اجداد ناپاکش ملحق شد. این حادثه تاریخی، سرنوشت مسلمانان را در گذری سرنوشت‌ساز فرو برد و زندگی دین باوران اندیشمندی چون عباس علیه‌السلام را دچار حساسیتی ژرف ساخت. اینک یک تصمیم مسیر سعادت را عوض می‌کرد و اندکی درنگ و سستی عاقبتی نافرجام در پی داشت.

با روی کار آمدن یزید، فصلی تازه در جهان اسلام پدید آمد و حوادثی جدید رخ نشان داد. از این هنگام بود که همدلی و همراهی ابوالفضل علیه‌السلام با برادرش فزونی یافت و عباس در کنار امام علیه‌السلام شاهد جنایات و هرزگیهای فراوان یزید شد؛

بی‌حرمتی به ارزشهای دین را نظاره می‌کرد، دهن کجی ولی امر! را به مقدسات می‌دید، تلاش حکومت در انهدام اسلام و ریشه کن کردن شیعیان متعد را مشاهده می‌کرد و راه‌های گوناگون مبارزه را می‌آموخت. *زیرنویس=زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۱۱۸؛ زندگانی قمر بنی هاشم، ص ۱۳۶ - ۱۳۵.

به سوی سینای عشق

امام حسین علیه‌السلام خطاب به ابوالفضل علیه‌السلام:

«بنفسی انت یا اخی.» *زیرنویس=تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵..

جانم به فدایت ای برادر!

سپیده نهضت حسینی

چندی از مرگ معاویه نگذشته بود که حاکم مدینه، امام حسین علیه‌السلام را شبانه فراخواند تا وی را از خبری سرّی آگاه سازد. سپیده نهضت حسینی در این شب دمید، زیرا روشنایی اندیشه امام خبر از درخواست بیعت با یزید داشت و بخوبی می‌دانست که مخالفت با این امر پایانی شهادت‌آمیز همراه دارد.

امام علیه‌السلام برخی از جوانان بنی‌هاشم همچون عباس علیه‌السلام را همراه خویش برد تا هنگام خطر مراقب حضرت باشند. *زیرنویس=تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۱۱۸. ولید، حاکم مدینه، پس از اندکی گفتگو گفت:

- یرید بیعت از شما خواسته است، بدون درنگ و بسیار زود!!

تأمل بصیرت‌آمیز امام علیه‌السلام و واگذاری جواب آن سخن به صبح فردا آن هم در بین مردم، برخوردی دقیق و ژرف بود که فراگیری نهضت حسینی، دعوت عمومی به این حرکت و بسته شدن راه هر عذر و بهانه‌ای را در پی داشت. جمله آخرین حضرت خبر از تصمیم قطعی امام داد، چرا که آن بزرگوار فرمود:

ای امیر! ما اهل بیت نبوت، معدن رسالت، و محل رفت و آمد ملایکه هستیم. خداوند آفرینش را با ما آغاز کرد و به ما پایان داد. اما یزید مردی فاسق، باده‌گسار، قاتل ظالم و متجاهر به فسق و گناه است. کسی چون من با مثل او بیعت نمی‌کند. به زودی خواهید دید و خواهیم دید که کدامیک از ما به بیعت و خلافت سزاوارتریم.... *زیرنویس=حیاء الامام الحسین علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۵۵؛ اللهوف، ص ۱۰؛ زندگانی حضرت ابوالفضل عباس علیه‌السلام، ص ۱۱۹.

عباس علیه‌السلام امام را همراهی کرد و با سخنان حضرت و تصمیم قطعی وی، مهبیای حرکت شد. حرکت از مدینه به مکه و از آنجا به....

به سوی حرم امن الهی

نگاه به حیرت نشسته بسیاری نظاره‌گر حسین علیه‌السلام بود که با صدایی اندوهبار در کنار مرقد مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جدش نجوایی غریبانه داشت و از هجرت سخن می‌گفت. گروهی وی را در حال وداع آخرین با مادر و برادر عزیز خود می‌دیدند و از سیمای غمبار آن حضرت خبری حزن‌انگیز و جانسوز در می‌یافتند.

دیری نپایید که کاروان حسین به سوی مکه، حرم امن الهی، حرکت کرد، در حالی که ماهتاب وجود ابوالفضل در بین کاروانیان بود و با بیرق هدایت بر شکوه کاروان می‌افزود. امام و همراهان در شب جمعه سوم شعبان ۶۰ هجری به مکه رسیدند و در خانه عباس بن عبدالمطلب فرود آمدند. *زیرنویس=مقتل الحسین، ص ۱۵۸؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۱۲۱ - ۱۲۰.

آغوش مردم مکه بر کاروان امام حسین علیه السلام گشوده بود و استقبال محبت‌آمیز آنان از عشق قلبی آنها به فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر می‌داد.

سخنان حضرت با مردم و افشاگریهای امام علیه حکومت یزید، حاکم مکه را بر آن داشت تا خبر ورود حسین علیه السلام و فعالیت‌های وی را به یزید نوشته و آینده خود را ایمن سازد.

پس از مدتی امام علیه السلام احساس خطر کرد و برای آنکه حرمت بیت الله الحرام شکسته نشود، روز هشتم ذیحجه و در حالی که سپیدپوشان زائر فوج فوج به سوی عرفات روان بودند، حج را به عمره تبدیل کرد و به سوی «عرفات عشق و شهادت» کربلا رهسپار شد. **زیرنویس=لارشاد، ص ۶۷؛ مقتل الحسین، ص ۱۹۴ - ۱۹۳..

خبر شهادت مسلم، سرشک غم از دیدگان فرزند فاطمه جاری ساخت **زیرنویس=للهورف، ص ۳۲. و خاندان حضرت را در اندوه فروبرد.

«شراف» منزلگاهی بین مکه و کربلا بود که شرافت و بزرگواری سلاله رسول و پاره تن بتول را نمایان ساخت. در این نقطه امام علیه السلام به عباس علیه السلام فرمود:

«ابوالفضل! تو سقا هستی، هر چه در توان دارید آب ذخیره کنید که مهمان تشنه خواهیم داشت.» **زیرنویس=زندگانی قمر بنی هاشم، ص ۸۳؛ مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۱۴.

ساعاتی بیش نگذشته بود که سیاهی سپاه دشمن خود را نشان داد و بصیرت امام آشکار شد. چون به کاروان حسین رسیدند، امام فرمان داد آنها را سیراب سازند. بدین ترتیب حر بن یزید ریاحی و هزار سربازش سیراب شدند و چهارپایانشان نیز از هلاکت نجات یافتند.

این رویارویی آغازی برای ماجرای خونین کربلا شد و امام، اصحاب حضرت و خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در دوم محرم الحرام در نینوای عشق قرار داد.

لحظاتی چند از ورود امام به کربلا نگذشته بود که نگاه نورانی حضرت سیمای سپید اصحاب و دل‌باختگان را فراگرفت و جمله‌ای معرفت‌آفرین از لبان حضرت تراوید:

«ان الناس عبيد الدنيا والدين لعق على السننهم يحو طونه

مادرت معائشهم، فاذا محصوا بالبلاء قل الديانون.» **زیرنویس=ر. ک: مقتل الحسین مقرر، ص ۲۳۱؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۲۲.

«مردم بندگان دنیا هستند و دین چون آب دهانی است که بر روی زبانهای آنها جاری است؛ و تا وقتی معیشت‌های آنان فراوان است متعهد و حافظ دین هستند؛ اما زمانی که به بلا و مشکلات آزمایش شوند، دینداران حقیقی اندک خواهد بود.» **زیرنویس=لمعات الحسین علیه السلام، علامه سید محمد حسین تهرانی، ص ۳۸..

مشعل فروزان سخنان امام علیه السلام آینده حرکت حضرت را روشن ساخت و ابرهای ابهام و تردید را از آسمان اندیشید اصحاب کنار زد در این میان، معرفت و عشق عباس در کنار شهامت و ارادتش چنان جلوه‌گر شد که نخل امید دوستان را بارور ساخت و بستان ایمان آنان را رایحه ایثار و فداکاری بخشید.

آفتاب یقین ابوالفضل علیه السلام چنان بود که از آغازین لحظه کاروان همواره دست اطاعت از امام حسین علیه السلام بر سینه و اندیشه حمایت از وی در سر داشت، پروانه‌وار اطراف زنان و کودکان حرم حسینی در گردش بود و با همه توان در برآوردن نیازهای آنان می‌کوشید.

گلوآژه‌های «عمو» و «برادر» از لبان اهل حرم بیرون می‌تراوید و با آغوش پرمهر و سیمای سپید و به نور نشسته عباس روبه‌رو می‌شد. اخلاص، مواسات، فداکاری و ایثار ابوالفضل روز به روز شکوفاتر می‌شد و بسان نسیمی فرح بخش اهل بیت علیهم‌السلام را در آرامش فرو می‌برد.

طلوعی غروب آفرین

خورشید هفتمین روز محرم تازه طلوع کرده بود که غروب مردانگی و مروت سپاه عمر سعد را فراگرفت. پلید سیرتان رو به صفت، فرات را به محاصره در آوردند. شمشیرهای آخته و نیزه‌ها در کنار هم قرار گرفت و همگان گوش به فرمان دادند که:

- قطره‌ای آب به سپاه حسین و خاندان او نرسد تا....

آری، هنوز صدای چکاچک شمشیرها و نیزه‌ها گوشه‌ها را نمی‌آزرد که تیر دشمنی و مبارزه به سوی خیمه‌های حسینی پرتاب شد. این عمل ناجوانمردانه چون خنجری روان حسین و عباس علیهم‌السلام را مجروح ساخت؛ جراحی که صدای العطش کودکان و جگرهای تشنه زنان بر سوزش و دردش می‌افزود.

ناگهان نگاه امام حسین علیه‌السلام به سوی عباس علیه‌السلام روانه شد و با تأملی بصیرت بخش مأموریت آب آوردن از شریعه را به وی سپرد. سی سوار و بیست پیاده همراه عباس حرکت کردند و با بیست مشک راهی «مشرعه» فرات شدند. نافع بن هلال پیشاپیش می‌رفت تا راه را برای دیگران گشوده، مسیر را هموار سازد و عباس، خوشحال از این مأموریت، بسان شیر غران، سپاه دشمن و سربازان فرات را کنار می‌زد و به آب نزدیک می‌شد.

عمرو بن حجاج که سردسته مأموران محافظ آب بود پیش آمد تا نافع را تحت تأثیر قرار دهد و هم‌رنگ خود کند، گفت: به چه کاری آمده‌ای؟

- آمده‌ایم آبی که ما را از آن بازداشته‌ای بنوشیم.

- بنوش، گوارایت باد.

نگاه و کلام عمرو بوی نفاق و رنگ جدایی داشت و هاله‌ای از کینه و دشمنی به خود گرفته بود، اما نافع زیرکتر از او بود. نگاه او را نشانه گرفت و ادامه داد: نه؛ به خدا قسم، در حالی که حسین علیه‌السلام و خاندان اصحابش، در مقابل چشمان تو در تشنگی به سر می‌برند، قطره‌ای از آن را نمی‌نوشم.

عمرو سری از خیره سر تکان داد و گفت:

- نه، برای آنان نمی‌شود. ما را گذاشته‌اند که آب اینجا باشد و قطره‌ای از آن به حسین و اصحابش نرسد.

ناگاه عباس علیه‌السلام همراه با دلاوران پاکدل به سوی شریعه یورش بردند و مشکها را لبالب از آب کردند رشادت چشمگیر ابوالفضل راه هر گونه تدبیر را بر دشمن بست و آنان را متحیر ساخت. سرانجام مشکها با قامتی برافراشته در خیمه‌ها آرام یافته و تمامی تشنگان از دست سخاوت و دلیری عباس سیراب شدند. از آن رو لقب «سقا» بر بلندای وجود ابوالفضل علیه‌السلام چون نشانی درخشان نمایان شد و همگی او را لایق این عنوان شمردند. *زیرنویس=انساب الاشراف، ج ۱، ق ۱؛ سردار کربلا، ص ۲۸۴؛ زندگانی حضرت ابوالفضل عباس، ص ۱۶۹ - ۱۶۶.

مشاور امین

شیوه دیرینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سیره سپید امیرالمؤمنین علیه‌السلام دوری از درگیری و روی آوردن به گفتگو بود. حسین علیه‌السلام، که پیروی از جد و پدرش را افتخار خود می‌دانست، بر آن بود تا در سایه مذاکره، جوانه‌های انصاف و مهربانی در بیابان خشک کربلا بروید و صحرای تفتیده نینوا ثمرات شیرین هدایت و رستگاری به بار آورد. از این رو پیشنهاد

گفتگو برای فرمانده سپاه دشمن فرستاد. **زیرنویس=ارشاد مفید، ص ۲۱۲؛ خون خدا، ص ۱۲؛ مقتل الحسین علیه‌السلام، ص ۲۴۸ - ۲۴۷.

عمر سعد قبول کرد و سخن حسین علیه‌السلام را طلیعه‌ای برای آرمان خویش دانست تا از این رهگذر به «بیعت» حسین بن علی دست یابد، خرامان و شادان به سوی دارالحکومه برود، «حکم حکومت» ری را بدون ریختن قطره خونی دریافت کند و دنیایی آباد و آخرتی نیک به دست آورد.

برخی از اصحاب با حسین علیه‌السلام همراه شدند و از میان آنها دو نفر با حضرت به خیمه وارد شدند. یکی عباس علیه‌السلام و دیگری علی‌اکبر علیه‌السلام **زیرنویس=مقتل الحسین علیه‌السلام، ص ۲۴۸؛ یکی سیمای «علوی» داشت و دیگری رخسار «محمدی».

گویا دست تقدیر این دو را معین ساخت تا نمایندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی مرتضی علیه‌السلام در مذاکره نینوا باشند و خون خدا را یاری کنند تا راه بر هر بیراهه‌ای بسته شده، بهانه‌ای برای بی‌بهره‌نگی نباشد. عمر سعد، که دل در گرو سیم و زر داشت و ریاست و حکومت را آرمان مقدس! خویش می‌دانست، در ورای حیرت و سرگردانی به سر می‌برد.

گاهی سخن دل و زمانی فرمان عقل را می‌شنید. او که بخوبی از کودکی با حضرت آشنا بود، راه حسین را راهی آسمانی می‌شمرد، اما توان چشم پوشیدن از «مقام» را در خود نمی‌دید.

با هم به خیمه مذاکره می‌رویم تا از سخنان امام و منطق عمر سعد آگاه شویم:

ابوعبدالله علیه‌السلام نیم‌نگاهی به پسر سعد کرد، از او خواست که خود را از بند فرماندهی سپاه ابن‌زیاد رهایی دهد و از این دام فریبنده خلاصی یابد.

عمر سعد که در حال و هوایی دیگر بود، گفت:

- می‌ترسم خانه‌ام خراب شود.

امام فرمود: خانه‌ای برایت می‌سازم.

- زمینهایم را از من می‌گیرند.

- بهتر از آن را از دارایی خویش در حجاز به تو می‌دهم. **زیرنویس=کامل ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۲۸۴؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۳؛ اعیان الشیعه (ده جلدی) ج ۱، ص ۵۹۹؛ مقتل الحسین علیه‌السلام، ص ۲۴۸.

....

امام، شخصیت پسر سعد را آکنده عشق مال و مقام دنیا دید، از ادامه گفتگو منصرف شد و همراه با مشاورین خود به خیمه‌ها بازگشت.

عباسم! جانم به فدایت

چندی از ورود امام، خاندان و اصحابش به کربلا نگذشته بود که عصر تاسوعا فرارسید. امام سر به شمشیر تکیه داده بود که خواب وجودش را فراگرفت. صدای همهمه و فریاد سپاه یزید آرامش صحرا را دگرگون ساخت و در دل‌های زنان و کودکان توفان اندوه به پا کرد. زینب علیهم‌السلام هراسان و مضطرب به سوی برادر شتافت و با دستانی پرهمر، حسین علیه‌السلام را از خواب بیدار ساخت.

امام علیه‌السلام به خواهرش نگریست و فرمود:

الان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که می‌فرمود: حسین، به سوی ما می‌آیی....

جمله حضرت تمام نشده بود که صدای ضجه و شیون بی‌بی بلند شد، با دستی لبریز از اندوه و معصیت به صورت خویش زد و با صدایی بلند فریاد بی‌کسی و غریبی سر داد. *زیرنویس=الکامل، ابی‌اثیر، ص ۲۸۴؛ عباس بن علی، باقر شریف قرشی، ص ۱۶۹ - ۱۶۸. سربازان دشمن با شتاب فراوان خود را به خیمه‌گاه حسینی می‌رساندند تا اصحاب و خیمه‌ها را به محاصره درآورند. عباس علیه‌السلام با سرعت بسیار خود را به امام حسین علیه‌السلام رسانید و گفت:

- آنها برای شما می‌آیند. *زیرنویس=مقتل الحسین علیه‌السلام، ص ۲۵۵ - ۲۵۴؛ عباس بن علی، ص ۱۶۹. حضرت رو به ابوالفضل علیه‌السلام کرد و با نگاهی لبریز از مهر فرمود:

«ارکب بنفسی انت یا اخی، حتی تسألهم عما جاءهم.»

برادر، جانم به فدایت! سوار بر اسب شو، نزد آنان برو و بپرس که چرا بدینجا آمده‌اند.

عباس علیه‌السلام با بیست سوار، که در بین آنان کسانی چون حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین بودند، به طرف دشمن شتافت و علت آمدن آنها را جویا شد. آنان گفتند: امیر دستور می‌دهد به فرمان من تن در دهید یا خود را آماده پیکار سازید... الآن، بدون درنگ و معطلی... *زیرنویس=عباس بن علی، ص ۱۶۹ - ۱۶۸؛ مقتل الحسین علیه‌السلام، ص ۲۵۶.

ابوالفضل علیه‌السلام نزد امام بازگشت و همراهانش به موعظه لشکریان دشمن پرداختند. حضرت فرمود:

به سوی آنان برگرد و اگر توانستی تا فردا مهلت بگیر. چه بسا بتوانیم امشب برای خدا نماز بخوانیم و دعا و استغفار کنیم. خداوند می‌داند که من نماز، تلاوت قرآن، دعای بسیار و استغفار فراوان را دوست دارم. *زیرنویس=تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۷؛ مقتل الحسین، ص ۲۵۶؛ عباس بن علی، ص ۱۷۱..

سفیر حسین علیه‌السلام پیام امام را به دشمن رسانید. گروهی مخالفت کردند و دسته‌ای متحیرانه به وی نگریستند پس از مدتی یکی از لشکریان به سربازان عمر سعد گفت: حسین و اصحابش را به حال خود گذارید تا صبح فردا، کارزار تکلیف را روشن کند، بیعت و یا جنگ! *زیرنویس=عباس بن علی علیه‌السلام، ص ۱۷۲ - ۱۶۹.

امان از «امان نامه»

شب دامن سیاه خود را بر صحرا افکند و هر کس در خیمه به کاری مشغول بود که ناگاه سواری سیاه سیرت از دور نمایان شد، از ظلمت شب استفاده جست و خود را به پشت خیمه‌ها رسانید. نگاهی به اطراف کرد، کاغذ پاره‌ای شوم از لباس خود برون آورد و فریاد زد:

- کجایند خواهرزادگان ما، کجایند عبدالله، جعفر، عباس و عثمان...؟

صدای او به سان زوزه‌ای وحشتناک بود که از حیوانی درنده‌خو به گوش می‌رسید؛ حیوانی که سر از لانه تباهی و ظلمت خود برون کرده بود تا فضایل ابوالفضل را برآید و صفات آسمانی مؤمنان را دچار توفان دسیسه و ناجوانمردی کند. اما عباس و برادرانش، که در کوی حسینی قلبی آرام و نفسی مطمئن داشتند و در آغوش اهل‌بیت علیهم‌السلام درس وفاداری و ایثار فراگرفته بودند. شرمگینانه به امام نگریستند و هیچ سخنی بر لب نیاوردند. باز فریاد شوم پیک ذلت و خواری بلند شد:

- کجایند عباس و برادرانش؟! کجایند...؟

حضرت فرمود:

- سخنش را جواب دهید، گرچه فردی فاسق است.

همگان دریافتند که آن سوار پلید «شمر» است که «جوشن» نامردی بر پیکر دارد و فریاد بی‌وفایی سر می‌دهد. عباس و برادرانش دستور امام حسین علیه‌السلام را بر دیده اطاعت نهادند، از خیمه بیرون آمدند و گفتند:

چه می‌خواهی؟

شمر پاسخ داد: ای خواهرزادگان من، شما در امان هستید. به فرمان امیرالمؤمنین یزید گردن نهید و خود را با حسین به کشتن مدهید.

عباس همچون شیری خشمگین شمشیر سخن برکشید و با فریادی رعدآسا فرمود:

- خدا تو و امان تو را لعنت کند! آیا ما را امان می‌دهی و فرزند رسول خدا را امانی نباشد؟ آیا ما را فرمان می‌دهی که طاعت ملعون و ملعون زاده‌ها را گردن نهیم؟!

شمر، که قاطعیت سخن ابوالفضل را دریافت و صلابت ایمان وی را دید، چون گرگی شکست خورده راه اردوگاه یزیدیان پیش گرفت. *زیرنویس=قمر بنی هاشم، ص ۴۴ و ۴۵؛ تذکره الخواص، ص ۱۴۲؛ سردار کربلا، ص ۲۱۲ - ۲۱۰؛ العباس، ص ۱۰۷ - ۱۰۶.

طلوع عشق و اندیشه

سپاس خدای سبحان را به جا می‌آورم و در حال راحتی و گرفتاری او را با بهترین ستایش حمد می‌گویم... همانا من اصحابی باوفا تر و بهتر از اصحابم و اهل بیته نیکوکارتر و با پیوندتر از اهل بیت سراغ ندارم. پس خداوند شما را، از طرف من، به بهترین وجه پاداش دهد!

آگاه باشید که من در رفتن به شما اجازه دادم. پس همگی برویم که عقد بیعت از شما گسستم. دیگر درباره من تعهدی ندارید. اینک که شب رسیده و پوشش آن شما را در بر گرفته است، آن را چون شتری راهوار بگیرید و متفرق شوید... *زیرنویس=ارشاد مفید، ص ۲۵۰؛ نفس المهموم ص ۱۳۷؛ مقتل الحسین، ص ۲۵۸؛ لمعات الحسین، ص ۴۸؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۱۷۶ - ۱۷۵؛ سردار کربلا، ص ۲۰۸.

هنوز سخن امام حسین علیه‌السلام پایان نیافته بود که عشق و اندیشه و شور دلدادگان حسینی فضای خیمه را عطرآگین کرد. سرشک چشمان هر یک دریایی از محبت شد و دل‌های شرحه شرحه آنان صحیفه صادق ابراز ارادت و صمیمیت.

ناگاه قامتی رسا و سیمایی زیبا به سان سروی همیشه سبز خود را نمایان ساخت و با واژه‌هایی لبریز از وفا، ایثار، جانبازی، و دلباختگی گفت: هرگز تو را ترک نمی‌کنیم، آیا پس از تو زنده بمانیم؟! خداوند هرگز چنین روزی را نیاورد؛ نه، نه، هرگز.

امواج توفنده کلام عباس علیه‌السلام روان اصحاب را طهارت و مهربانی بخشید. سخنان آشنا و صراحت گفتار ابوالفضل علیه‌السلام به همراه صلابت رفتار وی، طلاهدار بیعت عاشورایی شد. همگان مشعل روشنی‌بخش عباس را دست به دست کرده، آرمان مقدس خود در فداکاری را بیان کردند، سرانجام، شاهد لبخند رضایت امام زمان خود حضرت اباعبدالله علیه‌السلام شدند و آینده سپید و نورانی خویش را نظاره کردند. *زیرنویس=عباس بن علی علیه‌السلام، ص ۱۷۶؛ مقتل الحسین، ص ۲۵۹ - ۲۵۸.

پاسدار حرم حسینی

ساعتی پس از بیعت آخرین، راز و نیاز امام و اصحاب به پیشگاه خدای بی‌نیاز آغاز شد. فضای بیابان نینوا را روحانیت و صفایی ملکوتی فراگرفته بود. همه خیمه‌ها خدایی شده بود و صوت حزین قرآن دل‌ها را آذین عشق می‌بخشید. گروهی سر بر خاک کربلا گذارده بودند و پاره‌ای رکوع بندگی می‌کردند. اشک و ناله به همراه مهممه، صدایی چون صدای زنبوران عسل پدید آورده بود. آنان که در اردوگاه یزیدی بودند و هنوز فطرت انسانی خویش را با ظلمت معصیت قیراندود نکرده بودند، خود را به کوی حسینیان می‌رساندند و از کوثر امام نور، جرعه‌های سعادت و جاودانگی می‌نوشیدند.

در این میان، سپهسالار سبز سیرت از خورشید امامت و ستارگان فروزان اهل بیت علیهم‌السلام پاسداری می‌کرد. زنان و کودکان، که آخرین شب آرامش خود را در کنار عباس علیه‌السلام می‌گذراندند، جهانی از ایثار و مردانگی را در وجود وی می‌دیدند.

لحظه‌ای خواب در آغوش چشمان ابوالفضل نیارامید و قامت برافراشته وی تا صبح نگاهبان آل الله بود. *زیرنویس=عباس بن علی علیه‌السلام، ص ۱۸۵ - ۱۷۹..

گویا عباس در این شب، با پاسداری خود، درس فردا را مرور می‌کرد؛ درسی که بیش از سی سال از مادرش ام‌البینین و پدرش امیرالمؤمنین آموخته بود، درسی که باید در «کلاس فشرده تاریخ» پس دهد. کلاسی در یک نیمروز، نیمروزی که کائنات را به دو بخش تقسیم کرد؛ هر چیز یا سرخ گشت و حسینی شد و یا یزیدی و سیاه. *زیرنویس=خط خون، علی موسوی گرمارودی، ص ۱۴۰..

شریعه شهادت

امام حسین علیه‌السلام پس از شهادت عباس علیه‌السلام:

«الان انکسر ظهري و قلت حيلتي و شمت بي عدوي.» *زیرنویس=سردار کربلا، ص ۲۹۰؛ عباس بن علی، ص ۲۱۰. اکنون کمرم شکست، راه و چاره‌ام کم شد و دشمن زبان به سرزنشم گشود.

صبح سرخ

خورشید روز عاشورا از افق خونین کربلا طلوع می‌کرد، در حالی که صحرای نینوا پوشیده از شمشیرهای بران و نیزه‌های لرزان بود. شفق گلگون بود و فلق، بغض غم در خود پنهان کرده بود.

امام حسین علیه‌السلام نگاهی به اطراف کرد و در آغازین سخن خویش لب به موعظه گشود، قرآن بر سر گذارد و دستان خود را به دعا برداشت، *زیرنویس=ر. ک: تاریخ ابن‌عساکر، ج ۱۳، ص ۱۴؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۱۸۱ - ۱۸۰. خطبه‌ای خدایی خواند و علت آمدنش را برای مردم بیان کرد. هنوز

واژه‌های دردآلود حضرت پایان نیافته بود که شیون زنان و کودکان آغاز شد.

امام پور دل‌بند خود علی‌اکبر و همراز و هم‌رمز خود عباس علیه‌السلام را نزد آنان فرستاد و فرمود:

آنان را آرام کنید؛ به جان خود قسم، گریه‌شان بیش از این خواهد بود. *زیرنویس=تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۲؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۱۸۲ - ۱۸۱..

بی‌وفایی کوفیان و فریاد آزادی حسین و حسینیان بخشی از سخنان حضرت بود؛ آنجا که در خطبه‌ای دیگر تمامی یزیدیان را خطاب قرار داد و فرمود:

ناپاک پلیدزاده - ابن‌زیاد - مرا میان دو راه قرار داده است: جنگ و شهادت یا زندگی و ذلت. ما هرگز تن به ذلت نمی‌دهیم، ذلت از ما دور است. خدا، پیامبر او و آزادمردان چنین شیوه‌ای را بر ما نمی‌پسندند؛ هرگز اطاعت از ناکسان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح نمی‌دهیم.... *زیرنویس=نفس المهموم، ص ۲۴۷ - ۲۴۶؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷.

واژه‌های حماسی امام آیه‌های دلاوری، مردانگی و شهادت در کتاب وجود اصحاب بود و برخی از سپید سیرتان دشمن را «حریت» و آزادی بخشید.

ساعتی بعد سی و دو سوار و چهل نفر پیاده به فرماندهی سپهسالار کربلا ابوالفضل علیه‌السلام استقامت چشمگیر و عزم بی‌مانند خود را به نمایش گذاردند و پس از شروع جنگ توسط یزیدیان، پیکر پلید آنان را با خاک ذلت و خواری آشنا کردند. *زیرنویس=حیاء الامام الحسین علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۰۳؛ زندگانی حضرت ابوالفضل عباس، ص ۱۹۳.

بلندای عزم و ایمان و اصحاب امام حسین علیه‌السلام امان از دشمن گرفته بود.

همگان انگشت تعجب بر دهان گذارده، از همای همت و امواج عظمت ۷۲ نفر در تحیر مانده بودند. کشته‌های انبوه سپاه پسر سعد آنان را بر آن داشت تا مبارزه تن به تن آغاز کنند. اما در این نبرد همچون روباهی ترسان از برابر شیران ژیان فرار می‌کردند؛ تا آنکه به ناجوانمردی روی آورده، با نیزه، تیر، سنگ و شمشیر، پیکر پاک دلیرمردان حسینی را هدف گرفتند و شاد و سرمست، قهقهه پیروزی سردادند!

این حوادث تلخ و اندوهبار، روان عباس علیه‌السلام را می‌آزرد. او تمامی صحنه‌ها را از نظر می‌گذراند و همراه با یاری سپاهیان امام علیه‌السلام آرزوی لحظه‌ای سرنگونی علم را بر دل‌های دشمن می‌نهد. همچنان می‌گرید و همیشه در کنار حجت خدا و امام زمان خود می‌خروشد. او بخوبی می‌داندست که واژگونی علم، شکست سپاه را به دنبال دارد و برپایی آن نشان از برقراری کار و پیکار سپاه نور و ظلمت خواهد بود. پس در برافراشته داشتن رمز استحکام سپاه حق می‌کوشید.

گل‌های پرپر

سعادت‌مندان سپاه حسین علیه‌السلام با خود عهد کرده بودند که تا وقتی زنده‌اند نگذارند هیچ یک از خاندان حضرت به میدان برود. آنها می‌خواستند فدایی فرزند فاطمه شوند تا با رویی سپید به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نایل شوند. ساعاتی پس از ظهر عاشورا صحرای نینوا از حماسه‌سازان خالی شد و تمامی پیشمرگان حسینی به سوی محبوب شتافتند. اینک نوبت بنی‌هاشم فرارسیده بود. یکایک آن سرو قامتان علوی مرام به سوی اباعبدالله علیه‌السلام راهی شدند، تا از حضورش اذن نبرد گیرند.

ابتدا دردانه حسین، علی‌اکبر، خدمت پدر آمد و اجازه گرفت و به سوی میدان رفت. * * * زیرنویس=مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۶ - ۱۱۵؛ نفس المهموم، ص ۳۰۸ - ۳۰۷. سپس دستان کوچک قاسم، حلقه گلی از عشق و عاطفه بر گردن عمو شد و فرزند امام حسن علیه‌السلام با چشمانی اشکبار اجازه میدان طلبید. * * * زیرنویس=همان، ص ۳۲۱؛ مقاتل الطالبیین، ص ۹۳ - ۹۲. در پی آنها فرزندان عقیل و جعفر و یادگاران مسلم، شهد شیرین شهادت نوشیدند. «عون» فرزند زینب برای یاری حجت خدا خدایی شد و میقات ملاقات با پروردگار را همچنان گلگون نگاه داشت. * * * زیرنویس=خون خدا، ص ۷۵ - ۷۳؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۲۰۸، ۲۰۵ - ۲۰۴.

علقه عشق

داغ آله‌های خونین، وجود امام و یاران را از اندوه و ماتم لبریز کرده بود. عباس که جای‌جای میدان را زیر نظر داشت، بیش از دیگر اصحاب در فشار نینوای حوادث می‌سوخت؛ گاهی صدای العطش کودکان، زمانی فریاد ناله زنان، ساعتی اندوه یتیمان و در کنار این مصایب مشاهده به خون غلتیدن هم‌زمان و فریاد طاقت سوز امام شهیدان قلب پاکش را مجروح می‌ساخت. اینک حجت خدا و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تنها و بی‌یاور می‌دید. پس رو به برادران خویش کرد و گفت:

پسران مادرم، پیش بتازید تا ببینم که در راه خدا و رسول او خالصانه نصیحت و یاری کرده‌اید... * * * زیرنویس=ارشاد مفید، ص ۲۶۹؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۲۱۲ - ۲۱۰.

پس رو به عبدالله، برادر خود کرد و ادامه داد:

برادرم، پیش برو تا تو را کشته بینم و نزد خدایت به حساب آورم. * * * زیرنویس=مقاتل الطالبیین، ص ۸۸؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۲۱۰.

آنان که در آغوش عشق و ارادت ام‌البنین درس شهادت آموخته بودند، از صمیم جان پاسخ داده، هر یک به سوی میدان روانه شدند و جوانمردانه از حریم ولایت دفاع کردند.

ابوالفضل علیه السلام با شهادت هر یک از برادران به سوی پیکر آنان می‌شتافت و خود را در یاری دین خدا مصمم‌تر می‌ساخت. *زیرنویس=عبدالله، جعفر و عثمان برادران ابوالفضل علیه السلام بودند که در دامان پرمهر «ام‌البنین» تربیت یافته و درس ایثار و جانبازی را آموخته بودند. تمامی این چهار برادر در خدمت امام و حجت خدا در کربلا به شهادت رسیدند به طوری که «ام‌البنین» این لقب را با وجود پسران برای خود می‌پسندید. (ر. ک: چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام، ص ۴۸؛ سردار کربلا، ص ۱۳۵). وقتی از فرزندان ام‌البنین جز عباس علیه السلام کسی باقی نماند، ماه بنی هاشم به سوی برادر آمد و گفت:

«یا اخی، هل من رخصة؟»

ای برادر آیا تو اجازه می‌دهی [به میدان رفته، جانم را فدایت کنم]؟

حسین علیه السلام نگاهی به برادر نمود، گریه سختی کرد و فرمود:

«یا اخی، انت صاحب لوائی و اذا مضیت تفرق عسکری.» *زیرنویس=منتهی الآمال، ص ۴۵۳؛ نفس المهموم، ص ۳۳۷ - ۳۳۶؛

اسرار الشهادة، ص ۱۲۵..

ای برادر، تو علمدار هستی، اگر بروی لشکرم پراکنده خواهد شد.

عباس ادامه داد:

«قد ضاق صدري و سئمت من الحیاء و ارید ان اطلب ثاری من هؤلاء المنافقین.»

سینه‌ام تنگ شده است و از زندگانی دنیا بیزار شده‌ام، می‌خواهم از این گروه منافقین خونخواهی کنم.

امام علیه السلام، که صدای العطش کودکان را می‌شنید و از لبهای خشک و صورتهای تفتیده اطفال خبر داشت؛ به ابوالفضل

فرمود:

«فاطلب لهؤلاء الاطفال قليلا من الماء.»

(پیش از آنکه به میدان بروی) برای این کودکان کمی آب بیاور.

ماه هاشمی سوار بر اسب شد *زیرنویس=نفس المهموم، ص ۳۳۷ - ۳۳۶. ، پیش از آنکه به سوی علقمه رکاب زند به طرف

میدان حرکت کرد تا به سان پدرش علی علیه السلام با سلاح منطبق و موعظه اتمام حجت کرده، راه را بر هر عذر و بهانه‌ای ببندد.

سپس ضمن توجه دادن سپاه سیه دل به قیامت و عذاب هولناک آن، خطاب به عمر سعد فرمود:

ای پسر سعد! این حسین فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که اصحاب و اهل بیتش را کشته‌اید و اینک خانواده

و کودکانش تشنه‌اند. آنان را آب دهید که تشنگی جگرشان را آتش زده است. این حسین است که می‌گوید: مرا واگذارید و رها

کنید تا به سوی «روم» یا «هند» بروم و حجاز و عراق را برای شما بگذارم. *زیرنویس=زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص

۲۱۴..

سخنان عباس فضای نینوا را عطرآگین کرده بود و هر وجدان بیداری را طراوت می‌بخشید. اما سپاه عمر سعد تنها با سکوتی

مرگبار به ابوالفضل پاسخ دادند. اندکی بعد شمر، که شرارت و ناپاکی از سیمایش نمایان بود، به عباس گفت: ای پسر ابوتراب، اگر

سطح زمین هم آب بود و در اختیار ما قرار داشت،

قطره‌ای به شما نمی‌دادیم تا آنکه به بیعت یزید تن بدهید. *زیرنویس=همان، ص ۲۱۵..

به سوی شریعه

عباس، که پند و اندرز خود را بی‌ثمر دید، به سوی ابو عبدالله علیه السلام بازگشت و طغیان و عناد دشمن را بازگو کرد. اما ناگاه

فریاد العطش کودکان را شنید. امواج اندوهبار این سخنان، سیلی سختی بر روان او بود. دیگر توان بردباری نداشت. بر اسب

نشست و در حالی که نیزه‌ای در دست و مشک آبی بر دوش داشت به طرف شریعه فرات حرکت کرد. آوار دشمن آب را محاصره

کرده، دستیابی به شط را مشکل می‌ساخت؛ اما خون علی در رگهای عباس می‌جوشید و غیرت و دلاوری مانعی پیش پای خود نمی‌شناخت.

چهار هزار نفر محافظان شریعه اطرافش را گرفته، به سوی وی تیراندازی کردند. پور علی چون شیری غران به انبوه سربازان حمله می‌برد و آنان را عقب می‌راند. گاهی صدای شمشیرها و زمانی آوای نیزه‌ها به گوش می‌رسید. ابهت سیمای عباس و قامت بلند او هراس در دل دشمن افکنده بود و ظرافتهای مبارزه او در چپ و راست، کار را بر آنان دشوار ساخته بود. دیری نگذشت که هشتاد تن از محافظان شریعه به خاک افتادند و عباس با دلاوری خویش به شریعه وارد شد.

امواج چین در چین آب و گوارایی شط فرات یادآور عطش وی شد. سقای کربلا، که خود جگری سوزان از عطش داشت، دست زیر آب برد تا جرعه‌ای بیاشامد، ولی به یاد تشنگی حسین و اهل بیت او افتاد و آب را فروریخت. *زیرنویس=العباس، ص ۱۶۳ - ۱۶۲؛ منتهی الآمال، ص ۴۵۵؛ نفس المهموم، ص ۳۳۷..

سپس مشک را پر ساخت، بر شانه راست خویش قرار داد و رجزخوان به سوی خیمه حرکت کرد. حرامیان، که انتظار فرصتی داشتند تا عباس را از حرکت به سوی خیمه‌ها بازدارند، ناگهان با فریاد دلیرانه ماه بنی هاشم مواجه شدند و هراس در وجودشان پنجه افکند. این ابیات حماسی از لبان دلیر کربلا به گوش می‌رسید:

یا نفس بعد الحسین هونی

و بعده لا کنت ان تکونی

هذا الحسین وارد المنون

و تشریین بارد المعین

فالله ما هذا فعال دین

ای نفس، بعد از حسین خوار باش و هرگز نخواهم که بعد از او زنده بمانی.

این حسین است که دل از حیات شسته است و تو آب سرد و گوارا می‌نوشی؟!

به خدا قسم این شیوه دین من نیست.

اراده چشمگیر و عزم بی‌نظیر سپهسالار کربلا اوجی آسمانی داشت؛

عزیزترین هدیه را، که از جان گرامی‌تر می‌داشت، با خود حمل می‌کرد و به یاد صورت برافروخته کودکان پیش می‌رفت صدای سیه سرشتان پلید بلند شد: اگر آب به خیمه‌ها برده شود دیگر نمی‌توان با حسین جنگید... عباس را محاصره کنید... مشک را نشانه گیرید...

با این فریاد شوم، هجوم گرگان و ددان به سوی عباس بیشتر و بیشتر شد. سربازان دشمن در چپ، راست، روبه‌رو و پشت سرش قرار گرفتند. آنان که علمدار کربلا را نمی‌شناختند گمان بردند که کار تمام شده و با این محاصره عباس از پا درمی‌آید. اما قهرمان نینوا از روبه صفتان باک نداشت؛ ضربات آنان را دفع می‌کرد و با زمزمه‌هایی حماسی دشمن را دور می‌ساخت:

وقتی مرگ مرا به سوی خود می‌خواند، از آن هراسی ندارم تا اینکه پیکرم در میان دلیرمردان به خاک افتد، جان من به فدای جان پاک مصطفی باد! من عباس هستم، کارم سیراب سازی تشنگان است و در روز نبرد از شر دشمن هیچ ترس ندارم. *زیرنویس=

لا اربب الموت اذا الموت رقی

حتی اواری فی المصالیق لقا

نفسی لنفس المصطفی الطهر و قا
انی انا العباس اغدوا بالسقا
و الا اخاف الشر یوم الملتقی
(العباس، ص ۱۶۳؛ نفس المهموم، ص ۳۳۴ تا ۳۳۷).

شریعه شهادت

شعارهای شعورافروز اخلاص و شجاعت عباس همچنان وی را به خیمه‌ها نزدیک می‌کرد که انبوه دشمن راه را بر او بستند و نبرد تن به تن شدیدتر شد. در این هنگام یزید بن رقاد جهنی به کمک حکیم بن طفیل، پشت درخت خرمايي به کمین نشست و دست راست عباس را از بدن جدا کرد. حضرت شمشیر را به دست چپ گرفت و ضمن حمله به سپاه عمر سعد، چنین رجز خواند:

والله ان قطعتم یمینی

انی احمی ابداء دینی

و عن امام صادق الیقین

نجل النبی الطاهر الامین

به خدا قسم، اگر دست راست مرا قطع کنید، همانا من از حمایت دین خود دست برنمی‌دارم و از پای نمی‌نشینم. از امامی که به یقین رسیده است و از نوه پیامبر پاک امین علیه‌السلام حمایت خواهم کرد.

حکیم بن طفیل، که در پشت درخت خرما به کمین نشسته بود با شمشیر، ضربه‌ای به دست چپ عباس علیه‌السلام وارد کرد. علمدار کربلا، که سقوط بیرق را نشانه شکست لشکر حسینی می‌دانست، علم را به سینه چسبانید تا هر چه بیشتر در اهتزاز بماند. دشمنان، که از صولت و شهامت عباس ایمن شده بودند، ناجوانمردانه به او نزدیک شده، وی را محاصره کردند و با هجومی روبه صفتان باران تیر به سوی او روانه ساختند. در این هنگام تیری به مشک نشست و آنها به زمین ریخت. تیری دیگر به سینه مبارک عباس خورد و تیری نیز به چشم شریفش فرورفت. در این حال، ناجوانمردی پلید به ابوالفضل حمله کرد و با عمودی آهنین سر آن حضرت را خون‌آلود ساخت. تاب و توان از عباس گرفته شد و تنها فریاد برآورد:

«علیک منی السلام یا ابا عبدالله.»**زیرنویس=العباس، ص ۱۶۳..

سلام و درود من بر تو، ای ابا عبدالله.

امام حسین علیه‌السلام چون صدای عباس را شنید به سان عقابی خود را به برادر رسانید. ابوالفضل علیه‌السلام در خاک غلتیده، انبوه تیر بر بدنش نشست بود. خون پاکش نینوا را گلگون ساخته بود. تیر در چشم داشت و آه بر لب؛ نه دستی تا در مقابل برادر اظهار ادب کند و نه توانی که به استقبال حسین بشتابد.

امام برادر خود را چون سرو خرامانی می‌دید که چیزی جز شاخه‌های شکسته از او باقی نمانده است؛ درخت تنومند سی و چهار ساله‌ای که شاخه‌های آن با تیغ دشمن به زمین افکنده شده است. شیر بیشه ایمان دیگر نه صولتی داشت که در دل دشمن ترس اندازد و نه چشمی که خشمگینانه به دشمنان اهل بیت علیه‌السلام بنگرد. **زیرنویس=سردار کربلا، ص ۲۹۰..

حسین علیه‌السلام، با مشاهده پیکر غرق در خون توان از دست داد، گریست **زیرنویس=نفس المهموم، ص ۳۳۷ - ۳۳۵؛ منتهی الآمال، ص ۴۵۶ - ۴۵۵. و فرمود:

«الان انکسر ظهري و قلت حیلتي شمت بی عدوی.»**زیرنویس=العباس، ص ۱۶۳؛ مقتل مقرر، ص ۳۳۸..

هم اکنون کمرم شکست، چاره‌ام رو به کاستی رفت و دشمن زبان به سرزنشم گشود.

نشان رنج و مصیبت در سیمای او نمایان شد، ناله‌ای جانسوز سرداد، با دلی شکسته و چشمانی اشکبار به سوی خیمه‌ها روان شد، ولی نزدیک خیمه‌ها اشکهایش را با آستین پاک کرد تا اهل حرم سرشک دیدگانش را مشاهده نکنند *زیرنویس=همان، ص ۳۳۹ - ۳۳۸؛ سردار کربلا، ص ۲۹۱. و نگران نشوند.

هل من ناصر ینصرنی

دشمن بی‌شرم، که در ناجوانمردی و قساوت سر از پا نمی‌شناخت، چون حسین علیه‌السلام بی یار و یاور دید به سوی خیمه‌ها حمله‌ور شد. امام علیه‌السلام با فریادی رسا، طلب یاری کرد تا با همه اتمام حجت شود و راه هر عذری را ببندد:

«اما من مجیر یحیرنا؟ اما من مغيث یغیثنا؟ اما من طالب حق ینصرنا؟ اما من خائف من النار فیذب عنا؟»

آیا کسی هست که ما را پناه دهد؟ آیا فریاد رسی هست که به فریادمان رسد؟ آیا طالب حقی هست که یاریمان کند؟ آیا ترسان از دوزخی هست که از ما حمایت نماید؟

صدای مظلومیت فرزند فاطمه به گوش دشمن رسید تا اتمام حجتی از طرف خلیفه خدا گردد، و راه هر عذر و بهانه‌ای را بر سپاه پسر سعد برای همیشه ببندد.

دردانه حسین، سکینه دوان دوان به سوی پدر آمد و چون در برابر حضرت قرار گرفت گفت:

- عمویم عباس کجاست؟ چرا برای ما آب نیاورد؟

امام علیه‌السلام نگاهی لبریز از اندوه و نومیدی به دختر عزیزش کرد و فرمود:
عمویت کشته شد.

زینب علیه‌السلام، که عباس را یآوری مهربان و همراهی غمخوار برای زنان و کودکان می‌دانست، با شنیدن خبر شهادت علمدار کربلا شیون سرداد و فرمود:

وای برادرم، وای عباسم، آه که بعد از تو دیگر بی‌یاور شدیم!

زنان حرم به سوگواری پرداختند. حسین علیه‌السلام همراه آنان گریست و فرمود:

آوخ که بعد از تو بی‌یاور شدیم و تباهی به ما روی آورد. *زیرنویس=سردار کربلا، ص ۲۹۱ (ترجمه العباس، ص ۲۹۴، ۲۹۳).@
امام حسین علیه‌السلام به دشت نینوا نگاهی نمود و پیکرهای مطهر شهیدان را نظاره کرد؛ اصحاب فداکار، رزم‌آوران ایثارگر و فرزندان و برادرانش همه به سوی دیار شهادت کوچیده بودند. او در وادی نیزه‌ها تنها مانده بود. طلب کمک کرد، اما هیچ جوابی نشنید.

ناگهان امام رو به دشمن کرد و فریادی از صمیم جان بلند نمود:

«هل من ناصر ینصرنی...»

آیا یاری کننده‌ای برای ما هست؟ آیا دادخواهی هست که به خدا بگردد؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا به یاری ما بشتابد؟ *زیرنویس=این قطعه تاریخ عاشورا با عبارات گوناگون در کتب تاریخی و مقتلها ترسیم شده است؛ ر. ک: ذریعة النجاة، ص ۱۲۹؛ ناسخ التواریخ، ص ۲۲۴؛ قمر مقام زخار، ص ۴۰۴؛ مقتل الحسین، ص ۳۴۰.

اما هیچ جوابی نشنید. اندکی بعد خیره‌سران سپاه اموی، که حسین را بدون سپهسالار دیدند، با غریب نینوا به نبرد تن به تن پرداختند. حضرت با روحیه‌ای ملکوتی ضمن حمله‌ای خفاشان پلید را از حریم اهل بیت علیهم‌السلام دور می‌ساخت، به جایگاه خود برمی‌گشت و می‌فرمود:

«لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم.»**زیرنویس=تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۵؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۰؛ مقتل الحسین، ص ۳۵۰.

ناگهان فرمان حمله عمومی صادر شد. حلقه محاصره لحظه به لحظه تنگتر می‌شد و نامرد مردمان یزیدی رگبار تیر، باران نیزه و آوار شمشیر به سوی پور فاطمه علیهاالسلام روانه می‌کردند. **زیرنویس=حیاء الامام الحسین بن علی علیه‌السلام، ج ۳، ص ۲۷۷؛ مقتل الحسین، ص ۳۵۰. گروهی به سوی خیمه های حسینی حمله کردند تا ضمن غارت اموال، زنان و کودکان را اسیر کنند. امام فریاد برآورد و دشمنان را به آزادگی فراخواند. ندایی که جز نامردمی فزونتر پاسخی نداشت. غیرت اباعبدالله علیه‌السلام از اعماق وجود وی به خروش آمد و همراه بانگی رسا فریادی برآورد، شمر پرسید: چه می‌گویی؟ امام فرمود:

گیرم که دین و آیین ندارید و از جزا و قیامت هراسان نیستید، لاقول در زندگی خود جوانمرد و آزاده باشید! **زیرنویس=«ان لم یکن دین و کنتم لا تخافون یوم المعاد، فکونوا احرارا فی دیناکم...» (ر. ک: کامل ابن‌اثیر، ج ۳، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۱). دیری نگذشت که حسین به سوی سپهسالار خود عباس پرکشید، همراه سقای عطشان نینوا به دیدار حق شتافت و عرصه کربلا را بی راهبر کرد. اطفال خردسال و زنان داغ‌دیده و بی‌یاور شدند و تن به اسارت دادند تا خط سرخ شهادت، همیشه سبز بماند؛ طریق هدایت همواره فراروی حق جویان گشوده باشد و پرچم عباس علیه‌السلام پیوسته در اهتزاز بماند.

شهادتگاه ابوالفضل

با نگاهی به سخنان آسمانی معصومان علیهم‌السلام و گذری بر آثار سیره‌نویسان درمی‌یابیم که امام حسین علیه‌السلام پیکر پاک اصحاب باوفای خود را از میدان کارزار خارج می‌ساخت و به خیمه دارالحرب منتقل می‌کرد. برخی از آنان را چون قاسم خود به خیمه‌ها می‌برد و بعضی دیگر را به دستور حضرت جابه‌جا می‌کردند. **زیرنویس=امام باقر علیه‌السلام در توصیف این صحنه‌ها می‌فرماید: حسین علیه‌السلام کشتگان را کنار همدیگر قرار می‌داد و می‌فرمود: کشتگانی مانند کشته‌شدگان از پیامبران و دودمان پیامبران هستند. (ر. ک: تظلم الزهراء، فاضل قزوینی، ص ۱۱۸؛ سردار کربلا، ص ۲۹۳ - ۲۹۱)..

از سوی دیگر، بدون هیچ تردیدی، بدن مطهر عباس را به خیمه منتقل نکرد و آن پیکر را در شهادتگاه خود بر زمین باقی گذارد. محلی که اینک حدود سیصد متر از حائر حسینی فاصله داشته، صحن و سرای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در آن قرار دارد. آن برخورد عاطفی با شهدای در خون غلتیده و باقی گذاردن پیکر عباس در شهادتگاه موجب سخنان گوناگون ژرف‌اندیشان و محققان شده است. پاره‌ای وضع دلخراش بدن و شدت جراحات آن را سبب ناتوانی امام در انتقال آن به عقب میدان دانسته‌اند. **زیرنویس=بطل العلقمی، ج ۳، ص ۲۲۸ - ۲۲۴؛ سردار کربلا، ص ۲۹۲. عده‌ای خواست ابوالفضل علیه‌السلام را دلیل این امر شمرده‌اند؛ در نظر این گروه، وعده آب عباس علیه‌السلام به کودکان به ویژه سکینه و ناتوانی‌اش در عمل به آن موجب شد تا چنین تقاضایی کند.

اما برخی از صاحب‌نظران این سخنان را قابل جواب دانسته، دلیل دیگری برای این عمل امام علیه‌السلام بیان می‌کنند. اینان بر این باورند که امام حسین علیه‌السلام با نگرش از بلندای بصیرت و آینده‌نگری، بر آن بود تا عظمت مقام و گستره شخصیت عباس در طول تاریخ و برای فردا و فرداییان درخشانتر شود و دارای آستانی مستقل، گنبدی سر به فلک کشیده و صحن و سرایی علوی باشد. **زیرنویس=بطل العلقمی، ج ۳، ص ۲۲۹ - ۲۲۴؛ سردار کربلا، ص ۲۹۳ - ۲۹۱. عاشقان از دور و نزدیک به آستان مقدس حضور یابند و خوشحال و خرسند از نسیم کرامات و الطاف علمدار کربلا، به شهر و دیار خود بازگردند. از این رو امام صادق علیه‌السلام برای زیارت عباس علیه‌السلام آدابی خاص بیان می‌فرماید:

چون خواستی عباس بن علی علیه‌السلام را زیارت کنی، در کنار شط فرات، مقابل حایر و جنب در سقیفه بایست و بگو:

«سلام الله و سلام ملائکة...» *زیرنویس=کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۲۵۶؛ سردار کربلا، ص ۳۲۸ - ۳۲۶..

و اینک که قریب چهارده قرن از شهادت آن حضرت می گذرد، عالمان محقق و ژرفاندیشان عرصه علم و دانش، قبر مطهر عباس علیه السلام را مقابل حرم حسینی و نزدیک شط فرات، در محل فعلی، دانسته اند و این عظمت چشمگیر و فرزانی عالمتاب را نتیجه تدبیر امام حسین علیه السلام می دانند. *زیرنویس=ر. ک: اعلام الوری، مرحوم طبرسی؛ انوار النعمانیه، سید نعمت الله جزایری؛ منتخب طریحی، ص ۴۳۱، ۳۰۷؛ عمده الطالب سید داودی؛ سردار کربلا، ص ۳۹۴.

تاریخ مرقد عباس

تاریخ بیانگر آن است که همواره افرادی با قلبی لبریز از عشق و دستی پر از سخاوت به نوسازی، تعمیر و بازسازی حرم مطهر عباس علیه السلام همت گمارده اند. در میان این ارادتمندان گروهی از پیروان ادیان مختلف، که گره مشکلات خود را با لطف باب الحوائج گشوده اند، نیز دیده می شوند.

هر زمامدار و شخصیتی که به تعمیر و بازسازی و یا گسترش حرم امام حسین علیه السلام پرداخته، حرم مطهر حضرت ابوالفضل را نیز تعمیر و بازسازی کرده است.

آل بویه مخلص ترین حاکمان به خاندان رسالت بوده اند که با برپایی مراسمی خاص، یاد و نام امام حسین علیه السلام و برادرش را زنده نگاه داشتند. این کار عظیم در زمان عضدالدوله دیلمی، که تشیع دین رسمی اعلام شد، گستره ای افزون یافت. او در سال ۳۷۱ قمری بنای حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام و گنبد آن را بر عهده گرفت. *زیرنویس=ر. ک: تاریخ و جغرافیای کربلای معلی، عمادالدین اصفهانی؛ میراث کربلا، سلمان هادی آل طعمه، ترجمه محمد رضا انصاری، ص ۳۵؛ زندگانی قمر بنی هاشم، ص ۲۱۹ - ۲۱۷؛ العباس، ص ۲۱۷ - ۲۱۶..

پس از آل بویه، صفویان نقشی چشمگیر در عمران و پیشرفت بارگاه عباس علیه السلام از خود نشان دادند و کاشی کاری گنبد، توسعه رواق و صحن و بنای ایوان جلو در اول حرم انجام شد و فرشهای گران قیمتی به آستانه حضرت اهدا شد.

تعمیر، توسعه و بازسازی صحن و سرای علمدار کربلا همچنان ادامه یافت و در زمانهای مختلف، برخی از قسمتها کاشی کاری، بعضی از جاها طلاکاری شد و یا ضریحی از نقره خالص برای قبر مطهر فراهم گردید. *زیرنویس=قمر بنی هاشم، ص ۱۲۷؛ سردار کربلا، ص ۳۶۸ - ۳۶۶. و در پی این فعالیتهای مخلصانه، حرم مطهر با سنگ مرمر فرش شد، گنبد و گلدسته ها تعمیر و یا کاشی کاری گردید و ضریحی دیگر برای مرقد تهیه شد، تا آنکه حرم مطهر دارای بنایی بزرگ گردید که ضریحی از نقره سفید در وسط آن قرار گرفت. اطراف آن رواقهایی بود که همه به یکدیگر راه داشتند و بر فراز این چهار رکن، گنبدی از کاشیهای زیبا و رنگارنگ بنا گردید. و در برابر آن، دو گلدسته که سر آن طلای خالص و قسمت پایین از کاشی پوشیده شده، وجود داشت.

در سال ۱۳۷۵ قمری، طلاکاری گنبد انجام شد و روز ۲۸ رجب سال ۱۳۸۵ شهر کربلا شاهد ورود ضریح جدیدی از طلا و نقره خالص، با سنگهای قیمتی همراه با میناکاری بود. این ضریح مقدس به همت و دستور علامه بزرگ، آیت الله سید محسن حکیم در اصفهان ساخته شد. روز استقبال از آن، یکی از روزهای به یاد ماندنی کربلا بشمار می رود. *زیرنویس=میراث کربلا، سلمان هادی آل طعمه، ترجمه محمد رضا انصاری، ص ۵۱ - ۵۷ (با تلخیص فراوان)؛ سردار کربلا، ص ۳۲۲ - ۳۲۰..

مقام دستهای ابوالفضل

شیعیان شیفته و پیروان ولایت اهل بیت علیهم السلام سیره ای سپید و روشن از خود به جای گذارده اند. جوشش عشق و ارادت آنان به خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنان تأثیر بر آنها گذارده که هر چه را یاد و نام آن پاکان را در اذهان زنده

می‌کند، مورد احترام قرار می‌دهند. قبر مطهر، محل عبادت، مسیر عبور، جای پا و هر اثری هر چند کوچک را بزرگ شمرده و غبارش را سرمه چشم می‌سازند.

مقام دستهای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام جایگاهی است، که از دیرباز مورد توجه شیعیان بوده است.

مقام دست راست در شمال شرقی دروازه بغداد، در محله باب‌خان، نزدیک در شرقی صحن حضرت ابوالفضل علیه‌السلام قرار دارد. در دیوار مقام، ضریحی کوچک وجود دارد که کتیبه آن، دو بیت فارسی است:

افتاد دست راست خدایا ز پیکرم

بر دامن حسین رسان دست دیگرم

بر دامن حسین رسان دست دیگرم

اما هزار حیف که یک دست بی‌صداست **زیرنویس=تاریخ بنا و زمان ساخت ضریح و سراینده شعر نیست..

مقام دست چپ عباس در بازارچه، نزدیک در کوچک صحن در جنوب شرقی واقع است. بر دیوار نرده‌ای قرار دارد که بر کاشیهای

آن اشعاری از شیخ محمد سراج نوشته شده است. ترجمه شعر چنین است:

اگر می‌خواهی از من بپرس و به پاسخ قانع کننده‌ام گوش کن.

همانا در این مکان مقدس دست چپ عباس، که دریای کرم بود، قطع شد.

آری، پس از آن که دست راست او در کنار علقمه از تن جدا شد، در این جا دست چپش قطع شد.

اشک دیدگان را بر چهره‌ات رها کن و در این غم گریه کن که شایسته است به جای اشک، خون گریه کنی. **زیرنویس=

سل اذا ماشئت و اسمع و اعلم

ثم خذ منی جواب المفهم

ان فی هذا المقام انقطعت

یسرة العباس بحر الکرم

ههنا یصاح طاحت بعد ما

طاحت الیمنی بجنب العلقم

اجر دمع العین و ابکیه أسا

حق ان یبکی بدمع عن دم

(سردار کربلا، ص ۳۲۱ و ۳۲۲)..

فضایل ابوالفضل

امام سجاد علیه‌السلام:

همانا برای عباس نزد خداوند تبارک و تعالی مقامی است که تمامی شهیدان آرزوی چنان منزلتی در روز قیامت دارند.

**زیرنویس=خصال صدوق، ج ۱، ص ۶۸..

نگاهی از سر تأمل و بصیرت بر دایره‌المعارف صفات ابوالفضل علیه‌السلام، شناختی بیشتر و صفاتی افزون نصیب انسان می‌کند.

منظومه‌ای از فضایل ارجمند و آسمانی مقابل دیدگان نمایان می‌شود و انبوهی برجستگیهای چشمگیر و مقدس در وجود فردی

غیر معصوم دیده می‌شود.

در این میان، اطاعت بی‌چون و چرا در ولایت و پیروی تمام عیار در امامت چون مشعلی فروزنده به چشم می‌خورد. ابوالفضل علیه‌السلام که در گلستان سه امام پرورش یافت، علاوه بر صفات خانوادگی و کمالات ارثی، خود نیز شاگردی کوشا در کسب فضایل پدر و برادران بود و پس از آنان مظهر صفات پسندیده محسوب می‌شد. بدین جهت، گذرگاه‌های سخت امتحان را با موفقیت طی کرد و کامیاب و موفق به قله‌های تکامل و ترقی دست یافت. پاره‌ای از فضایل ابوالفضل علیه‌السلام را بررسی می‌کنیم تا کام جان خود را با جرعه‌ای از آن همه ارزش‌های اخلاقی شیرین نموده، توفیقی در کسب این صفات به دست آوریم:

ایمان، یقین و بصیرت

شخصیت عباس علیه‌السلام با ایمان به خداوند، یقین سرشار و بصیرت بسیار، پی‌ریزی شده بود. او در آغوش پدر و دامان مادر فراگرفت که ابتدا باید ایمان خود را به کاملترین مرتب و یقین خویش را به بهترین درجه رسانده و با نگرش دقیق بصیرتی ژرف پیدا کند و در پی آن نیتی زلال و عملی صالح به دست آورد.

از این رو بینشی تابناک داشت و در لغزشگاه‌های فکری، کوچکترین خطایی از او دیده نمی‌شد. هنگام نرمش و زمانی خشونت را به خوبی می‌دانست و در مهلکه‌های ستیز و نبردی خاطرات پرباری از خود باقی می‌گذارد. دیدگان پر نورش اعماق حقایق را می‌دید و قلب پرفروغش پرده‌های ابهام و تردید را کنار می‌زد.

آنجا که حکومت امویان توفانی سهمگین برای اسلام و مسلمین بود، عباس در راه دفع این خطر جهاد کرد و چون هنگامه حمایت از ولایت و امامت فرارسید، بدون هیچ سخنی در اختیار امام زمان خود بود.

دشمن که جلوه‌های گوناگون و چشمگیر شخصیت عباس علیه‌السلام را باور داشت، بیشترین همت خود را در جداسازی وی از امام حسین علیه‌السلام صرف کرد تا بدین وسیله ضربه‌ای سهمگین از درون بر سپاه حسین علیه‌السلام وارد کند. اما دیدگان بصیرت‌آمیز و قلبی پرایمان عباس علیه‌السلام، امان نامه‌ها و وعده‌های پول و مقام را سرابی بیش ندانست و با یقین سرشار تا آخرین لحظه ایستادگی کرد.

امام صادق علیه‌السلام که از بلندی آگاهی و معرفت خویش به اوصاف ابوالفضل علیه‌السلام می‌نگرد، نخستین فضیلت وی را بصیرت بسیار و ایمان راسخ می‌شمرد؛ صفتی که بنیان تمام فضایل محسوب می‌شد و در آرمان‌دهی آنها، نقش ژرف و به سزا دارد. *زیرنویس=ر. ک: بطل العلقمی، ج ۲، ص ۴۳۶ - ۳۹۸.

شجاعت

شجاعت صفت سعادت‌مندان عالم است که در برابر حوادث گوناگون، با مقاومتی پر صلابت، هیچ‌گاه ضعف و زبونی به خود راه نمی‌دهند و با خروشی مقدس، موانع راه را کنار زده، ابتدا بر دشمن درون و سپس بر دشمن بیرون غلبه پیدا می‌کنند و از جبن و ترس خلاصی یافته و در ورطه تهور و بی‌باکی قرار نمی‌گیرند. اینان به عالیترین درجه اعتدال دست یافته و چون ستاره‌های فروزان در آسمان زندگانی خود می‌درخشند.

عباس علیه‌السلام فرزند شجاعترین مرد روزگار بود و افزون بر آن تکیه بر وراثتی چشمگیر از سوی مادر داشت. او با تلاش خویش به استعداد‌های بالقوه خود فعلیت بخشید و با صفات اکتسابی، دلاوری کم‌نظیر در زمان خود شد. مجسمه‌ای از شجاعت گردید و در هیچ جنگی رعب و وحشت در خود راه نمی‌داد. آنچه در گذر زمان از پدر آموخته بود در روز عاشورا به همگان تعلیم داد و در حادثه کربلا، قهرمانی جهانی و جاودان برای همیشه تاریخ گردید. از این رو قرنهای بسیاری می‌گذرد و ابوالفضل علیه‌السلام ضرب‌المثل شجاعت، مردانگی و مقاومت محسوب می‌شود.

مرحوم سید جعفر حلّی در اشعار ارزشمند خود شجاعت عباس را اینگونه به تصویر کشیده است:
«چهره دشمن از ترس مرگ عبوس شده بود و عباس در آن میان خندان و متبسم بود.
اگر قضای حتمی نبود با نیروی شمشیر عباس، هستی محو می‌شد اما خداوند هر آنچه حکم کند و بخواهد محقق خواهد کرد.»
**زیرنویس =

عبست وجوه القوم خوف الموت
و العباس فيهم ضاحك يتبسم
لو لا القضا لمحا الوجود بسيفه
والله يقضى ما يشاء و يحكم

(ر. ک: قهرمان علقمه، ص ۹۱ - ۹۰)..

و دیگری **زیرنویس=عبدالمنعم فرطوسی که از شعرای اهل بیت است درباره شجاعت ابوالفضل چنین می‌سراید:

علم للجهد في كل زحف
علم، في الثبات عند اللقاء
قد نما فيه كل بأس و عز
من على بنجده و ابا

هو ثبت الجنان في كل روع
و هو روع الجنان في كل راء

(ر. ک: قهرمان علقمه، ص ۹۱). این سان صفات عباس را بیان می‌کند:

«او در همه جا پرچم جهاد است و در لحظه دیدار دشمن نمونه پایداری است. بزرگواری و مناعت، هیبت و عزت را از علی به ارث برده است. در هر حادثه‌ای دلش محکم و استوار است و دل هر بیننده‌ای را می‌لرزاند.» **زیرنویس=قهرمان علقمه، احمد بهشتی،

ادب

ایمان و وفا سایه بالای تو بود
ایثار علی نقش به سیمای تو بود
گر لب نزدی به آب دریا عباس

دریای ادب میان لبهای تو بود **زیرنویس=سید رضا مؤید خراسانی؛ از آینه ایثار، ص ۶۳.

جهان هستی، ادبستان است و استاد آن پروردگار متعال. ممتازان این ادبستان، انبیا و امامان معصوم علیهم‌السلام هستند و سرسلسله آنان، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود:

«ادبني ربي فاحسن تأديبي» **زیرنویس=میزان الحکمه، ج ۱، ص ۶۶، حدیث ۴۲۷.

خدایم مرا ادب کرد و چه نیکو ادب نمود.

و بدین سان قرآن، «مأدبۀ الله»؛ یعنی کتاب ادب‌آفرین **زیرنویس=استاد فرزانه؛ حضرت آیت الله حسن زاده آملی. نام گرفت تا آدمیان همیشه و همه جا، «حدود هر چیزی رارعايت کرده» **زیرنویس=فرهنگ بزرگ نوین، ج ۱، ص ۱۵. و مؤدب باشند.

ابوالفضل علیه‌السلام رادمردی فرزانه بود که در لحظه‌لحظه زندگانی خود از کیمیای ادب استفاده‌های ارزشمندی کرد. آن زمان که با پدر بود، همچون عبدی مطیع و گوش به فرمان، سخنان وی را آویزه هوش خود می‌کرد و دستوراتش را با جان می‌پذیرفت. او در برابر مادر خویش، قامت ادب بود و صمیمیت، مهربانی و تواضع را وظیفه همیشه خود می‌دانست.

آن هنگام که امام حسن علیه‌السلام، روشنی‌افروز امامت شد، تبعیت و پیروی از امام و مقتدا، سرلوحه کارهای عباس علیه‌السلام بود. و آن گاه که امام حسین علیه‌السلام، زینت‌آرای امامت شد، ابوالفضل علیه‌السلام با نیک‌اندیشی و فراست، احساسات پاک خود را با بینش مقدس درهم آمیخت تا در مسیر ولایت، انسانی کارآمد و پرتوان شود. آرمان امام خود را دنبال کند. در کنار آن، برای خاندان و اهل بیت اباعبدالله علیه‌السلام خدمتگزاری شایسته و با معرفت محسوب می‌شد. و احترام چشمگیری به خواهر خود، حضرت زینب علیها‌السلام می‌کرد و کودکان و خردسالان را در ادب بزرگ می‌نمود و همواره با لبی لبریز از لبخند و قلبی مالامال از عشق در خدمت آنان بود.

از هنگام حرکت از مدینه تا زمان ورود به کربلا، چشمان تیزبین و کیاست کم‌نظیر وی، مشکلات و دشواریهای بسیاری را برای زنان و کودکان آسان می‌نمود و روزهای حیات عباس در کربلا او را چون غمخواری شیرین سخن و همراهی مؤدب برای همگان نموده بود.

در برابر امام حسین علیه‌السلام بدون اجازه سخن نمی‌گفت و به هنگام راه رفتن، پیش از او حرکت نمی‌کرد، برترین امر را رضایت امام زمان خویش می‌دانست و بیشترین همت خود را در این راه صرف می‌نمود. آنگاه که راهی میدان نبرد شد نیز اذن امام را طلبید و فریاد دادخواهی و مظلومیت برادر را به گوش همگان رسانید تا اتمام حجتی دیگر برای دشمن باشد.

هنگامه ظهور برترین ادب و احترام امام حسین علیه‌السلام، هنگام ورود او به شریعه بود. لحظه‌ای که دست در آب فروبرد تا کام تشنه خود را جرعهای بنوشاند، ناگاه یاد عطش مولای خود نمود و بی‌درنگ آب از دست خود فرو ریخت و تشنه از شریعه خارج شد. **زیرنویس=ر. ک: بطل العلقمی، ج ۲، ص ۴۴۶ - ۴۲۷.

آزادگی و عزت نفس

عباس علیه‌السلام دین باوری هوشمند بود که در ایام زندگانی خود لحظه‌ای زیر بار ذلت و خواری نرفت، به مقامات پست و زودگذر دنیا پشت پا زد و برای شیرینی لذت دنیا بندگی حکام اموی و وعده‌های پوچ آنان را نپذیرفت. او با شوق و اخلاص، جهاد در راه خدا را انتخاب کرد تا بر مرگی آگاهانه و در خدمت امام آزادگان جهان، با عزت نفس و سرفرازی شهید شود و برای همیشه تاریخ، درس آزادگی به انسانها دهد. **زیرنویس=بطل العلقمی، ج ۲، ص ۲۶۱ - ۲۵۹، ۳۰۲ - ۲۹۹؛ عباس بن علی، ص ۵۳.

او وارسته‌ای بلن داختر بود که با تحمل سختیها و رنجها آرمان الهی و توحیدی خود را پی گرفت و با عبور از تمام قیود زمینی به مرز رهایی از مادیات و تعلق دست یافت. پرورده‌ای پویا و پارسایی ربانی گردید و با تعلیم و تربیت مکتب خویش بر بلندی آزادگی جا گرفت.

آن حضرت، عزت را از خدا، پیامبری او و مؤمنان می‌دانست **زیرنویس=منافقون / ۸. و اطاعت از زمامدار عادل و امام زمان خود را برترین افتخار مرتبه می‌شمرد. او به خوبی آموخته بود که حاجت خواستن از مردم، عزت را سلب و حیا را نابود می‌کند و عزت نفس، ثمره بی‌نیاز از آن چه نزد دیگران خواهد بود. **زیرنویس=اصول کافی، ج ۳، ص ۲۱۹. از این رو چون دشمن خواست از راه‌های مختلف او را بفریبد و دنیا را مقابل دیدگانش زینت دهد، با تمام توان رد کرد و دست از یاری امام خویش برنداشت و با این باور به دیدار محبوب خود شتافت.

وفاداری

ای قد و قامت تو معنی قد و قامت من
ای که الهام عبادت ز وجودت گیرم
مادرم داده به من درس وفاداری را

عشق شیرین تو آمیخته شد با شیرم **زیرنویس= ای اشکها بریزید، حبیب چایچیان (حسان)، ص ۲۱۱..

در فهرست فضایل ابوالفضل علیه السلام وفاداری چون ستاره‌ای نورآفرین به چشم می‌خورد و نام عباس با صفت وفا همیشه و همه جا همراه بوده است. آنان که در عرصه صفات آسمانی به دنبال «ابرار» و «سعادت پیشگامان» اند این فضیلت را نشانی ارزشمند برای آنان شمرده میزان الحکمه، ج ۱، ص ۶۰۲، حدیث ۱۶۷۵ و به خوبی با سیره دردمندان وفاداری آشنا هستیم؛ بلند اخترانی که همیشه جام بلا و رنج می‌نوشتند و هیچ‌گاه از مهر و وفا به ارزشهای اخلاقی و ملکوتی مکتب خویش جدا نمی‌شوند. **زیرنویس= نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۸۷؛ فیض الاسلام، خطبه ۸۶ قسمت اول..

عباس علیه السلام شخصیت نستوهی بود که وفاداری خود را در ابعادی وفای به دین، وفا به امام زمان و وفای به امت راستین تجلی بخشید. روح پر خروش و قلب شوریده او لحظه‌ای از دین اسلام غافل نمی‌شد و برای یاری آن تمام همت خود را صرف می‌کرد تا کژیها و نادرستیهای مکتب را زدوده، طراوت و عظمت واقعی برای آن بازآورد.

به سخن حسین علیه السلام که فرمود: «و علی الاسلام السلام» (اثری از اسلام باقی نمی‌ماند هنگامی که یزید رهبری آن را عهده‌دار باشد) اعتقادی قلبی داشت و با بدعتهایی که در دین بود به شدت مبارزه می‌کرد.

از سوی دیگر می‌دانست که حسین فرزند فاطمه و پاره تن رسول خداست که در هنگامه‌ای سخت، رهبری دین و پیشوایی مسلمین را عهده‌دار شده است و عهدی محکم و پیوندی ناگسستنی برای یاری او لازم است و باید در راه دفاع اهداف مقدس امام مبارزهای فراگیر و مردانه کرد. از این رو در راه وفاداری به حسین علیه السلام ذره‌ای کوتاهی ننمود و الگویی تمام عیار و وصف ناشدنی در این باره گردید، تا امت محمدی حقیقت دین را بازشناسند و آن را از هر پوسته ناپسندی جدا بنگرد. **زیرنویس=ر. ک: بطل العلقمی، ج ۲، ص ۲۸۵ - ۲۴۳.

امام صادق علیه السلام درباره وفاداری ابوالفضل علیه السلام می‌فرماید:

شهادت می‌دهم در برابر جانشین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مقام تسلیم بودی... به حجت خدا وفادار ماندی و خیرخواه امام خود بودی. **زیرنویس=العباس، ص ۱۱۶؛ مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۹۷؛ بطل العلقمی، ص ۲۵۷؛ سردار کربلا، ص ۲۲۹..

و حضرت ولی عصر علیه السلام در سلام خود به عباس علیه السلام چنین می‌فرماید:

سلام بر ابوالفضل؛ عباس پسر امیرمؤمنان علیه السلام که جان خود را نثار برادرش کرد... و فدای او شد. **زیرنویس=بطل العلقمی، ج ۲، ص ۳۱۱..

صبر و بردباری

فتح الفتوح پیروزیها و کامیابیها صبر است؛ رمزی ملکوتی که چون باایمان و تقوا عجین شود، جاودانگی و ابدیت به ارمغان می‌آورد. این صفت عرشی در سه بعد تجلی می‌کند و صاحبان خود را به والاترین رتبه انسانی صعود می‌بخشد: صبر بر مصیبت نخستین جلوه است که همراه خود سپاس خدای صبحان و شکر نعمتهای پروردگار دارد و صبر بر سختیهای عبادت مرتبه دیگر از این مقام است که تلخیها و دشواریهای اطاعت پروردگار را کاسته و شیرینی و حلاوت به جای آن می‌نشانند و صبر در معصیت و

نافرمانی میوه‌ای دیگر از این شجره طیبه است تحفه‌ای که به‌سان سپری فولادین گرفتاریها را می‌زداید و غم و اندوه آدمی را می‌کاهد. **زیرنویس=میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۵۶ - ۲۶۵، ح ۱۰۱۰۵ - ۱۰۰۹۸..

آن‌گاه که نگاهی دیگر بر طومار زرین زندگانی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌کنیم، شعاع صبر و بردباری را در جای جای حیات پرافتخار وی می‌بینیم. او دوران طاقت‌سوز پدر را دیده بود که می‌فرمود: صبر کردم، در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم، و روزهای دشوار امامت امام حسن علیه‌السلام را لمس کرده بود و با این تجربه اندوه پای در راه یاری امام حسین علیه‌السلام گذارد. از این رو صبر را سپری محکم در بلاها گرفت و آوار مصایب و سختیها را با این نیرو از خود دور ساخت، و تا آن‌جا پیش رفت که درباره‌اش سروده‌اند:

عشق، عاشق به وفاداری تو

صبر بی‌تاب ز غمخواری تو

روشنی بخش شب بی‌سحر است

نور فانوس فداکاری تو **زیرنویس=ماه هاشمی، ص ۱۵..

آری، عباس از اوان کودکی تا هنگامه کربلا و خویش‌تن‌داری و صبر بر بلاها و مصایب را آموخت تا زمان امتحان فرارسید و در کنار امام و پیشوای خود که صبر او ملایک آسمان را به حیرت افکنده بود، بهترین نمونه‌های شکیبایی و صبوری را از خود نشان داد. دستهای جداشده، چشمان به تیر نشسته و زبانی معطر به نام و یاد خدا در دشواریها، شاهدهی جاودانه در دفتر زندگانی عباس محسوب می‌شد او در راه دفاع از دین و رهبر، لحظه‌ای غفلت و سستی نکرد و هنگام اندوه و بلا، با یاد لقای خداوند جرعه‌های تلخ صبر نوشید تا حسینیان عالم، راه عبور از گذر تنگناهای دینداری را فراگیرند و با این پلکان ملکوتی به قله قدس و جاودانگی دست یازند.

اخلاص

سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گفتار امیرمؤمنان علیه‌السلام، به‌سان سروش عالم غیب، دگرگونی چشمگیری در اندیشه عباس علیه‌السلام ایجاد می‌کرد. او از فرهیختگان بسیاری، واژه‌های بصیرت بخش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آموخته بود که آن حضرت فرموده است:

«ای مردم! همانا کسی که خداوند عزوجل را ملاقات کند در حالی که شهادت به یگانگی خدا و یکتایی او بدهد و مخلصانه، هیچ معبودی دیگر همراه او نپذیرد، پروردگار او را داخل بهشت می‌کند... اگر کسی هیچ یک از صفات والا را نداشته باشد، ولی با اخلاص خداوند را بخواند برای او بهشت است.» **زیرنویس=بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۷۶، ص ۳۶۰.

او سالهای همراهی با پدر را پر فروغ و تابناک از اخلاص و توحید می‌دید. از نبرد خندق و دلاوری خداپاورانه با عمرو بن عبدود خبر داشت و یکرنگی و صفای سعادت‌بخش برادران خود در زندگانی را الگویی برتری می‌دانست.

از این رو بیشترین تلاش خود را در کسب اخلاص و نیت پاک به کار می‌برد، همواره قلبی سالم از بدیها، اعضایی تسلیم در برابر خداوند داشت و از بلندی وجودش آبخار نیکیها و خیرات ریزان بود. **زیرنویس=ر. ک: میزان الحکمه (صفات مؤمنان) ج ۱۲، ص ۸۳ تا ۹۰.

عصاره اخلاص و خداپاوری در وجود ابوالفضل علیه‌السلام نمایان بود. او شاگردی نمونه و فرمانبری مطیع در کلاس خلوص بود و بدانجا رسید که چشمه‌های حکمت از قلبش جوشیدن گرفت، امامان و حجت‌های خداوند زبان به ستایش اخلاص و اعمال او گشودند و او را انسانی وارسته از هواها و هوسها دانستند؛ کسی که خطاب به نفس خویش فرمان دوری از ترس غیر خدا را داد

**زیرنویس=

یا نفسی لا تخشی من الکفار
و ابشری برحمۃ الجبار
مع النبی المصطفی المختار
قد قطعوا ببغیهم یساری

فاصله‌م یا رب حر النار++(نفس المهموم، ص ۳۳۵). و در هنگامه علقمه، خداوند را شاهد اعمال و نیت خود گرفت و حمایت از دین و امام خود را سرلوحه کارهای خود دانست. *زیرنوی
و الله ان قطعتموا یمی
انی احامی ابا عن دین
و عن امام صادق الیقین
نجل النبی الطاهر الامین
(نفس المهموم، ص ۳۳۵)..

چنین بود که امام صادق علیه‌السلام صحیفه‌ای روشنی بخش درباره این ویژگی عمومی خود گشوده و می‌فرماید:
«من شهادت می‌دهم و خدای را گواه می‌گیرم که تو راه جنگاوران و شهیدان بدر را پیمودی... و خداوند یادت را در ملا‌اعلی بلند ساخت». *زیرنویس=مولد العباس بن علی علیه‌السلام، ص ۹۸؛ سردار کربلا، ص ۲۳۹، ۲۳۲..

رأفت و مهربانی

مهربانی، عطوفت و رحمت از صفات خداوند متعال و انسانهای خدایی است. انبیا و امامان معصوم علیهم‌السلام رتبه‌ای برتر از دیگران داشته و فرهیختگان پاک سرشت که خود را رهرو آنان می‌دانند، توشه‌های بسیاری از رأفت و مهرورزی دارند. دلسوزان مردم و طبیبان مهربان هستند که ستمدیدگان را یاری و مستمندان را ترحم می‌کنند و خویشان را به زحمت و سختی انداخته تا دیگران در آسایش به سر برند.

عباس علیه‌السلام فرشته‌خویی رحیم و مهربان بود که توان دیدن لبهای خشکیده و صورتهای تفتیده کودکان را نداشت و قلبش مالا مال از عطوفت به مظلومان بود. آنجا که رنگ پریده و دست‌ان لرزان و چشمان گریان اطفال را می‌دید، لحظه‌ای درنگ نمی‌کرد و برای سیراب ساختن آنان به سوی شریعه رهسپار می‌شد. لقب «سقا» صفتی بود که پیش از عاشورا به او داده شده بود، زیرا شجاعت کم‌نظیر و دلیرمردی چشمگیر او، چندین بار تشنگی از کام زنان و کودکان گرفته و گوارایی آب برای آنان فراهم ساخته بود.

این ویژگی پربها بود که وی را بر آن داشت خدمت امام رسیده اذن میدان طلبید و در سخن خود، خبر از «تنگی سینه و بیزاری از دنیا» دهد، *زیرنویس=العباس، ص ۱۶۲؛ سردار کربلا، ص ۲۸۷. چرا که ناله‌های کودکان و فریاد العطش اطفال، امان از وی ربوده بود. از این رو امام در جواب برادر خود فرمود: پیش از آن که به میدان روی برای کودکان مقداری آب بیاور.
و این انگیزه قدسی که برخاسته از قلبی عطف و وجودی مهربان بود، وی را بر آن داشت که به سوی شریعه رود و با هزاران سرباز محافظ نبرد کند و در آخرین لحظات زندگانی که امام حسین علیه‌السلام را بر بالین خود زیارت کرد، شرمساری خود را از روی اطفال چشم به راه و منتظر بیان کند.

کرامات ابوالفضل

برای بعضی از اولیاء، مقربان و بندگان شایسته خدا، کارهایی خارق عادت و چشمگیر ثابت شده که «کرامت» نامیده می‌شود، کرامت همچون معجزه از بندگان برگزیده خدا سر زده و به دور از کارهای عادی است، اما برخلاف معجزه برای مبارزطلبی یا تحدی انجام نمی‌شود، بلکه جدیت در عبادت و بندگی موجب رسیدن به این مقام و دستیابی به «کرامت» خواهد بود. (ر. ک: بررسی مسائل کلی امامت، ابراهیم امینی، ص ۳۵۳ و ۳۵۴). گستره عنایات ابوالفضل علیه‌السلام به منطقه خاص، کیش مشخص و انسانهای ویژه‌ای محدود نمی‌شود. افراد بسیاری در مناطق مختلف، با باورهای گوناگون، دست نیاز و زبان راز به سوی مقام والای عباس علیه‌السلام گشوده‌اند، کرامتی معجزه‌آسا از آن حضرت دیده‌اند و به تلافی این مرحمت هر سال بیرق یاد آن دلاور نینوا را برافراشته، صدای «السلام‌علیک یا ابوالفضل العباس» را به گوش دلدادگان و پاک سیرتان رسانده‌اند. مناسب دیدیم در این مقال، نمونه‌هایی چند از کرامات بسیار این شخصیت معنوی را ذکر کرده، پرتوی از خورشید وجودش را نمایان کنیم:

سزای قسم دروغ

فصل زمستان بود و شبهای سرد آن توان افراد را می‌گرفت. در یکی از این شبها سر بر پاشنه یکی از درهای حرم مطهر سیدالشهدا علیه‌السلام گذاشته بودم که پیکر مرد عربی توجه‌ام را جلب کرد. گویا همه استخوانهای بدنش کوفته شده بود، چنان نفس می‌کشید که صدای آن به طرف دیگر ایوان می‌رسید. حالی سخت و بدنی ناتوان داشت. به سختی خود را حرکت داد و گفت: «اولاد عمی، اولاد عمی». فرزندان عمویم! فرزندان عمویم! بلند شدم و به طرف او رفتم. شبیه افرادی بود که تازه از خواب بیدار شده‌اند به چند نفر از جوانان، که اطراف او بودند، گفت: ریسمان بیاورید! گفتند: در این موقع شب ریسمان از کجا بیاوریم؟! گفت: «عکال» * * * زیرنویس = ریسمانی که با آن دست و پای افراد را می‌بندند. (ر. ک: فرهنگ عربی جامع نوین، ج ۱، ص ۱۰۴۲، ذیل ماده عکل). به پایم بسته، مرا به طرف حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بکشید. کسانی که به سخنان مرد گوش می‌دادند، چنان کردند و او را به طرف حرم حضرت عباس علیه‌السلام کشاندند. چون به صحن حضرت ابوالفضل علیه‌السلام وارد شدند، مرد بلند شد و مقابل ایوان ایستاد و از حضرت عذرخواهی کرد. علت این قضیه را جویا شدم. آنان گفتند: این شخص فردی را به دزدی متهم کرده بود. او گفته بود خدمت حضرت عباس علیه‌السلام می‌رویم و آنجا قسم می‌خوریم. این دو به حرم آمدند. متهم قسم خورد و سالم ماند؛ اما وقتی این مرد قسم خورد، یکباره نقش زمین شد و همه دریافتند که به دروغ قسم خورده است. در حالی که تنها نفس می‌کشید و بدنی بدون حرکت داشت او را به طرف مرقد مطهر سیدالشهدا علیه‌السلام بردیم تا شفایش را از امام دریافت کنیم. چون به ایوان سیدالشهدا علیه‌السلام رسیدیم، او را به حال خود گذاشتیم و رفتیم. پس از مدتی، دریافتیم که حضرت علیه‌السلام او را شفا داده است. چون از چگونگی قضیه پرسید گفت: من ناتوان افتاده بودم. ناگهان شخصی را دیدم که از طرف حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌آید؛ ولی گویا بر زمین راه نمی‌رود، بلکه زمین زیر پای او می‌پیچد. وقتی آن شخص به ایوان رسید، با جلو پای خود به من زد و فرمود: اگر برادرم از خدا بخواهد آسمان را زمین و زمین را آسمان می‌کند چیزی نیست، نو که... سپس وارد حرم شد و من شفا یافتم. * * * زیرنویس = حاج شیخ محمود معروف به حاج ملا آقا جان. نقل از فرزند آیت الله العظمی میلانی رحمه الله علیه. (ر. ک: چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام، ص ۳۱۴ و ۳۱۵)..

برخیز و به سر و صورت بز

عالم والامقام شیخ حسن، که از نوادگان صاحب «جواهر» قدس سره است، از فردی موثق و مورد اعتماد، که شاهد این کرامت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بوده، چنین نقل می‌کند: مردی از طایفه «براجعه» در خرمشهر به نام «فحیل» به مرضی در پاهایش دچار شد، درد به تدریج به همه پاهایش رخنه کرد و آن را از حرکت انداخت. سه سال بدین ترتیب گذشت. اکثر مردم

خرمشهر او را در کوچه و بازار و مجالس امام حسین علیه السلام مشاهده می‌کردند، در حالی که توان راه رفتن نداشت و هر گاه می‌نشست، چیزی بر پاهای خود می‌کشید. شیخ خزعل کعبی در خرمشهر حسینیه‌ای داشت که، در دهه اول محرم، در آن مجلس عزاداری برپا می‌کرد. رسم عزاداری در این شهر چنان بود که چون نوحه‌خوان در نوحه خود به ذکر شهادت می‌رسید اهل مجلس برمی‌خاستند و با لهجه‌های مختلف به سر و سینه می‌زدند. فحیلف در این مجلس شرکت می‌کرد و چون نمی‌توانست پاهای خود را جمع کند، در زیر منبر می‌نشست. در روز هفتم محرم هر سال مصیبت حضرت ابوالفضل علیه السلام خوانده می‌شد و همگی برخاسته، به شیوه معمول عزاداری می‌کردند. در این سال نیز زنان و مردان با شور و شوق بسیاری گرم عزاداری بودند که فحیلف ایستاد و در حالی که به سر و روی خود می‌زد چنین نوحه خواند: «منم فحیلف که عباس مرا بر سر پا داشت» چون مردم این کرامت را از حضرت ابوالفضل علیه السلام مشاهده کردند هجوم آورده، او را در آغوش گرفتند و بوسیدند، لباسهایش را برای تبرک پاره پاره کردند و با خود بردند. شیخ خزعل به خدمتکارانش دستور داد که او را از میان مردم خارج کنند و به یکی از اتاقهای مجاور ببرند!

آن روز شور و شوق مردم در عزاداری بیشتر از عاشورا شد و فریاد و شیون زن و مرد تمامی شهر را به لرزه درآورد. اشک از چشمان ریزان بود و صدای یا ابوالفضل کوچه و بازار را پر کرده بود. شیخ خزعل، هر روز برای حاضران مجلس طعامی تهیه می‌کرد در آن روز بسیار دیرتر از روزهای قبل موفق به پذیرایی سوگواران شد. گروهی نزد فحیلف آمدند و چگونگی شفای او را جویا شدند. او گفت: وقتی مردم به عزاداری حضرت ابوالفضل مشغول بودند، من زیر منبر بودم. در همین حال به خوابی کوتاه رفتم، مردی بلند قد و خوش‌سایما را بر اسبی سپید و درشت هیكل در مجلس دیدم. آن مرد به من گفت: ای فحیلف! چرا برای عزای عباس به سر و صورت نمی‌زنی؟ گفتم: ای آقای من، توانایی ندارم. فرمود: برخیز و به سر و صورت بزن. گفتم: مولایم، نمی‌توانم برخیزم. دو مرتبه فرمود: برخیز و به سر و صورت بزن. گفتم: مولایم، دستت را بده تا برخیزم. فرمود: «من دست ندارم». گفتم چگونه برخیزم؟ فرمود: رکاب اسب را بگیر و برخیز. پس من رکاب اسب را گرفتم، اسب جهید و مرا از زیر منبر خارج کرد و از من غایب شد. در این لحظه به خود آمدم و دیدم سلامت خود را باز یافته‌ام. * * * زیرنویس = سردار کربلا، ص ۲۶۴ - ۲۶۲.

فرمانده روسی در جنگ جهانی اول

عالم ربانی، حاج محمود زنجانی ماجرای سفر خویش به عراق و برخورد خود را با فرمانده روسی چنین تعریف می‌کرد: چندی از جنگ جهانی اول گذشته بود که پیاده به سوی عراق حرکت کردم. بر آن بودم که به زیارت امام امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان عزیز آن حضرت مشرف شوم. به خانقین وارد شدم و برای اقامه نماز به مسجد رفتم مرد بسیار سفید و چاقی را دیدم که مشغول نماز است و همچون شیعیان نماز می‌خواند. تعجب کردم. از آنجا که می‌دانستم او اهل شمال روسیه است، به چگونگی نماز خواندنش حساس شدم، پس از نماز، جلو رفتم، سلام کردم و از وطن، اسلام و ایمانش سؤال کردم. گفت: من اهل لنینگراد هستم در جنگ بین‌المللی فرمانده دوهزار سرباز روسیه بودم و مأموریت داشتم کربلا را اشغال کنم. در یکی از شبها که در خارج کربلا اردو زده و منتظر دستور حمله بودم، شخصی بزرگوار را در خواب دیدم که حالتی روحانی و معنوی داشت. او به زبان روسی با من حرف زد و گفت: دولت روس در این جبهه شکست خورده، فردا این خبر منتشر می‌شود و تمامی سربازان روسی در عراق به دست نیروهای مسلمان کشته می‌شوند. حیف است که تو کشته شوی، مسلمان شو تا تو را نجات دهم. گفتم: شما کیستید که در اخلاق، زیبایی و شجاعت مانند شما ندیده‌ام؟ فرمود: من ابوالفضل العباس هستم که مسلمانان به من قسم می‌خورند. شیفته سخنان او شدم، عشق بسیاری به وی پیدا کردم و با تلقین آن بزرگوار اسلام آوردم. او به من فرمود: برخیز و از بین نیروهای اردو خارج شو. گفتم: به کجا روم، من جایی ندارم. فرمود: در نزدیکی خیمه تو اسبی هست، سوار آن شو. تو را به شهر پدرم، نجف اشرف، می‌برد. در آنجا نزد وکیل من، سید ابوالحسن اصفهانی برو. گفتم: ده نفر سرباز مراقب و محافظ من هستند، چگونه از بین

آنها بیرون روم. پاسخ داد: آنان مست و بی‌توجه افتاده‌اند و حرکات تو را نمی‌فهمند. ناگهان از خواب بیدار شدم. خیمه خود را معطر و پرنور دیدم. با شتاب بسیار لباس پوشیدم و بیرون رفتم. دیدم تمامی محافظان مست بر زمین افتاده‌اند. مقداری دور شدم، اسبی آماده دیدم. سوار بر آن شده، پس از چند ساعت به شهری وارد شدم، از کوچه‌ها گذشتم و به خانه‌ای رسیدم. نمی‌دانستم چه می‌کنم که ناگهان در خانه باز شد و سیدی پیر و نورانی از منزل بیرون آمد. همراه او شیخی بود که با زبان روسی سخن می‌گفت. به من تعارف کردند و مرا به خانه بردند. به شیخ گفتم: آقا کیست؟ گفت: همان کسی است که حضرت عباس علیه‌السلام شما را نزد ایشان فرستاده است. مجدداً به دست آن شخص اسلام آوردم و توسط شیخ احکام اسلام را آموختم. فردای آن روز خبر شکست دولت بلشویک روس به گوش عربها رسید، تمامی سربازان روسی به دست آنان نابود شدند و کسی غیر از من زنده نماند. وقتی سخن فرمانده روسی بدینجا رسید، به او گفتم: اینجا چه می‌کنی؟ جواب داد: هوای نجف گرم و طاقت فرساست، آیت الله اصفهانی در تابستان مرا به اینجا می‌فرستند تا در هوای نسبتاً خنک آن زندگی کنم؛ در دیگر فصول در نجف هستم و با خرج این مرجع بزرگ روزگار می‌گذرانم. *زیرنویس=چهره درخشان قمر بنی هاشم، ص ۳۰۸ - ۳۰۶..

پشیمانی بعد از پریشانی و...

علامه جلیل، شیخ عبدالرحیم تستری، که افتخار شاگردی شیخ انصاری را داشته است ماجرای زندگانی خود و چگونگی کرامت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را چنین بیان می‌کند: مرقد امام حسین علیه‌السلام را زیارت کردم و راهی حرم حضرت عباس علیه‌السلام شدم. لحظاتی در حرمش بودم که عربی وارد شد و پسر بچه فلجی را نزد ضریح برد، پایش را به ضریح بست و به توسل و تضرع پرداخت. مدتی نگذشته بود که پسر بچه برخاست و در حالی که اثری از فلج در پاهایش نبود، فریاد برآورد، عباس مرا شفا داد. مردم در اطراف او حلقه زدند و لباسش را برای تبرک پاره کردند. چون این حادثه را دیدم، به طرف ضریح رفتم و با ناراحتی به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام گفتم: افرادی که به مقام شما معرفت ندارند و از شأن شما بی‌خبرند، حاجات خود را می‌گیرند. اما من با این علم و معرفت و ادب که به شما دارم، ناامید و مأیوس برگردم! اکنون که چنین است، هیچگاه به زیارت نخواهم آمد! پس از مدتی، از سخنان تند خود پشیمان شدم و از خداوند متعال طلب بخشش کردم. وقتی به نجف اشرف بازگشتم، شیخ مرتضی انصاری قدس سره نزد آمد، دو کیسه به من داد و گفت: این است آنچه از ابوالفضل علیه‌السلام خواستی، خانه‌ای بخر و به زیارت خانه خدا مشرف شو؛ و من همین دو حاجت را از حضرت ابوالفضل علیه‌السلام خواسته بودم. *زیرنویس=سردار کربلا، ص ۲۵۴ و ۲۵۵.

فرزندان ابوالفضل

پیوند خجسته و ازدواج مبارک عباس علیه‌السلام، موجب تولد فرزندان شایسته و پرفضیلت شد که هر یک نمونه‌ای از صفات برجسته پدر بودند. برخی شهره در شهادت و شجاعت گشته، تعدادی از آنان عالمان راستین و چهره‌های چشمگیر در عرصه معارف اهل بیت علیهم‌السلام شده و بعضی مروجان شایسته‌ای برای اسلام ناب محمدی بودند. *زیرنویس=تحفه الجلالیه، ص ۱۱۰ - ۱۰۸؛ عمده الطالب فی انساب آل ابی‌طالب، ص ۳۳۰ - ۳۲۸؛ سردار کربلا، ص ۳۴۵..

به نوشته پاره‌ای از محققان، دو دختر و پنج پسر به بدین نامها از عباس علیه‌السلام باقی مانده است:

عبیدالله

انسانی شایسته و ارجمند که عالمان نسب شناس و مورخان اندیشمند با عبارات پرارزش خود شخصیت وی را ستوده و او را سرآمد معاصران دانسته‌اند. عبیدالله همراه مادر خود «لبابه» از کربلا به مدینه بازگشت و پس از

چندی مدارج کمال و قله‌های ترقی را یکی پس از دیگری طی کرده و عالمی نامدار و شایسته شد. وی از صورتی زیبا و صفای ملکوتی بهره‌مند بود و همواره در سختیها و مشکلات پناه مردم محسوب می‌شد. یار و همراه ستمدیدگان و غمخوار مظلومان بود و در مصایب و دشواریها، فریادرسی مهربان برای آنان بود. وی صاحب فرزندان و نوادگانی با عظمت شد که همگی در شمار عالمان برجسته شیعه و مروجان نامدار اسلام جای گرفتند. دیری نپایید که عبیدالله و فرزندان چنان جایگاهی در جامعه یافتند که در بزرعه، مصر، طهریه، قم شیراز، ارجان (بهبهان)، یمن، حزان، مغرب اقصی و دمیاط، داوری و رهبری مسلمانان را عهده‌دار شدند. مرجع قضاوت مردم و محل اطمینان و پناه آنان شده و از مهر و محبت بسیاری بهره‌مند شدند. *زیرنویس= «شجره عباسیه» اثری نفیس و گرانبها از مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره است که در آن نام فرزندان و نوادگان عباس علیه السلام به چشم خورد. این نوشته ارزشمند قسمتی از کتاب «شجرات آل الرسول» بوده که از آثار گرانسنگ و جاودان در معرفی سادات جهان و بیان ریشه آنان محسوب می‌شود. مراجعه به این کتاب پربها فضایی پرفروغ و با عظمت در برابر دیدگان محققان و علاقه‌مندان می‌گشاید..

عبیدالله از افتخار دیگری نیز بهره داشت. وی داماد امام حسن علیه السلام بود و نزد امام سجاد، ارزش وافری داشت، به طوری که وقتی نگاه آن حضرت بر سیمای عبیدالله می‌نشست، مرواریدهای اشک بر چهره امام نمایان می‌شد و با حزن جانسوز و دردافروز می‌فرمود: «مقام و عظمت پدر او را در واقعه عاشورا به یاد می‌آورم و نمی‌توانم اختیار خود نگهدارم». *زیرنویس= سردار کربلا، ص ۳۴۲..

محمد

سلاله قدسی و فرزند شایسته حضرت ابوالفضل علیه السلام که شکوفایی وجود او در کربلا نمایان شد و شجاعت و شهامتش چشمان بسیاری را به خیره واداشت. بیش از پانزده بهار از عمر عزیزش نگذشته بود که همراه پدر، در رکاب عموی عزیز، نبردی مخلصانه نمود و سرانجام شهد شیرین شهادت نوشید. *زیرنویس= بطل العلقمی ج ۳، ص ۴۳۳..

فضل

ثمری دیگر از طوبای برکات ابوالفضل علیه السلام که دوران زندگی خود را با نور دانش و معرفت روشنی بخشید و انبوه بی‌شماری را از زمزم هدایت بهره‌مند ساخت. برخی بر این باورند که کنیه ابوالفضل علیه السلام به خاطر چنین فرزند فرزانه‌ای بوده است. نام این شخصیت ارزشمند در بسیاری از آثار شیعی به چشم می‌خورد. *زیرنویس= همان، ص ۴۲۹.

قاسم

پاره‌ای از منابع تاریخی وی را فرزندی دیگر برای ابوالفضل علیه السلام شمرده‌اند. *زیرنویس= همان، ص ۴۳۳ - ۴۳۰.

حسن

فرزندی دیگر از فرزندان عباس علیه السلام است که برخی مورخان نام وی را در کتب تاریخی ذکر کرده‌اند. *زیرنویس= ر. ک: حدیقه النسب، شیخ فتونی؛ معارف ابن‌قتیبه، ص ۹۶؛ سردار کربلا، ص ۳۴۱..

نوادگان عباس

ژرف‌اندیشان و نسب‌شناسان معتقدند که در میان فرزندان ابوالفضل علیه السلام، عبیدالله استمراربخش نسل عباس شد *زیرنویس= بطل العلقمی، ج ۳، ص ۴۳۴. و فرزندان و نوادگان عبیدالله نام و یاد عباس را در خاطره‌ها زنده می‌کردند

*زیرنویس=شیخ فتونی تنها کسی است که این ویژگی را برای حسن؛ فرزند دیگر عباس علیه‌السلام شمرده تا نسلی گسترده‌تری از آن بیان کند. (ر. ک: العباس، ص)..

سال ۱۵۵ قمری مشعلی پرفروغ وجود عبیدالله خاموش شد یگانه فرزند دل‌بندش «حسن» شصت و نه سال زیست و پنج یادگار به نامهای فضل، حمزه، ابراهیم، عباس و عبیدالله از خود باقی گذارد. فرزندان حسن در آسمان ادب و فضیلت ستارگانی درخشان به شمار می‌آیند. «فضل»، صاحب سخنی فصیح و خوش بیان بود که در عرصه تقوا و پاکدامنی فروغی خیره‌کننده از خود نشان داد. این دلاور مؤمن که همواره مورد احترام خلفا بود، به «ابن‌الهاشمیه» شهرت داشت. جعفر، عباس، اکبر و محمد فرزندان وی بودند که هر یک گلوآه‌ای معطر از گلستان دانش و بینش شده، در گستره هستی

مقامی والا یافتند *زیرنویس=سردار کربلا، ص ۳۴۲. و از فرزندان صاحب فضل و ادب بهره‌مند شدند «ابوالعباس فضل» یکی از این فرزندان بود. او شخصیتی برجسته داشت و شاعری توانا شمرده می‌شد؛ بازماندگانش در قم و طبرستان پراکنده شدند. «حمزه»، فرزندی دیگر حسن، سیمایی نورانی داشت و شبیه جدش امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود. مأمون به خط خود برایش چنین نوشت: به حمزه بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن امیرالمؤمنین علیه‌السلام هزار درهم، به سبب شباهتش به جدش امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، عطا می‌شود. «ابراهیم» فرزند دیگر حسن، به «جردقه» شهرت داشت و در ردیف فقیهان، ادیبان و زاهدان بود. فرزندش علی، سخاوتی علوی داشت و صاحب مقام و شرافتی درخور و شایسته شد. او نوزده فرزند از خود به یادگار گذارد که برخی از آنان در شمار محققان و مؤلفان علوم اسلامی جای داشته، در ابواب گوناگون فقه آثاری گرانبها پدید آوردند. *زیرنویس=کتاب «جعفریه» اثری پربها از عبدالله بن علی بن ابراهیم جردقه است که حاوی فقه شیعی است..

«عباس»، دیگر فرزند حسن بن عبیدالله بن عباس علیه‌السلام، دلاوری بی‌مانند بود. چنان مشهور است که در جرأت، صراحت لهجه و تندگویی مثل او در بنی‌هاشم دیده نشده است. عباس در فصاحت بیان و شعر از بزرگان بنی‌هاشم شمرده می‌شد، به خاطر فضایل بسیار و کمالات فراوانش مورد احترام خلفا بود و هارون او را به کنیه می‌خواند. *زیرنویس=تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۳۶۴؛ سردار کربلا، ص ۳۴۴ - ۳۴۳.

«عبیدالله» که افتخار فرزندی حسن بن عبیدالله بن عباس علیه‌السلام را داشت، از هیبت و شکوهی خاص بهره می‌برد و در دوران مأمون در سال ۲۰۴ قمری امارت مکه و مدینه و قضاوت آن دو شهر را به عهده داشت. *زیرنویس=تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۳۱۳؛ سردار کربلا، ص ۳۴۵..

احترام ارادتمندان به نوادگان

با نگاهی گذرا به زندگی نوادگان حضرت ابوالفضل علیه‌السلام درمی‌یابیم که تمامی نسل باقی مانده از آن ماهتاب، صفاتی الهی داشتند و مردمی فرهیخته شمرده می‌شدند. آنها فقیه، محدث، نسب شناس، امیر و ادیب بودند و به حق وارث ویژگی‌های پدر و جد بزرگشان به شمار می‌آمدند. اکنون که به پایان این فصل نزدیک می‌شویم، سزاوار است که با یاد دو شخصیت بزرگوار به نامهای «سیدحمزه» و «سیدمحمد» بر معنویت این دفتر بیفزاییم. سیدحمزه، گلی از گلستان بنی‌هاشم محسوب می‌شد و ابویعلی شهرت داشت. بارگاه پر عظمت وی اکنون در مدحیه - نزدیک حله - آغوش پر عظوفت برای زائرین باز کرده است. سید حمزه از راویان و عالمان علوم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود. افواج عالم و اندیشمندان به محضر درس وی حاضر می‌شدند و پنهان و آشکار از آثار علمی او بهره می‌بردند. برخی از محققان این دانشمند سترگ را از «راویان با نبوغ قرن چهارم» و عالمان زمان غیبت صغری شمرده‌اند. *زیرنویس=عباس، ص ۲۰۲ - ۲۰۱؛ سردار کربلا، ص ۳۴۶..

از دیگر نوادگان ابوالفضل علیه‌السلام که همچون پدر و جد خویش شهد شهادت نوشید و مظلومانه و غریبانه به دیدار خداوند شتافتند، «ابوالعباس محمد» است؛ درّی درخشان از خاندان بنی‌هاشم که در سال ۳۴۲ قمری به دست مأموران بنی‌عباس، به

شهادت رسید. این شخصیت والامقام، مدتی در اصفهان به سر برد و در دوران خفقان، که مزدوران عباسی ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام را از دم تیغ می گذراندند به طور ناشناس در مغازه آهنگری به کار و فعالیت پرداخت. سیمای نورانی، صفاتی نیک و رفتاری متین و بزرگووارانه وی موجب تردید و بدگمانی برخی افراد شد. چون نسب ارجمند علوی اش آشکار شد، ناگریز شتابان به سوی «خوراسگان» در پنج کیلومتری شرق اصفهان گریخت دشمنان اهل بیت علیهم السلام که دلی پرکینه از فرزندان بنی هاشم داشتند، به تعقیب وی پرداختند او را دستگیر کرده، فردای آن روز به شهادت رساندند.

شیعیان شیفته و شیدادلان فرهیخته، ابوالعباس محمد را با احترام شایانی دفن کردند و بر مزار وی گنبدی بنا نمودند. در سال ۹۲۰ قمری، نیکوکاران خیراندیش همت کرده با شوقی افزون به توسعه بارگاه آن سید مظلوم پرداختند. سال ۱۳۸۳ قمری طلوعه‌ای طلایی در خوراسگان رخ نمود و رادمردان کوشش ساختمانی وسیع و باعظمت بر مزار ابوالعباس پی نهادند؛ با تلاش خستگی‌ناپذیری سی ساله، گنبد و بارگاهی رفیع و چشم‌نواز بر تربت ابوالعباس محمد ساخته شد و مرقد آن شهید والاگوهر، به سان نگینی نورافشان، زینت بخش اصفهان گردید. *زیرنویس=برگرفته از نوشتار تحقیقی اداره اوقاف اصفهان.@

اکنون بسیاری از عالمان پارسا، اندیشمندان سعادت‌مند و مؤمنان و صالحان علاقه‌مند به اهل بیت علیهم السلام در جوار پرنور امامزاده ابوالعباس محمد آرمیده‌اند و انبوه مردم پاک سرشت و خردمند، پروانه‌وار بر گرد تربت آن انسان آسمانی به عبادت می‌پردازند و زیارت این شخصیت ملکوتی را ارمغانی ارزشمند برای زندگانی و توشه‌ای تابناک برای حیات جاودانی خود می‌شمردند، دست دعا و چشم امید بر ضریح پرنور و شکوه‌مند وی دارند، در آغوش شوق و امید خود، نزول اجابت می‌گیرند و شادمان و خرسند از مظهرش بازمی‌گردند.

در آینه آفتاب

حضرت بقیة الله ارواحنا فداه:

«السلام علی العباس بن امیرالمؤمنین المواسی اخاه بنفسه الاخذ لغده من امسه، الفادی له الواقی.» *زیرنویس=بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۷۰..

سلام بر عباس فرزند امیرمؤمنان، که جانش را در راه مواسات با برادرش تقدیم کرد، دنیایش را برای تحصیل آخرت صرف کرد و جانش را برای حفظ برادرش فدا کرد.

آفتاب آمد دلیل آفتاب

گفتار معصومان علیهم السلام سرآمد سخن انسانهاست. عبارات زرین شخصیت‌های سترگی که از تابش دانش الهی بهره برده‌اند، از هر افراط و تفریطی پیراسته است و حقیقت را چنانکه باید می‌نمایاند. سخنان این قدسیان معصوم پیرامون شخصیت حضرت ابوالفضل علیه السلام گستره‌ای وسیع در برابر دیدگان انسان می‌گشاید و آدمی را به بلندای عظمت آن سردار دلاور رهنمون می‌سازد. این فصل نورانی را با آفتاب سخت زهرای مرضیه علیها السلام آغاز می‌کنیم تا آفتابی، دلیل بر آفتاب شخصیت او باشد:

در نگاه حضرت زهرا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم روز قیامت علی علیه السلام را طلبیده، می‌فرماید: نزد فاطمه برو و به او بگو تا آنچه برای شفاعت - گناهکاران - در این روز بزرگ فراهم ساخته، حاضر کند. امیرمؤمنان نزد حضرت زهرا علیها السلام آمده، می‌فرماید: ای فاطمه، برای چنین روزی چه ذخیره‌ای، جهت شفاعت، آماده کرده‌ای؟ آن پاک بانوی والامقام در جواب علی علیه السلام می‌فرماید: «یا امیرالمؤمنین، کفانا لاجل هذا المقام الیدان المقطوعتان من ابنی العباس» *زیرنویس=مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۸۸.

ای امیرمؤمنان، دو دست بریده پسر عباس برای مقام شفاعت من کافی است. برخی از اندیشمندان شیفته، درباره مقام ابوالفضل نزد حضرت زهرا علیه السلام چنین گفته‌اند: یکی از دلباختگان فرزند فاطمه علیه السلام هر روز، در سه وقت، به زیارت سیدالشهدا علیه السلام می‌رفت و در حرم امام حسین علیه السلام به مرقد مطهر آن حضرت عرض ارادت می‌کرد، اما کمتر به زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام موفق می‌شد و گاهی پس از بیست روز به حرم ملکوتی عباس علیه السلام می‌رفت. شبی در عالم رؤیا دخت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دید و به آن بانو سلام کرد، اما با تعجب بسیار متوجه شد که بی‌بی روی گردانید و به او اعتنا نکرد! به آن حضرت گفت: پدرم و مادرم به فدای شما باد، آیا خطایی از من سرزده که بی‌اعتنا هستید؟! فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: به خاطر کوتاهی در زیارت فرزندم! مرد با حیرت فراوان گفت: من هر روز سه بار به حرم فرزند شما می‌روم و امام حسین علیه السلام را زیارت می‌کنم. حضرت فرمود: تو فرزندم حسین را زیارت می‌کنی، ولی به زیارت پسر عباس نمی‌روی. *زیرنویس=مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۸۸.

صحیفه‌ای از کلام امام سجاد

روزی نگاه مهرآفرین حضرت سجاد علیه السلام به عبیدالله، فرزند حضرت ابوالفضل علیه السلام، افتاد. اشک غم از چشمان مبارک امام علیه السلام جاری شد و فرمود:... خداوند عمویم عباس بن علی را رحمت کند؛ به تحقیق که ایثار و جانبازی کرد، جنگ نمایانی نمود و خود را فدای برادرش ساخت تا اینکه دستانش قطع شد. خداوند در برابر این فداکاری - به سان عمویم جعفر طیار - دو بال به او عنایت کرد تا به یاری آنها همراه ملائکه در بهشت پرواز کند. همانا عباس نزد خداوند تبارک و تعالی مقامی دارد که جمیع شهدا، در روز قیامت، بر او غبطه *زیرنویس=غبطه: درخواست نعمت برای خود به همراه بقای آن برای دیگری. می‌خورند و رسیدن به آن مقام را آرزو می‌کنند. *زیرنویس=بطل العلقمی، ج ۲، ص ۱۰۹ - ۱۰۸؛ خصال صدوق، ج ۱، ص ۶۸؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۴..

امام سجاد علیه السلام که در صحنه‌های مختلف، شهامت و جانبازی عمویم را نظاره کرده است، در این بخش از سخن خویش رحمت خداوند را برای عمویم آرزو می‌کند و به مقام والای وی در جهان دیگر اشاره می‌کند؛ مقامی که همه شهیدان آن را آرزو می‌کنند. جایگاه کم‌نظیر عباس علیه السلام در آخرت، حضرت را بر آن داشت تا پس از حضور در کربلا خود دفن پدر عزیزش امام حسین علیه السلام و عموی فداکارش عباس علیه السلام را بر عهده گیرد. آن بزرگوار در پاسخ بنی‌اسد، که از یاری وی در خاکسپاری این دو جسد مطهر سخن به میان آوردند، فرمود: با من هستند کسانی که یاری‌ام دهند. این در حالی است که بدن «امام» را تنها باید غسل دهد و دفن کند. آری آن سخنان آسمانی امام سجاد علیه السلام و این برخورد ملکوتی حضرت با پیکر عموی خویش مقام والای ابوالفضل علیه السلام را نشان می‌دهد. *زیرنویس=بطل العلقمی، ج ۳، ص ۲۳۳ - ۲۲۴؛ سردار کربلا، ص ۲۴۰..

سپیده سخن امام صادق

امام صادق علیه السلام، که عظمت جهان‌افروز مقامش بسیاری از کورباطنان را وادار به تسلیم کرده است، شخصیت عباس علیه السلام را از زاویه‌ای دقیق بررسی کرده، صفات برجسته عمویم را به طور گسترده بیان می‌فرماید. سخنان آن حضرت را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: الف) صفات بیست گانه ابوالفضل علیه السلام با عبارات مختلف؛ ب) درود و سلام امام به مقام پرابهت عباس علیه السلام؛ ج) لعن و نفرین به دشمنان ابوالفضل علیه السلام و تجاوزگران به حریم شخصیت او. اینک بخش اول کتاب معرفت امام صادق علیه السلام را می‌کشاییم و از زبان خلیفه خدا در زمین و امام به حق ناطق، صفات ارزشمند عباس

علیه‌السلام را در می‌یابیم. آن بزرگوار فرمود: عموی ما عباس بن علی علیه‌السلام چنین صفاتی داشت: ۱- بصیرت نافذ، ۲- بینش عظیم، ۳- ایمان بسیار و شدید،

۴- جهاد در محضر امام حسین علیه‌السلام، ۵- جانبازی و ایثار، ۶- شهادت در راه امام خود. *زیرنویس=عباس بن علی، باقر شریف قرشی، ص ۳۹ - ۳۶..

امام صادق علیه‌السلام در ادامه زیارت ابوالفضل علیه‌السلام بخشی دیگر از خصوصیات برجسته علمدار کربلا را، با عبارات «شهادت می‌دهم»، برمی‌شمارد و می‌فرماید: شهادت می‌دهم که تو: ۷- [در برابر جانشین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم] در مقام تسلیم بودی، ۸- امام حسین علیه‌السلام را تصدیق کردی، ۹- به حجت خدا وفادار ماندی، ۱۰- خیرخواه امام خود بودی. *زیرنویس=مولد العباس بن علی علیه‌السلام، ص ۹۷؛ العباس بن علی، ص ۴۲ - ۳۶.

امام ششم علیه‌السلام سپس عباس علیه‌السلام را چون جنگاوران و شهدای بدر خوانده، می‌فرماید: ۱۱- من شهادت می‌دهم و خدا را نیز گواه می‌گیرم که تو راه جنگاوران و شهدای بدر را پیمودی. *زیرنویس=عباس، ص ۲۱۳؛ مولد العباس بن علی علیه‌السلام، ص ۹۸؛ العباس بن علی، ص ۴۰..

آنگاه امام علیه‌السلام از میزان تلاش ابوالفضل علیه‌السلام در راه خشنودی خداوند پرده برمی‌دارد و می‌فرماید: ۱۲- شهادت می‌دهم که تو در خیرخواهی تا آخرین حد تلاش کردی و آنچه در توان داشتی به انجام رساندی.

حضرت صادق علیه‌السلام در پایان این فصل از زیارت، به تبیین جایگاه والای عباس علیه‌السلام می‌پردازد و می‌فرماید که، در برابر این فداکاریها، خداوند بزرگ:

۱۳- تو را در جمع شهدا قرار داد،

۱۴- روانت را با ارواح نیکبختان همنشین ساخت،

۱۵- وسیعترین منزل بهشتی و برترین غرفه فردوس را به تو عطا کرد،

۱۶- یادت را در ملاً اعلی بلند ساخت.

ششمین جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زیارت نیمه رجب نیز خطاب به شهیدان والا و عموی بزرگوارش می‌فرماید:

۱۷- ای «هدایت یافتگان»!

۱۸- ای «پاکان از هر پلیدی»!

۱۹-... شما پاک و طیب هستید و زمینی که در آن دفن گشتید پاک و طیب شده است. *زیرنویس=عباس بن علی، ص ۴۱ - ۴۰؛ مولد العباس بن علی علیه‌السلام، ص ۲۸۵ - ۲۲۰..

امام صادق علیه‌السلام در فصلی دیگر از سخنانش به عظمت مقام ابوالفضل علیه‌السلام درود می‌فرستد و می‌فرماید:

سلام خدا و سلام فرشتگان مقربش و سلام پیامبران مرسل و بندگان شایسته الهی و سلام همه شهدا و صدیقان، سلامهای پاک و طیب در صبحگاهان و شامگاهان، بر تو باد ای فرزند امیرالمؤمنین. *زیرنویس=عباس بن علی، ص ۳۸.

در بخشی دیگر از سخنان حضرت صادق علیه‌السلام، شاهد نفرین بر دشمنان بی‌شرم عباس علیه‌السلام هستیم که با عبارات مختلف بیان می‌شود:

خدا لعنت کند آن را که حق تو را نشناخت و حرمت تو را پاس نداشت.

... خدا لعنت کند کسی که حق تو را نشناسد و مقام تو را سبک بشمارد.

... خداوند لعنت کند مردمی را که حرامهای الهی را در شأن تو حلال شمردند و با کشتن تو حرمت اسلام را زیر پا نهادند.
**زیرنویس=العباس، ص ۲۱۳ و ۲۲۰ و ۲۲۱..

آفتاب کلام حضرت بقیه الله

سخنان آسمانی معصومان را با دروازه‌های یگانه دردانه الهی حضرت مهدی علیه السلام ختم می‌کنیم. امام عزیزی که در زیارت ناحیه، خطاب به عموی شهید خود حضرت ابوالفضل علیه السلام می‌فرماید: السلام علی ابی‌الفضل العباس بن امیرالمؤمنین، المواسی اخاه بنفسه الآخذ لغده من امسه الفادی له الواقی الساعی الیه بمائه المقطوعه یده، لعن الله قاتله یزید بن رقه الجهنی و حکیم بن الطفیل الطائی.

سلام بر ابوالفضل عباس، پور امیرمؤمنان علیه السلام کسی که:

جان خود را نثار برادرش کرد،

دنیا را وسیله آخرت قرار داد،

فدای برادرش شد، نگهبان بود و سعی بسیار کرد تا آب را به لب تشنگان برساند،

دو دستش در جهاد فی سبیل الله قطع شد،

خداوند قاتلان او یزید بن رقاد و حکیم بن طفیل طائی را لعنت کند. **زیرنویس=بطل العلقمی، ج ۲، ص ۳۱۱؛ مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۹۸؛ العباس بن علی، ص ۴۲ - ۴۱..

آری، ماهتاب وجود ابوالفضل علیه السلام و آفتاب نگاه امامان معصوم عليهم السلام چنان ثمرآفرینی کرده که صدها سال است قلوب شیعیان و شیفتگان در سراسر عالم به سوی نام و یاد و صحن و سرای عباس پرمی‌کشد. از کودکان خردسال تا انسانهای کهنسال نام ابوالفضل، عباس و قمر بنی هاشم را ذخیره صداقت سخنان خود و پشتوانه صحت اعمال خویش می‌دانند **زیرنویس=ر. ک: اسرار الشهاده، ص ۳۴۱. و با قسم به نام فرزند ام‌البینین، خویشان را از گرداب ابهام و تردید دیگران خلاصی می‌بخشند. آنان جانها، اموال، فرزندان و زنان خاندان خود را در پرتو این اسم مبارک و مقدس ایمن می‌دانند، بر این باور الهی روزها و هفته‌های خود را می‌گذراندند و لب به سپاس خدای سبحان می‌گشایند. از این رو دشمنان آگاه جرأت، برابری و مبارزه با چنین باورهای پاک و آسمانی را در خود نمی‌یابند و پلید پیکران ناآگاه نیز تن به ذلت و خواری داده، شکست حقیرانه را برمی‌گزینند.

مرثیه مهتاب

ام‌البینین؛ مادر ابوالفضل علیه السلام:

لا تدعونی ویک ام‌البینین

تذکرینی بلیوث العربین **زیرنویس=العباس، ص ۲۲۳ و چهره درخشان...، ص ۴۹؛ سردار کربلا، ص ۳۷۹.

...

مخوان جانا دگر ام‌البینینم

که من با محنت دنیا قرینم

مرا ام‌البینین گفتند چون من

پسرها داشتم زان شاه دینم

ولی امروز بی‌بال و پر هستم
نه فرزندان نه سلطان مبینم
مرا ام‌البینین هر کس که خواند
کنم یاد از بنین نازنینم
به خاطر آورم آن مه جبینان
زنم سیلی به رخسار و جبینم
به نام عبدالله و عثمان و جعفر
دگر عباس آن درّ ثمینم
توفان احساس عاشقان

سروده‌های پرشور و احساسات مقدس، به سان توفانی است که آتش حماسه‌های سرخ را در گذر زمانها و ایام برافروخته و چشمگیر می‌دارد، عظمت حوادث را جلوه‌گر ساخته، آثار آسمانی آن را بهتر و بیشتر نمایان می‌سازد و حماسه‌های سپیدسیرتان سرخ صورت را برای همیشه پرفروغ و تابناک نگه می‌دارد.

با نگاهی به گذشته درمی‌یابیم که نگاه ژرف امامان معصوم علیهم‌السلام از نگاه دیگران گسترده‌تر است و وسعتی به پهنای آفرینش دارد. همای همت آن بزرگان بر آن بود که شعور نهفته در وجود شیعیان شیفته را با شعار جهان‌افروز آمیخته سازند تا کودکان خردسال و انسانهای کهنسال از این اقیانوس بی‌کران جرعه‌های معرفت بنوشند و بیرق این حماسه‌ها فرهنگ‌آفرین را به فردا و فرداییان بسپارند.

از این رو گاهی با دعا و زمانی با تشویق، زبان به ستایش این سروده‌ها می‌گشادند، هر جا ضروری می‌نمود با صله‌ای ارزشمند این احساسات پاک را ارج می‌نهادند. و هنگامی که لازم می‌دیدند از پاداش الهی شعرهای پاک مداحان اهل بیت چنین یاد می‌کردند:

هر کس درباره ما یک بیت شعر سراید، خداوند خانه‌ای در بهشت برای او فراهم می‌کند.
هیچ مؤمنی برای ما شعر نمی‌گوید مگر آنکه خداوند در بهشت شهری برای او بنا می‌کند که هفت برابر دنیا گسترش دارد و همه فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل در آن به دیدارش می‌آیند.

ای کمیت، تا وقتی درباره ما شعری می‌سرایی مؤید به روح‌القدس خواهی بود. **زیرنویس=العباس، ص ۲۲۲..

مرثیه مهتاب

اینک که آخرین فصل این دفتر را مرور می‌کنیم، با هم نگاهی به جریده‌های پرشور انسانهای پاک سرشت می‌کنیم و سروده‌های آسمانی آنان جرعه‌های شعر و شعور برمی‌گیریم. اجازه دهید پیش از دیگران، از اشعار جانسوز مادر داغدار عباس، که شعرهایی از اعماق تفتیده وجودش بر زبان جاری ساخته، استفاده کنیم؛ با هم دل را به حسینیه عبارات او روانه سازیم و از اشعار وی در قبرستان بقیع فیض گیریم:

ام‌البینین

لا تدعونی ویک ام‌البینین
تذکرینی بلیوث العرین **زیرنویس=
کانت بنون لی ادعی بهم
و الیوم اصبحت و لا من بنین

اربعه مثل نور الربی
قد واصلوا الموت بقطع الوتین
تنازع الخرصان اشلائهم
فکلهم امسی صریعا طعین
یا لیت شعری أکما اخبروا
بان عباسا قطع الیمین
(العباس، ص ۲۲۳، بطل العلقمی، ج ۳، ص ۴۳۲).

دیگر مرا ام‌البنین نخوانید که مرا به یاد شیران بیشه می‌اندازید.
من پسرانی داشتم که به نام آنها مرا «ام‌البنین» می‌خواندند، اما دیگر فرزندی ندارم.
چهار نفر چون کرکسان کوهسار بودند که در خون غلتیدند و رگ حیاتشان قطع شد.
بر سر بدن آنان نیزه‌ها به هم زده شد و همه آنها از ضربه نیزه به زمین افتادند.
ای کاش می‌دانستم آیا اینکه گفته‌اند دست راست عباس قطع شده، درست است؟ *زیرنویس=سردار کربلا، ص ۳۷۹.
ام‌البنین گاهی از سوز این ماتم رو به عاشوراییان کرده، همراه با اشکی ریزان و دلی پریشان چنین می‌خواند: *زیرنویس=

یا من رأی العباس کرّ
علی جماهیر النقد
و وراه من ابنا حیدر
کل لیث ذی لب
نبئت ان ابنی اصیب
برأسه مقطوع ید
ویلی علی شبلی امال
برأسه ضرب العمد
لو کان سیفک فی ید
یک لما دنا منه احد

(قمر بنی هاشم، ص ۱۴۷؛ سردار کربلا، ص ۳۷۹)..

ای کسی که دیدی عباس بر گله‌های گوسفند (یا بر گروهی از اراذل و اوباش) حمله می‌کرد
و فرزندان حیدر همه چون شیران یالدار دنبال او بودند.
به من خبر رسید که ضربت به سر فرزندم فرود آمد، در حالی که دست نداشت.
وای بر من که سر پسر من از ضربت عمود پیچیده شد.

اگر شمشیر در دست تو بود، کسی نمی‌توانست به آن نزدیک شود. *زیرنویس=همان، ص ۳۸۰ - ۳۷۹.

فضل بن حسن از نوادگان ابوالفضل

فضل شاعری شیرین سخن است که نیای عزیز خود را با اشعاری بلند و عظمت‌آفرین یاد کرده و حماسه‌های جاودان او را به زبان شعر ترسیم کرده است. سروده‌های او چنان در احساسات پاک، اثر نهاده که بخشی از آن شهرتی چشمگیر یافته‌اند. گویا قلب آتشین و جان سوخته او در واژه‌های ابیاتش شور و حرارت بر پا کرده است. با هم برخی از آن اشعار را می‌خوانیم:

احق الناس ان يبكي عليه

فتی ابکی الحسین بکربلاء**زیرنویس =

اخوه و ابن والده علی

ابوالفضل المخرج بالدماء

و من واساه لا یثنیه شیئ

و جادله علی عطش بماء

(العباس بن علی، ص ۴۴؛ قمر بنی هاشم، ص ۱۴۸).

سزاوارترین مردم برای گریستن در حق او رادمردی است که حسین علیه‌السلام را در کربلا به گریستن واداشت.

برادر، و فرزند پدرش علی، ابوالفضل آغشته به خون،

آن که در همه حال حق برادری را چنان به جا آورد که نمی‌توان او را ستایش کرد و در عین تشنگی برادر خود را مقدم داشت.

محمد حسین اصفهانی (کمپانی)

معرفت این عالم فرزانه و شور و شوق جاودانه این اندیشمند فرهیخته، او را بر آن داشته که با ژرف نگری زیبا فرزندان شهید ام‌البنین را به چهار رکن استوار کعبه تشبیه کرده و با سفر به چشمه خورشید، حرارت سوزنده آن را بدین داغ جانسوز تشبیه کند. برگزیده‌ای از این اشعار عرشی بدین گونه است:

چشمه‌ی خور در فلک چهارمین

سوخت ز داغ دل ام‌البنین

آه دل پرده‌نشین حیا

برده دل از عیسی گردون‌نشین

دامنش از لخت جگر لاله‌زار

خون دل و دیده روان ز آستین

مرغ دلش زار چو مرغ هزار

داده ز کف چار جوان گزین

اربعه مثل نسور الربی**زیرنویس = این شاعر خردمند در شعر خود با اقتباس برخی از مصرع‌های ام‌البنین، آتشی افزون در دلها به پا کرده است، معنای این مصرع بدین قرار است: چهار نفر چون کرکسان کوهسار بودند که کشته شدند و رگ حیات آنان قطع گردید.

سدره نشین از غمشان آتشین

کعبه توحید از آن چهار تن

یافت ز هر ناحیه رکنی رکن

قائمه‌ی عرش از ایشان به پای

قاعده عدل از آنها متین

یاد ابوالفضل که سر حلقه بود
 بود در آن حلقه ماتم نگین
 اشک فشان سوخته جان همچو شمع
 با غم آن شاهد زیبا قرین
 ناله و فریاد جهانسوز او
 لرزه درافکنده به عرش برین
 کای قد و بالای دل آرای تو
 در چمن ناز بسی نازنین
 تیر کمانخانه‌ی بیداد زد
 دیده حق بین تو را در کمین
 چهار جوان بود مرا دلفروز
 و ایوم اصبحت و لا من بنین**زیرنویس=امروز صبح کردم در حالی که دیگر پسری ندارم..
 نام جوان مادر گیتی مبر
 تذکرینی بلیوث العرین**زیرنویس=مرا به یاد شیران بیشه می‌اندازید..
 چون که دگر نیست جوانی مرا
 لا تدعونی ویک ام‌البنین**زیرنویس=دیگر مرا ام‌البنین نخوانید. **زیرنویس=سردار کربلا، ص ۳۸۰ و ۳۸۱؛ چهره درخشان قمر
 بنی هاشم، ص ۱۶۳ و ۱۶۴؛ العباس، ص ۲۲۳..

حبیب چایچیان (حسان)

احسان و لطف خداوند و نگاه ولایت‌آفرین علامه امینی - رحمه الله علیه - شهد شیرین عشق خاندان رسالت و ولایت را در وجود
 این شاعر پرشور نمایان ساخته است. او درباره شخصیت حضرت ابوالفضل چنین سروده است:
 کربلا کعبه عشق است و من اندر احرام
 شد درین قبله عشاق، دو تا تقصیرم
 دست من خورد به آبی که نصیب تو نشد
 چشم من داد از آن آب روان تصویرم
 باید این دیده و این دست دهم قربانی
 تا که تکمیل شود حج من و تقدیرم
 زین جهت دست به پای تو فشاندم بر خاک
 تا کنم دیده خدا، چشم به راه تیرم**زیرنویس=دیوان اشعار حسان (ای اشکها بریزید)؛ مقتل مقرر، ص ۳۳۶. آینه ایثار، ص
 ۲۵۸؛ سردار کربلا، ص ۳۸۳ - ۳۸۲.

محمد علی ریاضی

ای حرمت قبله حاجات ما
یاد تو تسبیح و مناجات ما
تاج شهیدان همه عالمی
دست علی ماه بنی هاشمی
ماه کجا، روی دل آرای تو
سرو کجا قامت رعناى تو
ماه درخشنده تر از آفتاب
مشرق تو جان و تن بوتراب
همقدم قافله سالار عشق
ساقى عشاق و علمدار عشق
سرور و سالار سپاه حسین
داده سر و دست به راه حسین
عم امام و اخ و ابن امام
حضرت عباس علیه السلام
ای علم کفر نگون ساخته
پرچم اسلام برافراخته
مکتب تو مکتب عشق و وفاست
درس الفبای تو صدق و صفاست
مکتب جانبازی و سربازی است
بی سری آنگاه سرفرازی است
شمع شد و آب شد و سوخته
روح ادب را ادب آموخته
دست تو شد دست شه لافتی
خط تو شد خط امان خدا
چهار امامی که تو را دیده اند
دست علم گیر تو بوسیده اند
چشم خداوند چو دست تو دید
بوسه زد و اشک ز چشمش چکید
حضرت سجاد هم آن است پاک
بوسه زد و کرد نهان زیر خاک
مدح تو این بس که شه ملک و جان
شاه شهیدان و امام زمان
گفت به تو گوهر والانزاد

جان برادر به فدای تو باد ***زیرنویس=سردار کربلا، ص ۳۸۶ و ۳۸۷. (با تلخیص).

علی موسوی گرمارودی

ابوالفضائل

ای سرو بلند باغ ایمان
وی قمری شاخسار احسان
دستی که ز خویش وانهادی
جانی که براه دوست دادی
آن، شاخ درخت باوفایی است
وین، میوه باغ کبریائی است
رفتی که به کشتگان دهی آب
خود گشتی از آب عشق، سیراب
آن آب ز کف غمین فروریخت
وز آب دو دیده با وی آمیخت
برخاست ز بار غم خمیده
جان بر لبش از عطش رسیده
بر اسب، نشست و بود بیتاب
دل، در گرو رساندن آب
ناگاه یکی دو روبه خرد
دیدند که شیر آب می برد
دستان خدا ز تن جدا شد
وان قامت حیدری، دوتا شد
بگرفت بناگریز، چون جان
آن مشک، ز دوش خود، به دندان
جان در بدنش نبود و میتاخت
با زخم، هزار نیزه می ساخت
چون عمر گل، این نشاط کوتاه
تیر آمد و مشک بردرید، آه
چون سوی زمین خمید آن ماه
عرش و ملکوت بود، همراه
تنها نفتاد بو فضائل
شد کفه کائنات مایل
هم برج زمانه بی قمر شد

زیارت ابوالفضل

«زیارت»، حضور نزد شخصیتی محبوب و گشودن صحیفه دل برای پیوندی مقدس است؛ طریقی که به بلندی قرب الهی و نزدیکی معنوی منتهی شده، موجب سنخیتی روحی بین انسان و آن شخصیت ملکوتی می‌شود.

زیارت ابوالفضل علیه‌السلام همچون قدمگاه معرفت است. در این زیارت گلوآژه‌های عرش حضرت صادق علیه‌السلام رایحه قدس به وجود انسان می‌بخشد. یکایک الفاظ آن عطری از گلزار فضایل علوی داشته، مجموعه‌ی عبارات نشانی از صفات انسانی کامل، عبدی صالح و رادمردی ملکوتی دارد.

امام علیه‌السلام، که از فراز شناختی والا و گستره‌ای روح‌افزا به شخصیت عموی خود حضرت ابوالفضل علیه‌السلام نگریسته، به جلوه‌های معرفت‌آفرین و چشمگیر اشاره می‌کند ابتدا سلام خداوند متعال، ملایک مقرب، پیامبران مرسل، بندگان صالح و تمامی شهیدان، صدیقان و پاکان را به پیشگاه عباس علیه‌السلام تقدیم کرده، سپس زبان به شهادت می‌گشاید و صفات ارجمند و شایسته از آن حضرت را بیان می‌فرماید. با هم این زیارت را می‌خوانیم و روان خود را در زلال گوارای آن شستشو می‌دهیم: امام صادق علیه‌السلام فرمود: چون اراده زیارت قبر عباس بن علی علیه‌السلام کردی، که در کنار فرات و نزدیکی حایر قرار دارد، بر در روضه می‌ایستی و می‌گویی:

سلام الله و سلام ملائکته المقربین و انبیائه المرسلین و عباده الصالحین و جمیع الشهداء و الصدیقین و الزاکیات الطیبات فیما تغتدی و تروح علیک یابن امیرالمؤمنین اشهد لک بالتسلیم و التصدیق و الوفاء و النصیحة لخلف النبی صلی الله علیه و اله المرسل و السبط المنتخب و الدلیل العالم و الوصی المبلغ و المظلوم المهتمم فجزاک الله عن رسوله و عن امیرالمؤمنین و عن الحسن و الحسین صلوات الله علیهم افضل الجزاء بما صبرت و احتسبت و اعنت فنعم عقبی الدار لعن الله من قتلک و لعن الله من جهل حقک و استخف بحرمتک و لعن الله من حالک بینک و بین ماء الفرات اشهد انک قتلت مظلوما و ان الله منجز لکم ما وعدکم جئتک یابن امیرالمؤمنین وافدا الیکم و قلبی مسلم لکم و تابع و انا لکم تابع و نصرتی لکم معدة حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین فمعکم معکم لامع عدوکم انی بکم و بایابکم من المؤمنین و بمن خالفکم و قتلکم من الکافرین قتل الله امه قتلتکم بالایدی و الالسن. ***زیرنویس=مفاتیح الجنان، مرحوم حاج شیخ عباس قمی، ص ۷۹۳ - ۷۹۴..

سلام خدا و سلام فرشتگان مقربش و پیامبران فرستاده‌اش و بندگان شایسته‌اش و تمام شهیدان و راستگویان و دروذهای پاکیزه و پاک در هر بامداد و شامگاه بر تو ای فرزند امیرمؤمنان.

شهادت می‌دهم که تو در برابر یادگار پیامبر رسل و نوه برگزیده پیامبر [امام حسین علیه‌السلام]، راهنمای دانشمند، جانشینی که رساننده احکام خدا بود، و ستم‌دیده‌ای که حقتش پایمال شده، اهل تسلیم بودی، تصدیق کردی، وفادار بودی و خیرخواهی کردی، پس خداوند پاداش تو را از جانب رسول خود، امیرمؤمنان و حسن و حسین - دروذهای الهی بر آنان - عطا کند؛ و به خاطر بردباری و پاداش خوبی و کمکی که کردی بهترین پاداش را به تو دهد. و چه نیکوست سرانجام زندگانی‌ات.

خدا لعنت کند کسی که تو را کشت و خدا لعنت کند کسی را که درباره حق تو جهل ورزید و حرمت تو را سبک شمرد. خدا لعنت کند کسی را که میان تو و آب فرات حایل شد.

گواهی می‌دهم که براستی تو مظلوم کشته شدی و براستی که خداوند به وعده‌ای که بشما داده است وفا می‌کند.

ای پسر امیرمؤمنان، به درگاهت آمده‌ام، بر شما وارد شدم، دلم تسلیم شما و پیروتان است و خودم نیز پیرو شمایم و یاری‌ام برای شما آماده است، تا هنگامی که خدا حکم کند و او بهترین حکم‌کنندگان است. من طرفدار شما و با شما هستم نه با دشمن شما.

من نسبت به شما و بازگشت شما [در زمان رجعت] ایمان دارم و به هر که با شما مخالفت کرده، شما را کشته کافر و منکر، خداوند مردمی را که شما را با دست و زبان کشتند بکشد.

سپس امام فرمود: پس از آن داخل روضه شو، خود را به ضریح بچسبان و بگو:

اسلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله و لامیر المؤمنین و الحسن و الحسین صلی الله علیهم و سلم السلام علیک و رحمۃ الله و برکاته و مغفرتہ و رضوانه و علی روحک و بدنک اشهد و اشهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدیون و المجاهدون فی سبیل الله المناصحون له فی جهاد اعدائه المبالغون فی نصره اولیائه الذابون عن احبائه فجزاک الله افضل الجزاء و اکثر الجزاء و اوفر الجزاء و اوفی جزاء احد ممن و فی بیعتہ و استجاب له دعوتہ و اطاع و لاه امره اشهد انک قد بالغت فی النصیحة و اعطیت غایة المجهود فبعثک الله فی الشهداء و جعل روحک مع ارواح السعداء و اعطاک من جنانه افسحها منزلا و افضلها غرفا و رفع ذکرک فی علیین و حشرک مع النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا اشهد انک لم تهن و لم تنکل و انک مضیت علی بصیره من امرک مقتدیا بالصالحین و متبعا للنبیین فجمع الله بیننا و بینک و بین رسوله و اولیائه فی منازل المخبتین فانه ارحم الراحمین. * * * زین نویس = مفاتیح الجنان، ص ۷۹۴ - ۷۹۵..

سلام بر تو ای بنده شایسته خدا، مطیع پروردگار و رسول او و امیرمؤمنان و حسن و حسین. درود و سلام خدا بر ایشان باد. سلام و رحمت خدا و برکات و آمرزش و خشنودی اش بر تو و پیکرت. شهادت می‌دهم و خدا را بر این گواهی شاهد می‌گیرم که تو بر راستی راه جنگجویان بدر و پیکارکنندگان راه خدا را پیمودی؛ مجاهدانی که خیرخواهان الهی در پیکار با دشمنانش، کوشایان در یاری دوستانش و دفاع کنندگان از محبانش شمرده می‌شدند. پس خداوند تو را بهترین، بیشترین پاداش، شایسته‌ترین پاداش و کاملترین پاداش که برای وفاکنندگان به بیعتش، پذیرندگان دعوتش و پیروان والیان امرش در نظر گرفته، جزا داد. گواهی می‌دهم که تو بر راستی در خیرخواهی کوشش خود را انجام دادی و نهایت تلاش خود را در این راه به کار بردی. خدایت در زمره شهیدان برانگیزد و روح تو را با ارواح نیکبختان همراه سازد. خداوند فراخترین منزل و بهترین غرفه‌های بهشت خود را به تو عطا کند و نام تو را در بالاترین جایگاهها برده، با پیامبران و راستگویان و شهیدان و شایستگان محشور سازد و آنها رفیقانی نیکویند.

شهادت می‌دهم که به راستی تو سستی نکردی و سرنفاتی و از روی بصیرت و بینایی کامل در این راه گام نهادی. به مردم شایسته اقتدا کردی و از پیامبران پیروی کردی پس خدا ما و تو و رسولش و دوستانش را در جایگاههای فروتنان گرد آورد؛ زیرا که او مهربانترین مهربانان است. * * * زین نویس = سردار کربلا، ص ۳۲۶ - ۳۲۸..

پس از زیارت دو رکعت نماز زیارت در بالای سر بخوان. آنگاه نزد قبر حضرت برو، اظهار ادب و طلب حاجت کن؛ سپس خود را روی قبر انداخته، آن را ببوس و با عباراتی چون بایی انت و امی یا ناصر دین الله عشق و محبت خود را بیشتر نمایان ساز. * * * زین نویس = برگرفته از احادیثی پیرامون آداب زیارت ر. ک: بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۶۱؛ سردار کربلا، ص ۳۳۶.

امید آنکه ارادتمندان دلباخته آستان مقدس اباعبدالله الحسین علیه السلام و ابوالفضل العباس علیه السلام با کاروانهایی از شور و عشق به سوی کربلای حسینی حرکت کنند و با ابراز ارادتی خالصانه، غبار غربت از دل زدوده، یاد امام شهیدان انقلاب اسلامی ایران و شهیدان سرافراز را زنده بدارند.

کاری از:

Vahideh

Vahideh3008@yahoo.com

www.peyambar-messenger.blogfa.com